مهار فکر، شفای زبان

سی روز روزهٔ زبان

دکتر مژده شیروانیان

انتشارات ایلام

مهار فکر، شفای زبان

سی روز روزهٔ زبان

مهار فکر، شفای زبان

سی روز روزهٔ زبان

دکتر مژده شیروانیان

با پیشگفتار کشیش سام یقنظر

حروفچینی و صفحه‌آرایی: نادر فرد

طراحی جلد: اندی ساوتن

انتشارات ایلام، ۲۰۱۳

کلیهٔ حقوق برای سازمان ایلام محفوظ است.

شابک: ۶-۵۸-۹۰۶۲۵۶-۱-۹۷۸

Disciplined Thinking And The Healing Of The Tongue

Dr Mojdeh Shirvanian

Foreword by:
Rev. Samuel Yeghnazar

Typesetting and layout: Nader Fard
Cover Design: Andy Southan

Copyright © Elam Ministries 2013
All rights reserved.

Elam Publications
P.O. Box 75, Godalming
Surrey, GU8 6YP
United Kingdom

publications@elam.com
www.kalameh.com/shop

ISBN 978-1-906256-58-6

تقدیم به همسر و دو فرزند عزیزم که با توجهات
و تأییدات و توصیه‌هایشان همواره مشوق من بوده‌اند.

فهرست مطالب

پیشگفتار ۱۱
کتابی که ترجیح می‌دادم نویسندهٔ آن نباشم ۱۳
مهار فکر، شفای زبان ۱۷

سی روز روزهٔ زبان

۱. دروغ و فریبکاری ۳۱
۲. بی‌ملاحظه حرف زدن ۴۱
۳. بی‌ادبی و بی‌احترامی ۴۹
۴. تعارف ۵۳
۵. خودبینی ۶۳
۶. خودستایی ۶۹
۷. دلسوزی به‌حال خود و تحقیر خویش ۷۳
۸. پرحرفی ۷۷
۹. غیبت ۸۳
۱۰. خیانت در اسرار ۹۵
۱۱. عصبانیت ۱۰۳
۱۲. تمسخر ۱۱۳
۱۳. تهدید ۱۱۹
۱۴. تهمت ۱۲۵

۱۵. غُرغُر و شکایت ۱۳۳
۱۶. فحش و دشنام ۱۴۳
۱۷. موذی‌گری ۱۴۹
۱۸. چاپلوسی ۱۵۷
۱۹. نام خدا را به باطل بردن ۱۶۵
۲۰. گفتار عجولانه ۱۷۳
۲۱. زورگویی ۱۷۹
۲۲. ستیزه‌جویی و نزاع ۱۸۹
۲۳. تحقیر ۱۹۹
۲۴. فضولی کردن ۲۰۷
۲۵. قضاوت کردن و محکوم کردن دیگران ۲۱۱
۲۶. بدبینی ۲۱۵
۲۷. نیش و کنایه ۲۲۱
۲۸. زبان صاحب‌نظر ۲۲۷
۲۹. انتقام‌جویی لفظی ۲۳۳
۳۰. سکوت ۲۳۹

آن که خود را دیندار بداند، امّا مهارِ زبان خود را نداشته باشد، خویشتن را می‌فریبد و دیانتش باطل است.

یعقوب ۲۶:۱

پیشگفتار

سخن‌گفتن عطای بی‌مانندی است که خدا به بشر عنایت فرموده است. شاید بارها در زندگی دریافته باشیم که رابطهٔ نزدیکی بین "سخن گفتن" و "پدید آمدن" وجود دارد. در کتاب پیدایش می‌خوانیم که در ابتدای خلقت خدا گفت و شد. مزمور طولانی ۱۱۹، در مورد "کلام" سخن می‌گوید و در آیهٔ اول، مزمورنویس می‌فرماید که خوشا به حال آنان که در راستی گام برمی‌دارند، و از شریعت خداوند پیروی می‌کنند. کلام خدا حقیقت مطلق است و طبق این مزمور، انتظارِ خدا از پیروانش این است که در راستی گام بردارند. یکی از بخش‌های مهم زندگی که باید مظهر این راستی و حقیقت باشد، سخن گفتن است. خدا از ما انتظار دارد در گفتارمان با بدی سازش نکنیم و با صداقت کلام خود، ناراستی و شرارت را مغلوب سازیم.

اینکه چه بگوییم و چگونه بگوییم هر دو اهمیت دارند. در فرهنگ ایرانی که هم ادب و هم ایمان اهمیت والایی دارند، حفظ صداقت در سخن گفتن بدون سازش با ناراستی، کاری است دشوار و بس مهم. از ایماندار مسیحی نیز انتظار می‌رود که حقیقت را با محبت بیان کند. عدم صداقت در گفتار، باعث می‌شود ایمان یا ادب، و یا هر دو، یعنی هم فرهنگ و هم پایه‌های اعتقاد فرد مسیحی سست شوند.

خانم مژده شیروانیان این مطلب بسیار مهم و حیاتی را در راستی و محبت مورد بررسی و موشکافی قرار داده است. ایشان در این کتاب سی بلای زبان را به‌طور روشن تجزیه و تحلیل کرده، و راه‌کارهای جالب و مفیدی به خوانندگان معرفی نموده است.

انگیزهٔ نادرست و کاربرد ناسالم زبان، انسان را درگیر بلایا و مصیبت‌های بسیار می‌سازد. انسان نه تنها باید نتایج غم‌انگیزِ کاربرد

نادرست و نابجای زبان را دریابد، بلکه باید کاربرد صحیح آن را نیز که باعث برکت، بنا و حیات خواهد شد بیاموزد. راه‌کارهایی که نویسنده در این کتاب به خواننده ارائه می‌دهد کمکی است بس شگرف برای نیل به این هدف والا؛ همچنین نشان می‌دهد که زبان چگونه قادر است در جهت برکت و بنای ما و دیگران به‌کار آید.

اطمینان و امید دارم که مطالعهٔ این کتاب برای همه ایمانداران مسیحی باعث برکت شده، آنان را به سطح جدیدی از رشد و بلوغ در اخلاقیات والای مسیحی رهنمون می‌سازد.

سام یقنظر

کتابی که ترجیح می‌دادم نویسندهٔ آن نباشم

رندی همیشه اینطور دعا می‌کرد: «خدایا، مرا ثروتمند ساز! خدایا، جیب‌های مرا پر از پول کن! خدایا، اموال مرا زیاد کن!» زاهدی به او گفت: «برادر من، چنین دعا مکن! بیا واز من دعا کردن را یاد بگیر. من به جای اینکه از خدا طلب پول و ثروت کنم از او می‌خواهم که به من حکمت و معرفت دهد؛ تو هم برای داشتن این چیزها دعا کن!» رند پاسخ داد: «استاد، هر کس برای آنچه ندارد دعا می‌کند!»

داستان نوشتن این کتاب در حکایت بالا خلاصه می‌شود. چرا که هر کدام از ما در مورد آنچه خود بیش از همه به آن نیاز داریم سخن می‌گوییم و مطالعه می‌کنیم.

نوشتن این کتاب یکی از مشکل‌ترین وظایفی بوده که در عرض بیش از سی سال زندگی مسیحی به‌عهده گرفته‌ام. نه تنها از این رو که این اولین کتابی است که می‌نویسم، بلکه از این سبب که در طول سه سال که از آغاز پیدایش اولین نطفهٔ این کتاب می‌گذرد، هر روز آگاهانه و ناآگاه خود را در زیر ذره‌بین خانواده، آشنایان، دوستان و همکاران عزیزم قرار داده‌ام. این کار هم بسیار مفید و زایندهٔ گفت و شنودهای عمیق، سازنده و جهت‌دهنده بوده است و هم در زمان‌هایی مسبب شوخی و خنده و طنز بسیار؛ اما در مواقعی باعث خجالت و شرمساری من نیز بوده است. چنانکه بارها در طول نوشتن این کتاب از خود پرسیده‌ام که «تو را چه به این کار؟!» در آن روزها و حتی اکنون، نیاز مبرم به شفا یافتنم از بیماری‌های زبان و نیز تشویق همین نزدیکانِ بی‌ریا بوده که مرا به ادامهٔ کار واداشته است.

خلاصه اینکه این کتاب از دید استادی نوشته نشده که خود این ره را پیموده و با علم و دانش و تجربه در مقامی قرار گرفته که می‌تواند به

دیگران طریق درست را نشان دهد و آنان را راهنمایی کند. این کتاب از دید شاگرد کُندذهنی است که در حال پیمودن راه است و با شکست‌های پی‌درپی و افتادن‌های مکرر به این نتیجه رسیده است که باید روش دیگری وجود داشته باشد و از این رو کوشش نموده کلام خدا را در این زمینه تا حدی مطالعه کند و راه چاره جوید.

به‌جرأت می‌توانم بگویم که تک تک فصول این کتاب را به‌عمد، در زمان‌هایی نوشته‌ام که خود نیز به نحوی درگیر معضل ذکر شده بوده‌ام و با آن کلنجار می‌رفته‌ام. بنابراین کوشیده‌ام که بیش از همه خطابم به خود باشد و نکاتی را مطرح کرده، تا حدی پاسخ دهم که برای خودم مصداق داشته است. این را نیز بیفزایم که خود راه حل‌های ذکر شده را در بطن این کشمکش‌ها امتحان کرده‌ام.

این کتاب برای کسانی نوشته نشده که از زبان دیگران مضروب و زخمی شده‌اند؛ این کتاب برای کسانی همچون من است که خود را مبتلا به همه، یا لااقل به برخی از این بیماری‌های زبان می‌بینند. تشریح مقابلهٔ مسیح‌گونه در برابر ضربه‌هایی که هر یک از این بیماری‌های زبان بر دیگران وارد می‌کنند، خود به کتاب مفصل دیگری نیاز دارد.

مثال‌های ذکر شده در این کتاب، بر اساس مشاهدات و تجارب شخصی است. در بسیاری از موارد اسامی ذکر شده، ساخته و پرداختهٔ ذهن نویسنده است و داستان طوری عوض شده که شخصیت‌ها مطلقاً قابل شناسایی نباشند. پر واضح است که هدف این داستان‌ها و ماجراها تنها روشن شدن موضوع می‌باشد.

در این کتاب پس از تشریح چند موضوع کلی در مورد مهار کردن زبان، سفری را برای سی روز روزهٔ زبان دنبال خواهیم کرد. روزهٔ زبان به این معنی که هر روز با تمرکز به اصول و ارزش‌های کلام خدا در مورد آن موضوع خاص، همراه با دعا و وقف مجدد زبان به خدا، بیاموزیم که چگونه بر قدرت نفس پیروز شویم. بنابراین هر روز یکی از بیماری‌های زبان از دیدگاه کتاب‌مقدس بررسی شده است؛ در هر مبحث علاوه بر

راهنمایی در جهت انضباط فکری برای غلبه بر آن بیماری زبان و تصمیم کوتاهی برای آن روز، سؤالاتی نیز برای مطالعهٔ شخصی یا گروهی مطرح شده است.

در سراسر کتاب، آیات اقتباس شده از کتاب‌مقدس، از عهدجدید، مزامیر و امثال از ترجمهٔ هزاره نو می‌باشد. بقیهٔ آیات از ترجمهٔ قدیم است مگر آنکه ترجمهٔ دیگری ذکر شده باشد.

در پایان از محبت و همکاری عزیزانی که در تهیهٔ این کتاب مرا یاری کرده‌اند قدردانی می‌کنم. مالکوم استیر یکی از شبانان محترم کلیسای ایرانیان لندن، تک تک فصول این کتاب را به‌دقت و با حوصله مطالعه نمودند؛ از راهنمایی‌ها، نظرات و تشویق‌های ایشان ممنون و سپاسگزارم. نیز خود را مدیون کمک‌های دوست محترم آقای فرید (نِتنائیل) می‌دانم که در ویرایش این کتاب زحمت بسیار کشیده‌اند. از سازمان ایلام و به‌خصوص از کشیش سام یقنظر برای حمایت و پشتیبانی دائم و بی‌شائبه‌ای که به تهیه و انتشار این کتاب انجامید، صمیمانه تشکر می‌کنم و امیدوارم که قدردان الطاف ایشان باشم.

در این سفر سی روزه با من همراه شوید.

به راه این امید پیچ در پیچ
مرا لطف تو می‌باید دگر هیچ[1]

مژده
فروردین ۱۳۸۹

---

۱. شعر از وحشی بافقی

مهار فکر، شفای زبان

چندین سال پیش در یک برنامهٔ مستند تلویزیونی، یک خانهٔ قدیمی در ناحیه‌ای دور افتاده از انگلیس نمایش داده شد که ساکنان آن معتقد بودند در آن ارواح ساکنند. چرا که برخی اوقات از در و دیوار آن صداهای عجیب و غریبی شنیده می‌شد. بعضی وقت‌ها این صداها چنان بود که گویی دو نفر در حال بحث کردن بودند. گاهی صدا شبیه خنده بود و بعضی اوقات مشخص بود که صدا، صدای یک زن است و گاهی نیز صدایی شبیه نواختن پیانو به گوش می‌رسید. پژوهشگران این برنامه، گروهی از صدابرداران متخصص و مجرب را به‌کار گرفتند و به این خانه اعزام کردند تا به صحت و سقم ادعای ساکنین آن پی ببرند.

گروه پژوهش برای اطمینان در دقت تحقیقات خود و جلوگیری از بروز هرگونه خطا، دستور تخلیهٔ کامل آن خانه را داد و تا فاصلهٔ دور، اطراف آن را حصار گرفتند. سپس دستگاه‌های صدابرداری بسیار حساسی در این خانه نصب شد و صدابرداران نیز برای اینکه خود موجب تولید صدا نشوند، در یک ایستگاه به فاصلهٔ دورتری از خانه مستقر گشتند که در آن صداهای ضبط شده تجزیه و تحلیل می‌شد.

نتیجهٔ بررسی، خلاف انتظار متخصصین شکاک این بود که در این خانهٔ ساکت و تخلیه شده، صداهای انسان تولید می‌شود و درست طبق ادعای ساکنان آن، گاهی صدای خنده و گاهی صداهای جر و بحث و گاه نیز صدای بچه و گاه صدای زن یا مرد و نیز صدای نواختن موسیقی شنیده می‌شد. صداها مبهم بود و اغلب اوقات واضح نبود که گوینده چه می‌گوید، ولی مسلم بود که مکالمه‌هایی بین افراد بوده است.

این متخصصین صدا که به وجود روح متکلم معتقد نبودند در پی توضیح علمی و منطقی برای این پدیده شدند تا به علت تولید این صداها

پی ببرند. بعد از پژوهش زیاد به این نتیجه رسیدند که مصالحی که در ساختن دیوارهای این خانه به‌کار رفته است یک ترکیب شیمیایی خاص دارد که همانند موادی است که برای ساختن نوار ضبط صوت به‌کار می‌رود! این مواد در اثر فعل و انفعالات دما و رطوبت مانند یک نوار ضبط صوت عمل کرده، صداهایی را در خود نگاه داشته بود و در شرایط مناسب هوا و تغییر دمای اتاق، آن صداها را به‌طور مبهم پخش می‌کرد.

دیدن این برنامه از طرفی مرا از پیشرفت علم و دانش به حیرت انداخت و البته از شما چه پنهان مرا به وحشت نیز انداخت! با خود فکر کردم که اگر مکالمات خانهٔ ما ضبط شود و زمانی در جایی پخش شود چه حالی‌خواهم شد؟! اگر بعضی حرف‌هایی که من در موقع جر و بحث با شوهرم و فرزندان و نزدیکانم می‌زنم روزی در جایی دیگر شنیده شود، آیا باعث سرافکندگی و خجالت من خواهد شد؟

متأسفانه با شرمندگی اذعان می‌کنم که یادآوری برخی از صحبت‌هایم برای خودم دردآور است و تصور این که چند نفر دیگر نیز آن را بشنوند چیزی جز شرمساری به همراه نخواهد داشت. آرزو می‌کنم که در این مواقع توانسته بودم زبان خود را به‌درستی کنترل و مهار کنم. زمانی که با ناباوری، زبانم حتی خودم را غافلگیر کرده بارها در دل، خود را ملامت کرده‌ام که «این چه حرفی بود که زدی؟ چرا به خود اجازه دادی که این سخن تلخ و نیشدار یا توهین‌آمیز از دهانت بیرون آید؟» اما، هر چند به‌ندرت، زمان‌هایی هم بوده که آنچنان از اظهار نظر یا حرف به‌موقع خود خوشحال شده‌ام که اگر حمل بر خودستایی نشود، در دل به خود تبریک گفته‌ام که «احسنت! عجب حرفی زدم! خودم هم نمی‌دانستم که می‌توانم چنین سخنان بجایی بگویم!» در پی یافتن پاسخ برای این تضاد در شخصیت و زبان خود، کلام خدا را جستجو کردم و بار دیگر به این حقیقت ساده پی بردم که زبان در حقیقت پنجره‌ای است به وضعیت روحانی ما و به‌طور خاص به آنچه در فکر ما می‌گذرد. به‌طوریکه بازتاب آنچه در فکر می‌گذرد، بر زبان جاری می‌شود و گاهی حتی خود شخص را در شگفتی می‌اندازد.

عیسای مسیح می‌فرماید: «زبان از آنچه دل از آن لبریز است سخن می‌گوید. شخص نیک از خزانهٔ نیکوی دل خود نیکویی برمی‌آورد و شخص بد، از خزانهٔ بد دل خود بدی» (متی ۱۲:۳۴-۳۵). در اینجا منظور از دل، احساسات و عواطف ما نیست بلکه آن چیزی است که در مرکز وجود ما می‌گذرد؛ یعنی در خصوصی‌ترین افکار و انگیزه‌های ما. در حقیقت عیسای مسیح فکر ما را به یک مخزن یا انبار تشبیه می‌کند که هر آنچه را در آن نگاه داریم، همان را از درِ آن خارج خواهیم کرد. اگر به‌عنوان مثال در انبار خود کود ذخیره کرده‌ایم، نمی‌توان انتظار داشت که یک روز در آن را باز کنیم و پر از میوه یا گُل باشد! به‌همین صورت افکار خصوصی ما آگاهانه و ناآگاه به زبان ما راه پیدا می‌کند. بنابراین اگر در پی راهی برای مهار زبان خود هستیم مهم‌ترین چیز آن است که از ذهن و فکر خود مراقبت کنیم و بدانیم چه چیز است که این سرچشمه را آلوده می‌کند.

اثر فکر بر زبان

ارتباط نزدیک فکر و زبان در جای‌جای کتاب‌مقدس به‌کرات بیان شده است. در اینجا به ذکر چند نمونه بسنده می‌کنیم.

کلام خدا به ما می‌گوید که آنچه از دهان ما بیرون می‌آید آن چیزی است که ما را نجس می‌کند نه غذاهای حلال و حرام (متی ۱۵:۱۱-۱۹)؛ تأکید می‌کند که «آنچه از دهان بیرون می‌آید از دل سرچشمه می‌گیرد و این است آنچه آدمی را نجس می‌سازد». طبق کلام خدا، «از دل است که افکار پلید، قتل، زنا، بی‌عفتی شهادت دروغ و تهمت سرچشمه می‌گیرد».

در جای دیگر وقتی پولس ایمانداران فیلیپی را به درستکاری و درست‌گویی و رفتار منطبق بر ایمان تشویق و ترغیب می‌کند اولویت را به درست اندیشیدن می‌دهد: «هر آنچه راست است، هر آنچه والاست، هر آنچه درست است، هر آنچه پاک است، هر آنچه دوست داشتنی و هر آنچه ستودنی است، بدان "بیندیشید". اگر چیزی عالی است و شایان ستایش، در آن "تأمل کنید"» (فیلیپیان۴:۸). پولس در درجهٔ اول ما را

تشویق نمی‌کند که در مورد امور عالی و خوب حرف بزنیم یا به آن عمل کنیم. بلکه به این تشویق می‌کند که در مورد آن بیندیشیم. چرا که زمانی که ما این‌گونه افکار را ملکهٔ ذهن خود بسازیم آنها در سخنان ما بازتاب خواهند داشت. بی‌سبب نیست که در کتاب امثال می‌خوانیم که «دل (یا فکر) خویش را با مراقبتِ تمام پاس بدار زیرا سرچشمهٔ امور حیاتی است» (۲۳:۴).

تبدیل و دگرگونی در همهٔ ابعاد زندگی مسیحی و به‌خصوص در رابطه با زبان، مستلزم تغییر در فکر است. در افسسیان ۲۳:۴ می‌خوانیم: «باید طرز فکر شما عوض شود». در رومیان ۲:۱۲ برای همشکل نشدن با دنیا به ما فرمان داده شده است که «با نو شدن "ذهن" خود دگرگون شوید». در اشعیا ۱۱:۵۵ راهِ رهایی گناهکار این است که در درجهٔ اول "افکار" خود را ترک نماید، نه کارها یا سخنان نادرست خود را؛ چرا که عمل بد و شرارت‌بار، نخست از فکر تقدیس نشده ریشه می‌گیرد.

پس این سؤال پیش می‌آید که یک مسیحی چگونه می‌تواند دل و ذهن خود را پاس بدارد تا در نتیجهٔ آن بتواند زبان خود را مهار کند. برای پاسخ درست به این پرسش در ابتدا نقش خدا و سپس سهم خود را در مهار فکر و زبان به اختصار بررسی می‌کنیم:

نقش خدا در پاکی افکار ما

لمس خدا و رویارویی با او

ملاقات با خدای زنده و تغییردهنده، تأثیرگذارترین عامل در تغییر دید و افکار و زبان ماست. اشعیای نبی در رویارویی با خدای زنده و قدوس بود که دریافت نه تنها در میان قوم ناپاک‌لب ساکن است بلکه خود ناپاک لب است. اگر هنوز با خدای زنده و پاک روبرو نشده‌ایم مشکل است که نیاز واقعی برای این دگرگونی را درک کنیم. اما زمانی که با خدا روبرو می‌شویم، با واقف شدن به ناپاکی خود و نیاز به بخششی که تنها در صلیب مسیح مهیا شده، فریاد "وای برمن" های ما بلند می‌شود. قبل از آن

ملاقات عجیب و شگفت‌انگیز با خدا، اشعیا بیشتر ناپاکی و مشکل زبان دیگران را می‌دید و گفتار او بیشتر با این خطاب شروع می‌شد: «وای بر آنانی که...»[1] اما وقتی خود را در مقابل خدای قدوس دید، از ته دل فریاد کشید: «وای بر من... که مرد ناپاک لب هستم... و چشمانم یهوه صبایوت پادشاه را دیده است». رسیدن به چنین مرحله‌ای است که ابتدا منجر به توبهٔ واقعی می‌شود و سپس زبان ما به آتش پاک‌کنندهٔ شفابخش خدا لمس می‌گردد (اشعیا ۶:۱-۷).

اعطای روح‌القدس

برای داشتن قوت و توان پیروی از مسیح، یک ایماندار نه می‌تواند و نه لازم است که تنها به کوشش و تقلای خود متکی باشد. روح‌القدس نه تنها به‌عنوان معلم و هادی به پیروان مسیح عطا شده بلکه توسط اوست که عمل نیرومند خدا در ما پدید می‌آید تا قدرت تصمیم‌گیری و انجام دادن آنچه را که موجب خشنودی خداست بیابیم (فیلیپیان ۲:۱۳). روح‌القدس روح قوت است (لوقا ۲۴:۲۹)؛ روح‌القدس است که قدرت رهایی و آزادی از اسارت زبان گناه‌آلود را به ما می‌دهد (رومیان ۸:۷-۱۷:۸). روح‌القدس قدرت اجرای فرمان‌های مسیح را به ما می‌دهد و بدون تکیه بر او شفا از بیماری‌های زبان غیر ممکن است!

در رسالهٔ یعقوب ۳:۷-۸ صراحتاً می‌خوانیم که با این‌که «انسان همه گونه حیوان و پرنده و خزنده و جاندار دریایی را رام می‌کند و کرده است، اما هیچ انسانی قادر به رام کردن زبان نیست». این موضوع می‌تواند دو واکنش را در ما ایجاد کند اول آنکه این کتاب را در همین جا به کناری بگذاریم و باور کنیم که چاره‌ای برای بلایای ناشی از زبان وجود ندارد و باید با آن سوخت و ساخت. اما واکنش دوم این است که نتیجه بگیریم، زبان رام شده زبانی است که تحت کنترل روح‌القدس است. زبانی که خود را تسلیم روح‌القدس نموده تا او آزادانه در آن ثمرهٔ عمل خود را

---

۱. ن. ک. به ۵:۸، ۱۱، ۱۸، ۲۰-۲۲

به‌بار بیاورد (غلاطیان ۵:۲۲-۲۳).

چند آیه قبل از آیات بالا برای تشریح نیروی زبان، این عضو کوچک، مثالی زده شده است: «ما به لگام نهادن بر دهان اسب، آن را مطیع خود می‌سازیم و بدین وسیله می‌توانیم تمامی بدن حیوان را به هر سو هدایت کنیم» (آیه ۳) و نتیجه می‌گیرد که «زبان نیز عضو کوچکی است اما ادعاهای بزرگ دارد ... دنیایی است از شرارت در میان اعضای بدن ما که همهٔ وجود انسان را آلوده می‌کند و تمام زندگی او را به آتش می‌کشد» (آیات ۵-۶). او. اس. هاوکین[1] واعظ معروف معاصر برای توضیح کار روح‌القدس در رابطه با زبان از همین تشبیه استفاده می‌کند و می‌گوید: «همانطور که اسب نمی‌تواند بر دهان خود لگام بگذارد و صاحب او باید افسار را نصب کند به‌همین شکل، ما هر چقدر که تلاش کنیم نخواهیم توانست به قدرت خود زبان خود را مهار کنیم. تنها تسلیم شدن به کنترل خداست که سبب می‌شود زبان ما برای اهداف او به‌کار آید».[2]

اما کار روح‌القدس بر زبان ما اتوماتیک‌وار نیست به نحوی که ما منفعل بنشینیم و او شروع به پاکسازی زبان ما کند! درست همانطور که پختن یک خوراک لذیذ، هم نیاز به سوخت و انرژی و هم نیاز به زحمت یک آشپز ماهر دارد، مهار کردن زبان نیز نیاز به تسلیم به قدرت روح‌القدس و انضباط روحانی از طرف ما دارد.

نقش ما در مهار فکر و زبان

شناخت گناه و توبه

پس از موارد ذکر شده در مورد نقش خدا، اولین قدم ما در فائق شدن به مصائبی که از بیماری‌های زبان ناشی می‌شود شناخت درست و واقعی آن بیماری‌هاست. به‌واقع یکی از موانع اصلی در مهار کردن زبان،

---

1. O.S.Hawkins

۲. برگرفته از کتاب: Your Words Have Power, R.T.Kendall صفحهٔ ۱۲۵

عدم آگاهی از بیماری‌های زبان است. شاید برخی از ما خوب می‌دانیم که دروغ، تهمت، غیبت یا فحاشی از معضلات زبان ناپاک هستند. اما این امکان وجود دارد که بلایایی همچون پرحرفی، چاپلوسی، تعارف، به باطل بردن نام خدا یا سکوت بی‌جا را هرگز آنقدر جدی نگرفته‌ایم و آنها را (شاید) به حساب یک ضعف کوچک گذاشته‌ایم. تا زمانی که در حضور خدا و از ته دل و با فروتنی و پشیمانی قانع نشویم که زبان ما زهر کشنده دارد و احتیاج به لمس و شفای خدا، اجازه نخواهیم داد که تیغ جراحی خدا به ما نزدیک شود. یکی از اهداف اصلی این کتاب در قسمت "سی روز روزهٔ زبان" شناخت این بیماری‌ها از دیدگاه کتاب‌مقدس و بررسی اصول و ارزش‌های کلام خدا برای پیروز شدن بر آنان است. چرا که با عدم آگاهی از وجود این معضلات در ما، یا جدی نگرفتن آنها برخی از این بیماری‌ها به‌صورت عادت در خواهد آمد و چه بسا از طریق آنها زندگی روحانی ما بی‌ثمر و آلوده گردد.

انضباط فکری

ارتباط بین فکر و زبان را کمی بررسی کردیم. اگر ما با انضباط روحانی بتوانیم "مچ" فکر خودمان را بگیریم تا در جاهایی که نباید پرسه بزند حتی سَرَکی هم نکشد، به‌تدریج می‌توانیم زبان خود را مهار کنیم. روح‌القدس این حساسیت روحانی را به ایمانداران داده است که بدانند چه موقع در حیطهٔ خطرناک فکری پا گذاشته‌اند. همهٔ ما اوقات زیادی را در روز به فکر کردن صرف می‌کنیم؛ موقع غذا پختن و نظافت، در هنگام رانندگی و خرید، در سکوت شب و حتی جلوی کامپیوتر و تلویزیون. هیچ‌کس به دنیایی که در فکر ما می‌گذرد دسترسی ندارد و آنجا، در عالم خود به این طرف و آن طرف می‌رویم. گاهی این و آن را قضاوت می‌کنیم؛ گاهی به این فکر می‌کنیم که چطور جواب کسی را کف دستش بگذاریم و مکالمه‌های فرضی و خصوصی را در افکارمان رد و بدل می‌کنیم. اما بی‌خبر هستیم از این که بین خصوصی‌ترین افکار ما و زبان ما کانال عریضی کشیده شده است!

پولس رسول در مورد دنیای فکری ما قبل از ایمان به مسیح چنین می‌نویسد: «از هوای نفس خود پیروی می‌کردیم و خواسته‌ها و "افکار" آن را به‌جا می‌آوردیم» (افسسیان ۳:۲). اما اکنون که زندگی خود را به مسیح تسلیم کرده‌ایم دیگر نه تنها بردهٔ عمل کردن به آن افکار نیستیم بلکه «"فکر" مسیح را داریم» (اول قرنتیان ۱۶:۲). در حقیقت در همهٔ مبارزات روحانی ما به این چالش دعوت شده‌ایم که «هر "اندیشه‌ای" را به اطاعت از مسیح "اسیر" سازیم» (دوم قرنتیان ۵:۱۰). از همین روست که هر روز باید عمداً و عملاً "کلاهخود" نجات را بر سر نهیم (افسسیان ۱۷:۶). در غیر این صورت در جنگ و مبارزات روحانی که هر روز با آن روبرو هستیم افکار ما دستخوش حملات بی‌رحمانهٔ دشمن خواهد شد.

تکیهٔ اصلی این کتاب روی همین موضوع است. انضباط فکری در جهت مهار کردن زبان مانند هر انضباط روحانی و حتی جسمی نیاز به تمرین، پشتکار، مداومت و هشیاری دارد. اسیر کردن اندیشه‌هایی که منجر به زبان ناپاک می‌شود نیاز به سخت‌کوشی و بیداری روحانی دارد. متأسفانه راه میانبُر و آسان‌تری وجود ندارد!

این موضوع توجه ما را به نکتهٔ مهم دیگری جلب می‌کند که در حقیقت پندارهای اشتباه در مورد شفای زبان است. چند ابهام رایج در این مورد را خلاصه‌وار بررسی می‌کنیم.

موهومات رایج در مورد زبان

مشکل زبان، نسبت به گناهان دیگر آنقدر جدی نیست

چنانکه گفته شد ما همیشه همهٔ گناهان زبان را جدی نمی‌گیریم و شاید به‌اشتباه تصور می‌کنیم که خدا هم همهٔ آنها را جدی نمی‌گیرد. شاید یکی از ناخوشایندترین آیات کتاب‌مقدس، متی ۳۶:۱۲ باشد؛ عیسای مسیح می‌فرماید: «مردم برای "هر سخن" پوچ که بر زبان برانند در روز داوری حساب خواهند داد». "هر سخن پوچ"، نه تنها شامل بیهوده‌گویی و بی‌ملاحظه حرف زدن است بلکه شامل خودستایی، زورگویی و

لجاجت هم هست. هر چند چیزی جز پذیرشِ عمل نجات‌بخش عیسی بـر روی صلیب نجـات ما را تضمین نمی‌کند، اما اعمال مبتنی بر ایمان ما در نظر خدا جدی است و به او در مورد آنها جوابگو خواهیم بود. چنانکه اشـاره شد، در رسـالهٔ یعقوب خطر زبان چنین توصیف شده است: «زبان نیز آتش اسـت؛ دنیایی اسـت از شـرارت در میان اعضای بدن ما که همهٔ وجود انسان را آلوده می‌کند و تمام زندگی او را به آتش می‌کشد - آتشی که جهنم آن را افروخته اسـت» (یعقوب ۶:۳). با این اوصاف آیا می‌توان بلای زبان را جدی نگرفت؟

انگیزه‌های درست منجر به زبان پاک می‌شود

تصور نادرسـت دیگر در مورد زبان این اسـت که اگـر انگیزه‌های ما درست باشد خطا نرفته‌ایم؛ هر چند ممکن است آنچه که از زبان ما بیرون می‌آید گاهی ناخوشایند و یا پذیرش آن برای دیگران مشکل باشد.

بگذاریـد مشـکل این کار را بـا مثالی بیان کنم: خانمی را می‌شـناختم کـه دختری یتیم را در خانهٔ خود بزرگ کـرده بود. این دختر جوان با این که علاقهٔ زیادی به این خانواده داشـت اما گاهی کارهایی می‌کرد که آنان را رنـج مـی‌داد. گاهـی دروغ می‌گفت و بدقولی هم زیـاد می‌کرد. در این مواقع این خانم خانه به‌شـدت ناراحت می‌شـد و کنترل خود را از دست مـی‌داد و مهـم نبود که چه کسـی در خانهٔ آنها بود چـون بی‌پرده خطاب بـه آن دختـر چنین می‌گفت: «مگـر تو یک دختر سـرراهی نبودی که من بـا چنگ و دندان بزرگت کردم و زحمتت را کشـیدم و شـوهرت دادم و جهـاز برایـت تهیه کردم؟ جـواب من بعد از این همه محبت این اسـت؟ و... و... و... ». این دختر جلوی دوستان و فامیل آن خانم، آبرویی نداشت و همیشـه احسـاس خفت و شرمسـاری می‌کرد. هر چند بـزرگان فامیل چندین بار از آن خانم درخواست کرده بودند که به آن دختر، که واقعاً هم مثـل دختر خودش بود، آنقدر سـرکوفت نزند امـا او در جواب می‌گفت: «کجای حرفم اشـتباه اسـت؟ آیا او سـر راهی نبود؟ آیا با احترام و عزت شوهرش ندادم؟ آیا پاسخ محبت این است؟ اگر من که مثل مادر او هستم

این چیزها را به او گوشزد نکنم چه کسی این کار را خواهد کرد؟» از یک نظر حرف‌های این خانم راست بود اما او بدون ملاحظه حرف می‌زد و زبان او پر از زهر بود. انگیزه‌های ما برای تصحیح کردن دیگران، انتقاد از دیگران، یا حتی شوخی کردن ممکن است درست و حتی روحانی باشد اما انگیزهٔ درست تنها ملاک درست حرف زدن نیست. طبق ارزش‌های کتاب‌مقدس حقیقت باید با محبت توأم باشد (افسسیان ۱۵:۴). انگیزه‌ها یا دلایل درست می‌تواند مانند مانعی عمل کند و چشم ما را نسبت به خطاها و گناهان زبان کور کند تا در نتیجه شفای زبان را تجربه نکنیم. در فصول دیگر این کتاب این موضوع را بیشتر بررسی خواهیم کرد.

مشکل زبان، مشکل زنانه است

شاید یکی از غم‌انگیزترین موهومات در مورد معضل زبان ارتباط دادن آن به موضوع جنسیت است. اما حقیقت این است که در دنیای امروز و در لابلای صفحات کتاب‌مقدس، هم مردان و هم زنان بی‌شماری را ملاحظه می‌کنیم که به یک یا چند بلای زبان دچار هستند. در آیات متعددی که هم خداوند عیسای مسیح و هم رسولان و هم انبیای عهدعتیق در مورد زبان گفته‌اند کوچک‌ترین اشاره به اینکه مشکل و گناه زبان خاص جنس مؤنث باشد، ملاحظه نمی‌کنیم. در بررسی بیماری‌های ذکر شده در این کتاب از دیدگاه کتاب‌مقدس بیشتر متوجه خواهیم شد که این بیماری‌ها فراگیرتر از آن هستند که مربوط به یک دسته یا گروه خاص باشند.

مهار زبان مرا به شخصی خشک و نامعاشرتی تبدیل می‌کند

وقتی خود را در زیر عمل جراحی خدا برای شفای زبان قرار دهیم نباید از این بیم داشته باشیم که در پایان این عمل، تبدیل به انسانی خشک، جدی، و بی‌مزه خواهیم شد؛ فردی که هیچ‌کس مایل نیست با او چند کلمه حرف دوستانه بزند یا او را به میهمانی دعوت کند! بنابراین

نتیجه این خواهد بود که خود می‌مانید و زبان پاکتان که با آن باید تارک دنیا شوید! به‌عکس، شفای خدا شما را به فردی زیباتر، پراعتمادتر، خوش‌صحبت‌تر و مؤدب‌تر تبدیل خواهد کرد که مردم آرزوی گفت و شنود و دوستی با شما را خواهند داشت. بلی، ممکن است با غیبت نکردن برخی از دوستان خود را از دست بدهید ولی دوستی‌هایی که برای استحکام خود نیاز به آتش زبان دارند آیا ارزش باقی ماندن دارند؟

پس از سی روز روزهٔ زبان، زبان من مهار خواهد شد

فردی می‌گفت دو سال از عمر خود را صرف این می‌کنیم که حرف زدن را یاد بگیریم و هفتاد سال بعد را صرف مهار کردن زبان می‌کنیم! مهار کردن زبان مانند بسیاری از انضباط‌های روحانی دیگر به تسلیم روزانه به خدا، تعلیم و تلاش نیاز دارد. رام و مهار کردن زبان یک روند و پروسه است که با شدت و ضعف مختلف در طول زندگی ما بر این زمین ادامه خواهد داشت؛ اما روندی است آموزنده و پیش‌رونده!

زبان من رام شدنی نیست!

افراط دیگر این است که آنقدر از خود ناامید باشیم که به این باور کاذب تن دهیم که زبان من معضلی است که تا آخر عمر گریبانگیر زندگی روحانی من است و نخواهم توانست بر آن غالب شوم. کلام خدا امثال ۱۶:۲۴ می‌گوید که مرد پارسا «حتی اگر هفت بار نیز بیفتد، باز برخواهد خواست». پیروزی بر زبان را به‌همین گونه می‌توان تشخیص داد. یعنی بر خاستن دائم و مرتب و باقی نماندن در وضعیت دیروز. چرا که خلاف آن، سرنگون شدن و غرق شدن در عادت‌ها و گناهان مهلک زبان است.

علائم و نشانه‌های پیروزی بر مهار زبان، اول: میزان حساسیت به ندای درونی روح‌القدس و اطاعت از اوست. دوم: آمادگی برای اعتراف و توبه، نه توجیه و ذیحق دانستن خود؛ و سپس عوض شدن تدریجی ولی دائم است. همین تغییر آهسته و پیوسته است که خدا را خشنود می‌سازد.

جان نیوتن[1] نویسندهٔ سرود مشهور "فیض عظیم مسیحا"[2] می‌گوید: «آنچه می‌بایست باشم، هنوز نیستم؛ آنچه می‌خواهم باشم، هنوز نیستم؛ اما خدا را شکر می‌کنم که آنچه هم قبلاً بودم، دیگر نیستم».[3] زمانی که صادقانه بتوانیم در مورد زبان خود چنین چیزی بگوییم در مسیر پیروزی قرار گرفته‌ایم.

دعای من این است که مطالبی را که در این سی روز می‌خوانیم در ما امید ایجاد کند و برای ما الهام‌بخش باشد و نیز ابزاری عملی به ما دهد تا در سفر عمر و در پیروی از خداوندمان، زبان ما نیز همراه و همگام، در پاکی و قدوسیت پیش رود.

«سخنان دهانم و تفکر دلم در نظرت پذیرفته آید، ای خداوند که صخره و رهانندهٔ من هستی!» (مزمور ۱۹:۱۴).

---

1. John Newton; 2. Amazing Grace

3. http://www.worldofquotes.com/author/John-Newton/1/index.html

زمان استخراج ۲۲ فوریه ۲۰۱۰

سی روز روزۂ زبان

دروغ و فریبکاری

ای خداوند جان مرا خلاصی ده از لب دروغ و از زبان حیله‌گر.
مزمور ۱۲۰:۲

نام‌ها و روش‌های دیگر بروز این بیماری:

دروغ مصلحت‌آمیز، دروغ سفید، نیمه دروغ، دروغ گفتن به خدا، فریب، زرنگی، عدم صداقت، بدقولی، اغراق‌گویی و غلو کردن، شهادت دروغ دادن

دروغ، حیله و فریبکاری چنان در تار و پود زندگی روزمرهٔ فردی، اجتماعی و روحانی ما رسوخ کرده که به‌ناچار از پی آن برآمده‌ایم که الفاظ جدیدی برای این بیماری زبان اختراع کنیم که بار معنی برخورنده‌ای نداشته باشند و وجدان ما را محکوم نکنند. نام حیله و نادرستی در معاملات و کلاه بر سر دیگران گذاشتن را "زرنگی" گذاشته‌ایم. فریبکاری و عدم صداقت در عرضهٔ کالاهای تجارتی را "تبلیغات لازمهٔ" بازرگانی نامیده‌ایم. با اغراق‌گویی شنونده را به این جهت سوق می‌دهیم که برداشت کاملاً اشتباهی از حقیقت داشته باشد و اگر مشتمان باز شد پوزخندی می‌زنیم و می‌گوییم: «این صنعت و هنر مبالغه است». در بازگو کردن مطالب و اتفاقات حقیقت را ارائه نمی‌دهیم و اسم آن را "حکمت" می‌گذاریم. دیگران را وادار می‌کنیم که مطالب دور از حقیقت را در مورد خود یا دیگران باور کنند و اسم آن را "تشویق" می‌گذاریم و حتی رک و پوست‌کنده دروغ می‌گوییم و چنین توجیه می‌کنیم که دروغ مصلحت‌آمیز به از راست فتنه‌انگیز!

متأسفانه این بیماری زبان چنان در جامعه تنیده و همه‌گیر شده است که بجز شعارهای دوران بچگی که: "دروغگو دشمن خداست"،

و یا داستان "چوپان دروغگو"، کمتر ضرب‌المثل، شعر یا روایتی اخلاقی می‌شنویم که به‌طور مستمر ما را از افتادن در این دام برحذر کند. به‌عکس، چنین سرمشق‌هایی داریم که مثلاً:

دروغی که حالی دلت خوش کند
بِه از راستی کَت مشوش کند

هر چند کلام خدا به این موضوع اهمیت بسیار داده است، در این مورد کمتر موعظه می‌شود؛ چرا که با اندکی جستجو، به‌زودی متوجه می‌شویم که چگونه سایهٔ سیاه این بیماری به سطوح مختلف زندگی، حتی زندگی روحانی ما نیز رخنه کرده است و روبرو شدن و مبارزه کردن با آن دردناک است. اما سازش با کذب و ناراستی و سست شدن پایه‌های حقیقت، عواقب خطرناکی را برای ما به‌بار آورده است که شک، ناامنی، عدم اعتماد، جنگ و کناره‌جویی تنها برخی از آنهاست.

چرا دروغ می‌گوییم؟ دلایل ریشه‌ای دروغ گفتن چیست؟ دروغ از کجا نشأت می‌گیرد؟ انگیزه‌ای که ما را به دروغ گفتن وامی‌دارد، به‌طور بسیار کلی، در یک واژه می‌توان خلاصه نمود: ترس! ترس از دست دادن اعتبار و موقعیت، ترس از تنبیه و شماتت، ترس از دست دادن دوستان و محبوبیت، ترس از آشکار شدن زشتی‌ها و تاریکی‌های زندگیمان، ترس از دست دادن سودهای مادی و غیر مادی، ترس از دست دادن امنیت، ترس از ناامید کردن افراد، ترس از قضاوت‌های ناعادلانهٔ مردم. از آنجا که خدا روح ترس را به ما نبخشیده است (دوم تیموتائوس ۷:۲)، پاسخ پرسش‌های بالا را باید در جای دیگری یافت. عیسای مسیح به‌روشنی می‌فرماید که ابلیس، دروغگو و پدر همهٔ دروغ‌هاست و هیچ حقیقتی در او نیست. او هر گاه دروغ می‌گوید، از ذات خود می‌گوید (یوحنا ۸: ۴۴). وقتی دروغ می‌گوییم، هر نوع دروغ، از تدبیرهای شیطان برای پیشرفت کار خود استفاده می‌کنیم و به نحوی فرزندخواندهٔ او می‌شویم! او از ابتدای خلقت (پیدایش ۳) شروع به استفاده از این سلاح مهم خود کرد و

انسان را فریفت. امروزه نیز او همین سلاح را به‌کار می‌برد و انسان هنوز هم دروغ‌های او را باور می‌کند.

خدا از دروغ کراهت دارد (امثال۱۲:۲۲). این شامل هر دروغی است. در هیچ جای کتاب‌مقدس چیزی در مورد تفاوت دروغ سیاه با سفید، و مصلحتی با غیر مصلحتی نمی‌خوانیم. به‌عکس، بر ضد زرق و برق‌های ناپایدار دروغ هشدار جدی داده شده است (امثال ۶:۲۱).

برخی چنین می‌پندارند که دروغ گفتن در زمانی که ممکن است کار خدا به خطر بیافتد نه تنها جایز بلکه پسندیده است. آنان چنین استدلال می‌کنند که چون راحاب فاحشه به‌عنوان قهرمان ایمان در عبرانیان ۳۱:۱۱ تحسین شده است، پس دروغ مصلحت‌آمیز او که باعث نجات قوم خدا شد، کاری تقدیرآمیز است. اما با خواندن متن بالا و همچنین یوشع باب ۲ متوجه می‌شویم که اولاً، دروغ‌گویی راحاب نیست که مورد تحسین قرار گرفته است بلکه ایمان او به یهوه خدای اسرائیل و کارهای پر قدرت او! علاوه بر آن راحاب زنی بود از جامعه‌ای بت‌پرست و بی‌خدا که از شریعت خدا بی‌اطلاع بود. او حتی قبل از اینکه جاسوسان اسرائیلی از او چیزی بخواهند، آنان را پناه داد و در مورد مخفی‌گاه آنها دروغ گفت. مردان یوشع از او نخواسته بودند که دروغ بگوید. آیا خدایی که آیات و معجزات عجیب خود را در مصر به فرعون نشان داد و دریای سرخ را برای عبور بنی‌اسرائیل گشود، نمی‌توانست بدون دروغ مصلحت‌آمیز راحابِ روسپی، راهی برای نجات تنها دو مرد از قوم فراهم سازد؟

به‌غیر از دروغ‌های مستقیم که صریحاً حقیقت را انکار می‌کند و یا برای فریب دادن دیگران به‌کار می‌رود، چشمهٔ دروغ و فریب شعبات فراوان دیگری نیز دارد که به اختصار به برخی از آنان اشاره می‌کنیم:

نیم‌راست

یا به زبان دیگر نیم‌دروغ، با آنکه در لفظ دروغی به زبان آورده نمی‌شود اما با نگفتن تمام حقیقت، راستی کژ و منحرف می‌گردد. اگر بیدار نباشیم، گفتن نیمه دروغ‌ها به‌آسانی می‌تواند عادت زندگی ما شود

و ما را از راستی حیات‌بخش مسیح منحرف سازد. چه آسان وقتی که دیر به جایی رسیده‌ام، تقصیر را به گردن ترافیک شدید یا کُند بودن بچه‌ها در حاضر شدن انداخته‌ام. در اکثر موارد چند دقیقه‌ای هم در ترافیک مانده‌ام و فرزندانم نیز به‌جای اینکه کفش و پالتوی خود را در دو دقیقه بپوشند آن را سه دقیقه به‌درازا کشانده‌اند! دلیل نیم‌ساعت دیر رسیدنم، برنامه‌ریزی غلط و تنبلی خودم در بیدار شدن بوده است اما با لغات به‌ظاهر راست خود، دروغ به‌زبان رانده‌ام و به این وسیله سعی کرده‌ام وجدان خود را از سرزنش مصون دارم. اما آیا آن روح‌القدسی که در من ساکن است و آن مسیحی که روزانه با من راه می‌رود نیز فریب نیمه دروغ‌های مرا می‌خورد؟ آیا او بیشتر از این شادمان نمی‌شود که من ریا و دروغ را به‌دور اندازم و حتی در ضعف و کاستی‌هایم پیرو راستی او باشم؟

غُلوّ کردن

یکی از مهم‌ترین ضوابطی که بدن مسیح را از دنیای پر دروغ امروز متمایز می‌کند، اصرار آن به راستی و حقیقت است. اما در برخی از موارد نه تنها دنیای امروز، بلکه کلیسا نیز مشکلی در این کارها نمی‌بیند: شاخ و برگ دادن، تصویر غلط ارائه دادن و انحراف راستی برای پیشبرد کار خدا! گویی که دست خدا کوتاه شده که بتواند بدون این مبالغه‌ها کار خود را به‌پیش ببرد! راستی و صداقت در کلیسا، به‌خصوص در مورد امور مالی، آنچنان برای پولس رسول حائز اهمیت بود که چنین می‌نویسد: «ما مراقبیم که خدمت ما در گردآوری این هدیهٔ سخاوتمندانه مورد انتقاد کسی قرار نگیرد. زیرا می‌کوشیم نه تنها در نظر خداوند، بلکه در نظر مردم نیز آنچه صحیح است انجام دهیم» (دوم قرنتیان ۸:۲۰ و ۲۱).

برادری شهادت می‌داد که چطور با ایمان به مسیح، خدا او را از بند هروئین، سرطان پوست و تومور مغزی شفا داده است. از اینکه او در قبل معتاد بود و به‌طرز معجزه‌آسایی نجات پیدا کرده بود شکی نبود. اما یک بار که او را به پزشکی معرفی می‌کردم از او خواستم که مدارک پزشکی

قبلی‌اش را که نشان‌دهندهٔ آزمایش‌های روی پوست و تومور مغزی او بود را با خود بیاورد تا در پروندهٔ پزشکی‌اش ثبت شود. با کمال تعجب متوجه شدم که این برادر هیچ پروندهٔ پزشکی ندارد. از او پرسیدم: «پس از کجا می‌دانی که سرطان پوست و تومور مغزی داشته‌ای؟» پاسخ داد: «خودم فهمیدم!» به‌آرامی به او هشدار دادم که این موضوعات را دیگر در شهادتش تکرار نکند چون هیچ‌کس بجز یک پزشک، آن هم با آزمایشات متعدد، نمی‌تواند سرطان را با چشم تشخیص دهد. جواب داد: «خواهرم، من برای جلال خدا نه تنها اینها بلکه بزرگتر از اینها را خواهم گفت!» آیا خدای ما آنقدر ضعیف شده که برای نشان دادن قدرت خود به دروغ و غلو متوسل می‌شود؟

چنین عباراتی خالی از غلو و کذب نمی‌توانند باشند: "همه" این عقیده را دارند - "هیچ‌کس" با من همکاری نمی‌کند - "همه جای" این خانه را کثیف کرده‌ای - "همیشه" با من مخالفت می‌کنی - "هیچ وقت" به من گوش نمی‌کنی، "عمراً" راضی نخواهم شد. جای تأسف است که ما از روی عادت، برای به‌کرسی نشاندن عقاید خود یا تأکید روی اهمیت درخواست خود، این روش‌هایی را که با نوعی دروغ آمیخته‌اند، به‌کار می‌بریم. زبانی که بر مذبح الهی قرار دارد و مایل است کلماتش چون سخنان مسیح حیات‌بخش باشد، خود را از هر ناراستی پاک می‌سازد.

شهادت دروغ

شهادت دروغ دادن که در کتاب‌مقدس بارها به آن اشاره شده و یکی از ده فرمان نیز می‌باشد (خروج ۲۰:۱۶)، عبارتی صرفاً قضایی نیست بلکه به هر نوع سخن کذبی که برای نفع شخصی یا انحراف در حقیقت، بر ضد دیگری گفته شود، اشاره دارد؛ چه واژه‌های کتبی و چه شفاهی، چه در دادگاه چه در منزل. این نوع دروغ در نظر خدا امری بسیار جدی تلقی می‌شود چرا که باعث ریختن آبرو و حیثیت مظلوم می‌شود. چنانکه در امثال ۱۸:۲۵ می‌خوانیم: «گرز و شمشیر و تیرِ تیز است آنکه بر همنوع خویش شهادت دروغ دهد». در قسمت بیماری تهمت بیشتر این موضوع

را بررسی خواهیم کرد. در اینجا به این بسنده می‌کنیم که حتی اگر شهادت دروغ از روی ناآگاهی و نادانی باشد و به قصد تهمت نباشد بهتر آن است که زبان بربندیم تا این که دربارهٔ موضوعی که زیاد از آن اطلاع نداریم سخن بگوییم. هشدار کلام خدا را به یاد داشته باشیم که «شاهد دروغگو بی‌سزا نمی‌ماند، آن که دروغ می‌بافد نخواهد رَست» (امثال ۵:۱۹).

بدقولی

بدقولی صرفاً یک "عادت" بد نیست! بدقولی رودی است از سرچشمهٔ دروغ! وقتی که ما قولی می‌دهیم که آن را نگاه نمی‌داریم هر چند آن وعده کوچک و پیش‌پا افتاده باشد، باید به‌یاد آوریم که محک متمایز یک مسیحی راستی اوست. فردی که پیرو عیسایی است که خود را "راستی" معرفی می‌کند، می‌داند که هر نوع دروغ از بدقولی گرفته تا فریب، از ذاتی که به او پیوند خورده نیست. کلام خدا صریحاً به ما هشدار می‌دهد که «به یکدیگر دروغ مگویید زیرا آن انسان قدیم را با کارهایش از تن به در آورده‌اید» (کولسیان ۹:۳). دروغ نشانگر انسانیت کهنهٔ ماست که با مسیح مصلوب شده است. چه بسا وعده و قول‌هایی داده‌ایم که از ابتدا می‌دانستیم که قادر به اجرای آن نیستیم و فقط برای خالی نبودن عریضه یا حواله دادن موضوع به بعد گفته شده است. این موضوع از نظر خداوندی که به ما فرمان داد: «"بله" شما "بله" باشد و "نه" شما "نه"، زیرا افزون بر این شیطانی است» (متی ۳۷:۵)، امری جدی تلقی می‌شود. تا زمانی که از هر نوع دروغ توبه نکنیم، خود را در معرض شکست و لعنت قرار می‌دهیم و از برکت محروم می‌داریم: «زیرا هر که دوستدار حیات است و طالب دیدن روزهای خوش، باید زبان از بدی بازدارد و دهان از فریب فروبندد... زانرو که چشمان خداوند بر پارسایان است و گوش او به دعای ایشان، اما روی خدا به‌ضد بدکاران است» (اول پطرس ۳: ۱۰ و ۱۲). پس چقدر مهم است که قبل از دادن هر قول و پیمان چه به مردم و حتی به خدا اطمینان حاصل کنیم که می‌توانیم از عهدهٔ آن برآییم، در غیر این صورت بهتر است آن تعهد را به‌عهده نگیریم.

دروغ‌های روحانی

جای تأسف است که مسیحیان و کلیسا نیز این بیماری و گناه زبان را گاه سست گرفته‌اند. ما به‌آسانی در سرودها و در دعاهای خود، حتی به خدا، نیز دروغ می‌گوییم. به او اعتراف می‌کنیم که بر مذبح او هستیم، دست‌ها را بالا می‌کنیم و سرود می‌خوانیم که جز تو چیزی را نمی‌خواهیم. با صدای بلند می‌خوانیم که شوق عظیم برای نجات جان‌ها داریم، اما در بعضی از این موارد این کلمات چیزی فراتر از تعارف و تملق به خدا نیست. در امثال ۱۶:۶-۱۹ می‌خوانیم که شش چیز است که خداوند از آنها بیزار است، زبان دروغگو یکی از آنهاست. آیا چنین دعاها و پرستش‌هایی مقبول اوست؟ آیا عیسی به‌روشنی نفرمود که پدر جویای چه پرستندگانی است؟ پرستندگانی که با نیت خوب اما زبان ناراست او را می‌پرستند؟ یا پرستندگان راستینی که او را در روح و راستی پرستش می‌کنند؟(یوحنا ۲۳:۴)

یکی از بدترین نوع دروغ‌ها، دروغ‌های "روحانی" است. چه آسان در کلیسا و در مجامع روحانی به یکدیگر وعده می‌دهیم که «برایت دعا خواهم کرد» و به‌محض خروج از آنجا نه تنها دعا کردن را از یاد برده‌ایم بلکه درخواست دعا را نیز به باد فراموشی سپرده‌ایم. یا به دیگران به‌سهولت می‌گوییم: «خدا برکتت بدهد» در صورتی که در حقیقت منظورمان "خداحافظ" یا حتی "دیگر خاموش باش" بوده است و اصلاً در فکر برکت دیگری نبوده‌ایم. بسیاری اوقات ما این کلمات روحانی را در جایی که حرف کم می‌آوریم یا چیزی برای گفتن نداریم به‌کار می‌بریم. چه بسیار "خدا را شکر"های ما با سوز و آهی حاکی از دلسوزی به‌حال زار خود، یا ریاکاری و روحانی نمایی ممکن است باشد. در صورتی که پارسای واقعی و بی‌ریا از دروغ نفرت دارد (امثال ۵:۱۳).

بیماری دروغ به هر نحوی که بروز کند، اگر به‌وسیلهٔ توبه و با سرسپردگی به حقیقت درمان نشود، بیماری مهلکی است که سرنوشت آن به‌روشنی در کتاب‌مقدس شرح داده شده است: دروازه‌های شهر حیات‌بخش خدا نه تنها بر روی بی‌ایمانان و مفسدان و قاتلان، بلکه بر

روی همهٔ کسانی که دروغ را دوست می‌دارند نیز بسته است (مکاشفه ۱۵:۲۲ و ۸:۲۱). دبورا اسمیت که خود کتابی در مورد مهار کردن زبان به‌رشتهٔ تحریر درآورده است می‌گوید: «جدایی ابدی از پدر آسمانی، بهای گزافی است برای جدی نگرفتن بیماری دروغ و فریبکاری».[1]

بر یکی از کتیبه‌های تخت جمشید دعایی از داریوش کبیر به خط میخی مرقوم شده است که ترجمهٔ آن چنین است: «خداوند این کشور را از دشمن، از خشکسالی و از دروغ محفوظ دارد».[2] باشد که خدا نه تنها ملت ما را بلکه تک تک ما را از هر نوع دروغ محفوظ دارد.

تفکر در کلام خدا:

پیدایش ۱۲:۱۰-۲۰ و ۲۶:۶-۲۲ را مطالعه کنید.

- چه عواملی ابراهیم و اسحق را به دروغ گفتن واداشت؟
- دروغ آنها نتیجهٔ چه تصورات اشتباهی بود که آنان در مورد خدا داشتند؟
- فکر می‌کنید اگر آنها از ابتدا حقیقت را می‌گفتند، امکان چه برکتی برای آنان وجود داشت که بدین‌وسیله آن را از دست دادند؟

طبق مزمور ۳۴:۱۱-۱۳ بازداشتن زبان از دروغ و فریب چه برکاتی را برای شخص به ارمغان می‌آورد؟

در مسیر انضباط فکری:

کدام رود از چشمهٔ دروغ بیشتر در زندگی من جریان دارد؟ دروغ مصلحت‌آمیز، زرنگی، بدقولی، غلو کردن، شهادت دروغ دادن یا دروغ‌های روحانی؟ در زمان‌هایی که وسوسه می‌شوم که خود را در

1. Deborah Smith Pegues, 30 days to Taming your Tongue p. 16

۲. "کشیش نارمن شارپ و نگاره‌های زیبای ایرانی"، گردآورنده ح-ب-دهقانی تفتی، انتشارات سهراب، صفحهٔ ۳۷

مسیر این رود بیاندازم، تعلق خود به "راستی" را به‌یاد خواهم آورد. هیچ دروغی از حقیقت پدید نمی‌آید (اول یوحنا ۱۹:۲). دروغ مربوط به انسانیت کهنهٔ من است که با مسیح مصلوب شده است و دیگر من نیستم که زندگی می‌کنم، بلکه مسیح است که در من زندگی می‌کند (غلاطیان ۲۰:۲).

تصمیم روز:

«لبانم را به بیان درستی‌ها می‌گشایم. بر زبانم حقیقت جاری می‌شود، و لبانم از شرارت کراهت دارد. سخنان دهانم همه برحق است و هیچ انحراف و کژی در آن نیست» (امثال ۶:۸-۸).

بی‌ملاحظه حرف زدن

سخن سنجیده، سیب طلاست در سینی نقره!
امثال ۱۱:۲۵

نام‌های دیگر این بیماری:

بی‌حکمت و تدبیر حرف زدن، وقت‌نشناسی در صحبت، سخن نابجا، نسنجیده صحبت کردن

روش‌های دیگر بروز این بیماری:

رُک‌گویی به بهای رنجاندن دیگران

هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد.

هنگامی که به برخی از سخنان سنجیده و پاسخ‌های بجا و حتی دندان‌شکن عیسی فکر می‌کنم، آرزو می‌کنم که می‌توانستم در موقعیت‌های مختلف و به‌خصوص زمان‌هایی که وضعیت مرا غافلگیر می‌کند چنین جواب‌های با حکمت و با درایتی بر زبان بیاورم. سخنانی مانند «مال قیصر را به قیصر بدهید و مال خدا را به خدا[۱]» یا «از میان شما هر آن‌کس که بی‌گناه است، نخستین سنگ را به او بزند[۲]»، مرا مبهوت و شیفتهٔ سخن‌سنجی و حکمت عیسی می‌سازد. سخنانی که حقیقتاً مانند سیب طلا در سینی نقره[۳] نه تنها بسیار زیبا، بلکه گوهری بس پر ارزش است. به‌عکس در موقعیت‌های مختلف خود را می‌بینم که چه جسورانه با عدم شناختِ کامل موقعیت و در کمال وقت‌ناشناسی سخنانی گفته‌ام

---

۱. متی ۲۱:۲۲؛ ۲. یوحنا ۷:۸؛ ۳. امثال ۱۱:۲۵

که شـدیداً از گفتن آنها پشـیمان شده‌ام و حتی خود نیز باور نمی‌کردم که بتوانـم چنین بی‌ملاحظه و بی‌حکمت سـخن بگویـم. آن موقع بوده که با این حقیقت تلخ روبرو شده‌ام که:

سخن کز دهان رفت و تیر از کمان
نگردند باز، ای پسر بی‌گمان[1]

امروز که این سـطور را می‌نویسم چند ساعتی بیشتر از بازگشت پس از معاینهٔ دکتر گوش و حلق و بینی نمی‌گذرد. مدتی بود که صدایم بسیار بم شـده بود و دکتر فکر می‌کرد که شـاید تورم یا غده‌ای بر روی تارهای صوتی‌ام باشـد. امـا بعد از معاینـهٔ تارهای صوتی و عکس‌بـرداری از آن متوجه شد که هنگام صحبت تارهای صوتی آنچنان که باید و شاید بسته نمی‌شـوند و باید مـرا نزد متخصص گفتاردرمانی بفرسـتد تا مرا آموزش دهنـد کـه چگونه تارهـای صوتی‌ام را درسـت به‌کار بنـدم. وقتی از اتاق دکتـر بیرون آمدم با خود اندیشـیدم که کاش گفتـار درمانی نه تنها به من کمـک می‌کرد که تارهای صوتی‌ام را درسـت بسـته و بـاز نگه دارم بلکه می‌توانسـتم بـا کمـک آن زبانم را نیز کنتـرل کنم تا زمانی که لازم اسـت کاملاً بسته بماند، باز یا نیمه‌باز نشود تا کلمات بد و نخراشیده باعث آزار دیگران نگردد.

خطر بی‌ملاحظه سخن گفتن از زاویه‌های مختلف ما را تهدید می‌کند. سه عامل مهمی که ما را در این مسیر کمک می‌کند اینها هستند:

وقت‌شناسی

فرامـوش نمی‌کنم که هنوز چند روزی از فوت پدر یکی از دوسـتانم نگذشـته بـود و او هنـوز در غم از دسـت دادن او در سـوگ بود که یکی از دوسـتان در مجلسـی کنار او نشسـت و پس از عرض تسلیت و گفتن

---

۱. ایرانشاه ابی‌الخیر (بهمن‌نامه)

"هر چه خاک ایشان است عمر شما باشد" پرسید: «راستی قصد فروش آن باغ مرحوم پدرتان را ندارید؟ همین امروز هم برایش مشتری دارم!»

بدان کز زبانند مردم به رنج
چو رنجش نخواهی، سخن را بسنج[1]

شاید اکثر ما خود را در این تفریط بی‌ملاحظه سخن گفتن نمی‌بینیم، اما با اندکی تأمل می‌بینیم که چه بسا اوقات که نیاز خود را در زمان خستگی یا عجله یا مشغولیتِ طرف مقابل ابراز کرده‌ایم نه تنها به نتیجهٔ دلخواه نرسیده‌ایم بلکه دوست، همسر، کارفرما و همکاران خود را هم رنجیده و دلگیر کرده‌ایم.

زمانی که کودکان ما بسیار کوچک بودند رسیدگی به آنها در طی روز و کارِ خانه و مسئولیت‌های مختلف مرا بسیار خسته می‌کرد به‌طوری که قبل از رسیدن همسرم به خانه دیگر توان هیچ چیز را در خود احساس نمی‌کردم. او هنوز به خانه نرسیده بود که من بچه‌ها را به او حواله می‌کردم، مسئولیت‌ها و کارهای باقی‌مانده را به او یادآوری می‌کردم و به جستجوی گوشه‌ای خلوت یا آرام یا به اتاقی می‌رفتم یا به پیاده‌روی! این بی‌ملاحظه‌گی من باعث تشنج و مشاجره‌های بسیاری می‌شد. تا با هم‌صحبتی و دوستی با یک خانم مسیحی، رفتار با ملاحظه و سخنان سنجیدهٔ او به همسرش را الگوی خود قرار دادم و سعی کردم یاد بگیرم که با روی خوش از همسرم استقبال کنم و بگذارم او از راه برسد و خستگی از تن به در کند و سپس خستگی‌های خود را ابراز کنم. کلام خدا چه نیکو گفته است که «آن که مراقب زبان خویش است مراقب جان خویش است، اما آنکه نسنجیده سخن می‌گوید، خود را هلاک می‌سازد» (امثال ۱۳:۳).

---

۱. شاهنامه فردوسی

چگونگی و روش گفتار

هر چند در کلام خدا بسیار تشویق شده‌ایم که در روابط خود حقیقت‌گو باشیم اما گاهی فراموش می‌کنیم که حقیقت و محبت در سخن گفتن، دوقلوهای به هم چسبیده‌ای هستند که یک قلب دارند و جدا کردن یکی به حیات دیگری لطمه می‌زند (ر.ک. افسسیان ۱۵:۴).

بسیاری مدعی هستند که افرادی بی‌شیله پیله هستند که حرف خود را رُک و پوست‌کنده می‌گویند. اما بسیاری اوقات این رُک و پوست‌کنده‌گویی، پوست طرف را هم می‌کَنَد چرا که با محبت و درک موقعیت طرف مقابل آمیخته نیست.

خانمی را می‌شناسم که با چاقی مشکل زیادی داشت و بارها و بارها با رژیم‌ها مختلف غذایی و ورزش سعی کرده بود که وزن خود را پایین بیاورد و آن را ثابت نگه دارد. اما موقعیت زندگی او و فشارهای مختلفی که او با آنها سر در گریبان بود این مهلت را به او نمی‌داد. بارها شاهد آن بودم که برخی از دوستان نزدیک او هم در محافل دوستانه و هم در جمع، به او هشدار می‌دادند که باید فکری به‌حال خود بکند و بعد چربی‌های زیر شکم او را بین انگشتان می‌فشردند و با لبخند می‌گفتند: «اینها را باید آب کنی!» او همیشه لبخندی می‌زد و موضوع را رد می‌کرد اما یک بار درست بعد از یکی از این نصیحت‌های دوستانه در یک رستوران، او را در دستشویی با چشمانی سرخ و ورم کرده دیدم. وقتی حال او را جویا شدم، آه تلخی کشید و هق‌هق کنان جواب داد: «انگار خودم نمی‌بینم که چاق هستم و نیاز به لاغر شدن دارم! کاش این دوستان خیرخواه من کمی از مشکلات من با خبر بودند و از تلاش‌های دائم من برای لاغر شدن خبر داشتند! اگر هم جواب آنها را بدهم و ناراحتی خود را از شماتتشان ابراز کنم، جواب خواهند داد که "حقیقت تلخ است"!» باشد که شهادت روزانهٔ ما در سخن‌سنجی این باشد که «خداوند قادر به من آموخته است چه بگویم، تا بتوانم خستگان را توانایی بخشم. هر صبحگاه مرا مشتاق می‌سازد تا به تعالیم او گوش دهم. خداوند

به من فهم عطا کرده است» (اشعیا ۴:۵۰ و ۵ ترجمه مژده برای عصر جدید).

در ابتدای انجیل یوحنا هنگامی که یوحنای رسول در مورد تجلی عیسای مسیح در میان بشر سخن می‌گوید او را چنین وصف می‌کند: «... پر از فیض و راستی» (انجیل یوحنا ۱۴:۱). هنگامی که به سخنان سنجیدهٔ عیسی در جای‌جای اناجیل نگاه می‌کنیم می‌بینیم که فیض و راستی همگام با هم پیش می‌روند. برای سنجش سخنان خود به‌خصوص زمان‌هایی که تنبیه یا شماتت و سرزنش در آنها نهفته است خوب است این سؤال را از خود کنیم که آیا همانقدر که راستی را بیان می‌کنم، در سخنانم فیض نیز آشکار است؟

هنگامی که برادرم در سن ۳۶ سالگی فوت کرد، مرگ او ضربهٔ بزرگی بر خانوادهٔ ما و به‌خصوص مادرم بود. چند ماهی از مرگ برادرم نگذشته بود که خود مادرم نیز به بیماری سختی دچار شد و مدت‌ها با درد زیاد در بیمارستان بستری شد. دوران بسیار سختی بود. یک روز که به دیدن مادرم رفته بودم با گریه چنین گفت: «تمام زندگیم از هم پاشیده شد. پسرم را که آنطور از دست دادم، خودم هم در گوشهٔ این بیمارستان با درد دست و پنجه نرم می‌کنم. خوش‌به‌حال پدرتان که زود فوت کرد و مرگ پسرش را ندید! دیگر خسته شده‌ام!» من فوراً با پرخاش جواب دادم: «آه که شما چقدر آه و ناله می‌کنید! مامان جان، باید یاد بگیرید که مرگ پسرتان را پشت سر بگذارید و به زندگی امیدوار باشید. مگر شما به خدا ایمان ندارید؟ با این منفی‌بافی‌ها بهتر که نخواهید شد هیچ، بدتر هم خواهید شد!»

همین که صدای خود را شنیدم که چنین عباراتی به زبان رانده‌ام عرق شرم بر پیشانیم نشست! گفتار من شاید تا حدی راست بود اما کاملاً خالی از فیض بود. مادر من در یک تلاطم عاطفی بسر می‌برد و نیاز به همدردی و تسلی داشت. کاش در آن زمان فیض و راستی را در هم مخلوط کرده بودم و چیزی مثل این گفته بودم: «مادر جان، چه روزهای سختی را می‌گذرانید. امیدوارم این درد موقتی باشد. بدانید که در این

روزها من و خواهرهایم در کنار شما هستیم و شما را تنها نمی‌گذاریم. شما برای ما خیلی عزیز هستید و مطمئن باشید که به فیض خدا با هم این روزها را پشت سر خواهیم گذاشت». کلام خدا می‌گوید: «حق شکسته دل از دوستش ترحم است، اگر چه هم ترس قادر مطلق را ترک نماید» (ایوب ۱۴:۶). علاوه بر این آرزو می‌کردم که همان موقع به‌جای سکوت و شرمندگی درونی، فوراً عذرخواهی کرده بودم چرا که مؤثرترین مرهم زخم‌های ناشی از سخنان نسنجیده، اعتراف فوری و صادقانه است، نه سرپوش گذاشتن و ماست مالی کردن آنها! (ر.ک. امثال ۲:۶-۵)

سنجش موقعیت

هیچ وقتی برای دادن خبر بد مناسب نیست چون نه مردم برای شنیدن خبر بد روزشماری می‌کنند و نه گوینده برای دادن خبر بد، بیتابی می‌کند. اما در دادن خبر بد دو تفریط وجود دارد. یکی از نوعی است که ما ایرانیان در آن خبره‌ایم و اصلاً خبر را نمی‌دهیم یا ناقص به‌گوش می‌رسانیم و نوع دیگر آن، رساندن خبر بد، به نحوی‌که بی‌شباهت به یک برنامهٔ خشک رادیویی و فقط محض اطلاع‌رسانی نیست و هیچ گونه موقعیت سنجی در آن به‌چشم نمی‌خورد.

از نوع اول آن دختری را در یکی از کشورهای اروپایی می‌شناسم که هنوز پس از یک سال و اندی که از مرگ مادرش می‌گذرد، خانواده‌اش در ایران هنوز موقعیت را مناسب ندانسته‌اند که این خبر را به او برسانند! و با هر تلفن بهانه‌های پیچیده می‌آورند که به چه دلایلی مادرش قادر به صحبت با او نیست.

هنگامی که کشیش ارسطو سیاح، در روزهای اول انقلاب در دفتر کار خود در کلیسای شیراز به‌طور بسیار فجیع به‌قتل رسید، پسر او اولین کسی بود که با صحنهٔ دردناک کشتار او مواجه شد و او بود که می‌بایست این خبر ناگوار را به گوش مادرش می‌رساند. موقعیت‌سنجی و ملاحظهٔ او که در آن روزها بیش از ۱۹ سال سن نداشت برای من یک الگو بوده است. آن روز، مادر او که پرستار بود در کشیک بعد از ظهر بیمارستان

مشغول رسیدگی و پانسمان یک بیمار بود. هنگامی که پسرش خود را به بیمارستان می‌رساند، می‌بیند که مادر او در پشت پرده سخت مشغول است. با وجود التهابات روحی و اضطرابات درونی خود، فقط آمدن خود را به مادرش اطلاع می‌دهد و از او می‌خواهد که وقتی کارش تمام شد به بیرون اتاق بیاید. مادر او هم که زنی بسیار متعهد و مسئول نسبت به کار خود بود با وجودی که وضع را عادی نمی‌دید سر فرصت تیمارِ بیمار را ادامه می‌دهد. پس از بیرون آمدن از اتاق، پسرش برای آمادگی دادن برای این خبر بد به مادرش، او را دعوت می‌کند که روی یک صندلی بنشیند و به او می‌گوید: «مادر خبر بسیار بدی دارم». با این جمله، مهلت کوتاه اما کافی به مادر خود می‌دهد که بقیهٔ این خبر بد را بشنود. سپس با صراحت و بدون سفسطه و مغلطه می‌گوید پدرم را در دفترش به قتل رسانده‌اند.

باشد که سخن‌سنجی ما در همه حال ارمغان آورندهٔ تسلی، شفا و برکت باشد.

تفکر در کلام خدا:

پولس در رسالهٔ خود به تسالونیکیان می‌بایست حقایق تلخی را با این کلیسا در میان می‌گذاشت. عقاید اشتباه آنها در مورد بازگشت ثانوی مسیح از یک طرف، و زندگی بی‌مسئولیت برخی از ایمانداران این شهر از طرف دیگر پولس را بر آن داشت که در این رساله برخی از کج‌فهمی‌های آنها را تصحیح کند. قسمت‌های زیر را مطالعه کنید و ببینید که پولس چگونه حقیقت و محبت را در این چالش به هم آمیخت.

- اول تسالونیکیان فصل اول: چگونه پولس با تسالونیکیان سخن آغاز می‌کند؟ چه نکات مثبتی را به آنها یادآوری می‌کند؟
- اول تسالونیکیان فصل دوم و سوم: پولس چگونه صمیمت رابطهٔ خود با تسالونیکیان را توصیف می‌کند؟ آیا این کار فقط برای زمینه‌سازی بود؟ چرا برای پولس مهم است که تسالونیکیان این را به یاد آورند؟

- اول تسالونیکیان فصل چهارم: چند ایراد و شماتت پولس به تسالونیکیان را برشمرید؟ آیا به نظر شما پولس این کار را درست انجام داد؟ از روش او چه درس‌هایی می‌آموزید؟
- اول تسالونیکیان فصل پنجم: پولس چگونه تسالونیکیان را تشویق می‌کند؟

در مورد این الگو تفکر کنید. چگونه می‌توانید آن را در چند کلمه خلاصه کنید؟

در مسیر انضباط فکری:

به‌عنوان یک فرد مسیحی به ما فرمان داده شده که حقیقت را با روحیهٔ محبت بیان کنیم. حقایق، مخصوصاً زمانی که توأم با هشدار یا سرزنش هستند باید با روحیهٔ مثبت و امیدوارکننده در بستر دوستی، محبت و وفاداری ابراز شوند تا به نتیجه برسند. این روش مستلزم تأمل و انضباط روحانی است. با حکمت سخن گفتن نتیجهٔ با هوشیاری تفکر کردن است (مزمور ۳:۴۹).

تصمیم روز:

به کمک خدا، سخنان امروزم پرفیض و سنجیده خواهد بود (کولسیان ۶:۴).

بی‌ادبی و بی‌احترامی

گفتار زشت و بیهوده‌گویی و سخنان مبتذل نیز به هیچ روی زیبنده نیست؛ به‌جای آن شکرگزاری باید کرد.

افسسیان ۴:۵

نام‌های دیگر این بیماری:

گستاخی، پررویی و جسارت کردن، بی‌شرمی، درشت‌گویی و حاضرجوابی

روش‌های دیگر بروز این بیماری:

جُک‌های رکیک گفتن و رعایت نکردن شئونات اخلاقی، اجتماعی و روحانی در سخنان روزمره

شاید به‌جرأت بتوان گفت که بیش از نیمی از بیماری‌های زبان که در این کتاب به آنها اشاره شده به نحوی از بی‌ادبی و بی‌احترامی نشأت می‌گیرند. در مبحث بیماری فحش و ناسزاگویی، بیشتر در مورد بی‌ادبی‌هایی که با الفاظ زشت و مبتذل همراهند توضیح داده خواهد شد. در اینجا تکیهٔ ما بیشتر بر گفتارها و تکیه کلام‌هایی هستند که حتی اگر به‌صورت تحت‌اللفظی ممکن است فحاشی تلقی نشوند اما گفتن آنها برازندهٔ یک مسیحی که زبان خود را بر مذبح روح‌القدس قرار می‌دهد نمی‌باشد. البته واضح است که بی‌ادبی و بی‌احترامی تنها خود را در زبان نشان نمی‌دهد. آمار روانشناسی به‌روشنی نشان می‌دهد که لغات تنها ۷٪ مقصود ما را بیان می‌کنند. لحن صدا و نحوهٔ گفتار و حرکات ما بقیهٔ منظور ما را به شنونده منتقل می‌کنند. مقولهٔ رفتارهای بی‌ادبی خود

مبحث مفصلی است که از محدودهٔ خطاب این کتاب خارج است از این رو ما در این سطور کوتاه تمرکز خود را تنها بر گفتارهایی که حاکی از بی‌ادبی و بی‌احترامی است، خواهیم گذاشت.

در غرب ضرب‌المثلی است که می‌گوید: «بی‌ادبی نشانهٔ صمیمیت و عشق زیاد است!» به این معنی که با هر که بیشتر دوست هستی می‌توانی با او راحت‌تر باشی و در قید کلمات مؤدبانه نباشی. هر چند در فارسی چنین ضرب‌المثلی نداریم، اما در عمل می‌بینیم که افراد نسبت به غریبه‌ها بیشتر ادب و احترام را رعایت می‌کنند تا نسبت به آشنایان و به ویژه اهل خانهٔ خود. این روش، درست خلاف تعلیم کلام خداست! کلام خدا در اول قرنتیان ۱۳ هنگامی که محبت و عشق واقعی و صمیمی و خالص را توصیف می‌کند، یکی از نشانه‌های آن را چنین بیان می‌کند: «... رفتار ناشایسته ندارد» (اول قرنتیان ۱۳:۴و۵). در بسیاری از ترجمه‌های انگلیسی گفته شده: "محبت بی‌ادب نیست".

کودکانِ با ادب و فرزندانی که در خارج از منزل به دیگران احترام می‌گذارند، مایهٔ افتخار پدر و مادر هستند. این کودکان در درجهٔ اول ادب را درخانه می‌آموزند و احترام به دیگران را از رابطه‌های محترمانه‌ای که بین والدین و دیگر اعضای فامیل برقرار است یاد می‌گیرند. چگونه از آن کودکی که مادرش به هنگام ورود پدر به منزل، به او سلام نمی‌کند، می‌توان این انتظار را داشت که به‌محض دیدن غریبه‌ها به آنها سلام کند و یا اگر پدر از همسر و دیگر اعضای فامیل برای خدماتی که انجام می‌دهند تشکر و قدردانی نمی‌کند، کودک چگونه یاد بگیرد که تشکر از دیگران لازم و پسندیده است؟ از کودکانی که در منزل با نام انواع و اقسام جانوران ملقب شده‌اند و ضعف و کاستی‌های آنها به برچسب‌هایی مانند "بی‌عرضه"، "بی‌شعور"، "شلخته"، "چلاق" و غیره شناسایی شده چگونه می‌توان خواست که در اختلافات خود با دیگران ادب و احترام را حفظ کنند؟

عیسای مسیح در موعظهٔ تکان‌دهندهٔ سر کوه هشدار می‌دهد که «... هر که به برادر خود احمق گوید، سزاوار آتش جهنم بُوَد» (متی ۵:۲۲).

شکی نیست که عبارات مرسومی مانند لغات بالا و حتی بی‌احترامی‌هایی که در لوای شوخی ابراز می‌شوند از این هشدار مستثنی نیستند. عباراتی مانند "دهنت بوی شیر می‌دهد"، "برو کنار بگذار باد بیاد"، "وقتی دواسکناس حرف می‌زنند یک پول خُرد وسط نمی‌آید"، به هر نحوی که گفته شود خالی از بی‌ادبی و بی‌احترامی نیست.

بی‌ادبی‌های لفظی نه تنها در القاب و الفاظ و عبارات خاص بیان می‌شوند، بلکه ممکن است کلماتی که در یک موقعیت بی‌ادبی و گستاخی شمرده نشوند در موقعیتی دیگر بی‌احترامی و جسارت محسوب شوند. یک نمونهٔ بارز آن به‌کار بردن لفظ "تو" برای بزرگترها در زبان فارسی است. طبق کلام خدا یکی از ده‌ها خصوصیت افرادی که خدا در مرکز زندگیشان نیست گستاخی است (رومیان ۱:۲۹). حاضرجوابی یک نمونه و در میان سخن دیگران پریدن یک نمونهٔ دیگر است.

پاکی زبان ما، علامت مستقیم ایمان ما به مسیح است (کولسیان ۳: ۷ و ۸). ادب و احترام نه تنها در سخنان روزمرهٔ یک مسیحی جلوه‌گر است بلکه نشانهٔ کار عمیق و بنیادی روح‌القدس در او می‌باشد. این امر حتی در لطیفه‌ها و شوخی‌های او نیز بازتاب دارد. متأسفانه بسیاری از شوخی‌ها، کُمِدی‌ها، فیلم‌ها و حتی کارتون‌های امروزی نه تنها ظرافت و نکته‌سنجی خود را از دست داده‌اند، بلکه طعم و مزهٔ خود را مدیون اشارات وقیح و مبتذل به خصوصی‌ترین قسمت‌های زندگی افراد هستند. هدف شوخی به‌طور کلی صمیمی‌تر شدن ارتباطات دوستانه و ایجاد کردن جوّ شادی‌آور و روحیه‌دهنده است. به‌کار بردن کلمات زشت و مفاهیم زشت‌تر نه تنها فضایی صمیمی و سالم و شیرین برای مشارکت‌های عمیق و روحانی ایجاد نمی‌کند، بلکه تأثیر ایمان مسیحی را چنان کم‌رنگ و رقیق می‌سازد که کارایی و جاذبهٔ آن عقیم می‌گردد. مولوی چه بجا می‌گوید که

بی‌ادب تنها نه خود را داشت بد
بلکه آتش در همه آفاق زد

تفکر در کلام خدا:

این آیات را مطالعه کنید و پرسش‌های زیر را مورد بحث قرار دهید.
افسسیان ۲۹:۴-۳۱؛ امثال ۴:۱۵، ۱۱:۲۲، ۲۵:۲۸، ۳۰:۱۷

- زبان با ادب، روی شخص و دیگران چه اثراتی دارد؟
- بی‌احترامی و جسارت چگونه بر زندگی ما و در رابطه‌های ما تأثیرگذار است؟
- آیا بی‌احترامی به دیگران، اثری روی رابطهٔ ما با خدا دارد؟
طبق امثال ۲۵:۱۲ شادمانی واقعی از چه طریقی کسب می‌شود؟

مزمور ۱ آیات ۱-۳ را همراه با افسسیان ۳:۵ و امثال ۲۱:۱۶ و ۲۴ مطالعه کنید. ایمان مسیحی چه تأثیری بر شوخ‌طبعی ما می‌گذارد؟

در مسیر انضباط فکری:

کلام خدا به ما فرمان می‌دهد که «دل خویش را به ادب مایل گردان و گوش خود را به سخنان معرفت» (امثال ۱۲:۲۳)؛ «کژگویی را از دهان خود بزدای و بد سخنی را از لبان خویش دور کن» (امثال ۲۴:۴). بنابراین باید تکیه‌کلام‌ها، الفاظ و عبارات دهان خود را تفتیش کنم و آنها را با واژه‌های شایسته، شیرین و شفابخش جایگزین کنم.

تصمیم روز:

کلام خدا در رومیان ۱۰:۱۲ به من فرمان می‌دهد که در احترام گذاشتن به یکدیگر از هم پیشی بگیریم. امروز با مردم همان‌گونه رفتار خواهم کرد که می‌خواهم با من رفتار کنند (لوقا ۶: ۳۱).

تعارف

زیرا در زبان ایشان راستی نیست؛... زبان‌های خود را جلا می‌دهند.
مزمور ۵:۹

نام‌ها و روش‌های دیگر بروز این بیماری:

رودربایستی، تظاهر و ظاهرسازی، تشویق‌های بی‌اساس و دور از حقیقت، دورویی و ریا

ایرج میرزا در مورد یکی از تعارفات ایرانی شعر طنزآمیزی دارد که چنین آغاز می‌شود:

یارب این عادت چه می‌باشد که اهل ملک ما
گاهِ بیرون رفتن از مجلس زِ در رَم می‌کنند
جمله بنشینند خوب و برخیزند خوش
چون به پیش در رسند از یکدگر رَم می‌کنند

در ابیات آخر این شعر، شاعر به نتیجه‌گیری تلخی می‌رسد:

از برای رنجبر رَم مطلقاً معمول نیست
تا توانند از برای گنجوَر رَم می‌کنند

اصرار بر تقدم بزرگترها یا کسانی که مقام اجتماعی برتری دارند، در هنگام ورود به محفل یا منزلی، تنها یک نمونه از تعارف‌های گوناگون کلامی است که ما به آگاه یا ناخودآگاه، بجا یا بی‌جا، در مناسبات روزانهٔ خود به زبان می‌آوریم. رعایت برخی از این شئونات اجتماعی در فرهنگ‌های مختلف، به‌خصوص در فرهنگ و آداب و رسوم ایرانی، نه تنها نکتهٔ منفی و ناهنجاری جامعه محسوب نمی‌شود بلکه به عکس، از

فضیلت‌ها و هنجارهای فرهنگ ما شمرده می‌شود. با این وجود به‌عنوان مسیحیان ایرانی باید به‌یاد داشته باشیم که تعارف بیش از حد و آمیخته به تظاهر و دورویی می‌تواند به‌آسانی تبدیل به یکی از بیماری‌های روحانی زبان شود. در این نوع تعارف است که دروغ و ریا، و از نگاه ایرج میرزا حتی تبعیض، در جامه‌ای به‌ظاهر مؤدبانه و محترمانه، صورت کریه خود را پنهان می‌کند و کم‌عمقی در رابطه‌های اجتماعی و بی‌اعتمادی و سوءتفاهم در رابطه‌های فردی را برای ما به‌ارمغان می‌آورد.

فرض کنیم از دوستی خواهش کرده‌ایم چیزی برای ما خریداری کند. هنگام پرداخت وجه خرید اصرار می‌کند که قابلی ندارد! چیز با ارزشی نبود! و به‌هیچ وجه پول آن را قبول نمی‌کند! نتیجه چه می‌شود؟ آیا به این وسیله دوستی و صمیمیت ایجاد می‌شود؟ خیر، بلکه به‌عکس، نتیجه این خواهد بود که به حرف دوست‌مان اعتماد نکنیم و در آینده ولو آنکه به کمک او نیاز داشته باشیم، چیزی از او نخواهیم.

یا فرض کنید دوستی از ما دعوت می‌کند برای صرفِ "عصرانه‌ای مختصر" به "کلبهٔ محقّر" او برویم. اما در کمال تعجب می‌بینیم بر سر میز لااقل چهار نوع غذای رنگ و وارنگ چیده شده است. بعد هم اصرار دارد که چیزی نخورده‌ایم و داریم منزل او را با شکم گرسنه ترک می‌کنیم! نتیجه چیست؟ ما مدیون می‌شویم که چه بتوانیم و چه توانایی آن را نداشته باشیم، با سفره‌ای رنگین‌تر محبت او را جبران کنیم.

"با اجازه" و "بفرمایید" و "به روی چشم" مسلسل‌وار بر زبان ما جاری است، اما انتظار نداریم دیگران این تعارفات را جدی بگیرند. حتی در بسیاری از مواقع این عبارات تنها تشنگی ما به جلب توجه دیگران و نیاز شدید ما به احترام متقابل را برملا می‌کند.

حال ببینیم کلام خدا در مورد تعارف چه می‌گوید؟ یک مسیحی ایرانی چگونه می‌تواند با الگوی تعریف‌شدهٔ تعارف که با فرهنگ اجتماعی او تنیده شده است کنار بیاید؟ در مقولهٔ تعارف، مرز بین رعایت ادب، احترام و محبت از یک سو و بی‌ادبی، بی‌اعتنایی، گستاخی و دورویی از سوی دیگر، برای ما ایرانیان چگونه مشخص می‌گردد؟

روی مثبت سکهٔ تعارف

نمی‌توان این نکته را کتمان کرد که یک روی سکهٔ تعارف احترام، تشویق، محبت و مهربانی به دیگران و اظهار فروتنی است. در مورد این روی سکه، کلام خدا صریحاً به ما فرمان می‌دهد که نه تنها همگان را حرمت کنیم (اول پطرس ۱۷:۲) بلکه حتی در احترام گذاشتن به یکدیگر از هم پیشی بگیریم (رومیان ۱۰:۱۲). همچنین از ما خواسته شده است که زبان خود را برای تشویق، بنا و تقویت یکدیگر به‌کار ببریم (اول تسالونیکیان ۱۱:۵). محبت و بردباری و مهربانی نیز باید شاخصهٔ یک مسیحی باشد (اول قرنتیان ۴:۱۳). فروتنی و رفتار ملایم، ثمرهٔ کار روح‌القدس در فرد مسیحی است و یک ایماندار نه تنها در سخنان خود با دیگران، بلکه در هر حال باید فروتنی پیشه کند و دیگران را از خود بهتر بداند (غلاطیان ۲۲:۵ و فیلیپیان ۳:۲). به‌طور کلی جنبه‌های مثبت سنت تعارف در این آیه خلاصه می‌شود که «همچون قوم برگزیدهٔ خدا که مقدس و بسیار محبوب است، خویشتن را به شفقت، مهربانی، فروتنی، ملایمت و صبر ملبس سازید» (کولسیان ۱۲:۳).

روی دیگر سکه!

اما مشکلِ تعارف در این است که اولاً در بسیاری از موارد، احترام، تبدیل به دروغِ محترمانه می‌شود. ثانیاً آنچه باید باعث بنا و تشویق شود آنقدر بی‌اساس و سطحی و توخالی است که نه تنها هیچ اثر ماندگار روحانی بر روی شنونده نمی‌گذارد بلکه به‌عکس، باعث به‌وجود آمدن سوءتفاهم و برداشت‌های نادرست می‌شود. معضل سومِ تعارف این است که محبتِ تعارفی و زبانی، یا جدی گرفته نمی‌شود و یا از آن بوی ریا و دورویی برمی‌خیزد. و بالاخره گاه آنقدر گفتار و حتی رفتار ما آمیخته به تعارف است که نمی‌توانیم منظور واقعی خود را به دیگران انتقال دهیم و نتیجه این می‌شود که هم دیگران را دچار سوءتفاهم می‌کنیم و هم به خودمان ضرر و زیان می‌رسد، و آن‌وقت به‌غلط چنین نتیجه می‌گیریم که دیگران از محبت و فروتنی ما سوءاستفاده کرده‌اند.

پس روی دیگر سکهٔ تعارف دروغ، دورویی و ریا است. همین جنبهٔ تعارف است که ما مسیحیان ایرانی باید مواظب آن باشیم تا مبادا لباس شفقت و مهربانی و فروتنی و ملایمتِ خود را آلوده به کذب و دو رنگی و سوءتفاهم بسازیم.

حال هر یک از این چهار معضل فوق را در زیر به اختصار بررسی خواهیم کرد:

دروغ و کذب در تعارف

احترام و ادب به جای خود، اما آیا حتماً باید برای ادای احترام به کلمات و واژه‌های مبادی آداب و تعارفات و تشریفات اجتماعی متوصل شد که حاوی ادعاهایی کذب، واهی و غیر قابل انجام است؟ آیا بهتر نیست احترام ما به‌جای اینکه به‌طور مقطعی و کوتاه و در قالب چند کلمهٔ از پیش تعیین شدهٔ تعارف، خود را نشان دهد، همواره در رفتار و گفتار حاکی از احترام و ادب به همگان، بروز کند؟ آیا بهتر نیست در کلماتی که اتوماتیک‌وار در مناسبات خود به‌کار می‌بریم تجدیدنظر کنیم و بسنجیم که کدامیک از آنها بی‌مفهوم یا حتی دروغ است و با تمرین و انضباط روحانی آن را با واژه‌های مناسب و صحیح جایگزین کنیم؟

مدتی پیش تصمیم گرفتم به هنگام همدردی با بیماران این تعارف را کنار بگذارم که «خدا بد نده!» چون طبق ایمان خود می‌دانم که خدا هیچ وقت به کسی بد نمی‌دهد. در عوض کوشش کردم یاد بگیرم که همدردی و محبت خود برای دردمندان را با لغات پرمعنی‌ای که مناسب حال و شخصیت و وضعیت آنان باشد نشان دهم. به یکی می‌گویم: «آیا کاری از دست من ساخته است؟» برای دیگری ممکن است بتوانم غذایی درست کنم و به خانهٔ او ببرم و یا از کودکان دوستی مراقبت کنم تا حالش بهتر شود. اما حتی در این موارد هم باید مواظب باشم که به‌قول معروف تعارفِ آب حمامی نکنم! یکی از دوستانم تعریف می‌کرد که مدتی پیش از یک آنفولانزای شدید رنج می‌برد به‌طوری‌که چندین روز در بستر بیماری افتاده بود. یکی از دوستانش که در نقطهٔ مخالف شهر

زندگی می‌کرد به او تلفن کرده بود و گفته بود که «می‌خواهم برایت سوپ مفصلی درست کنم، اما چون ماشین ندارم خودت بیا و آن را به خانه ببر!»

برداشت‌های نادرست در تعارف

ایجاد سوءتفاهم و باورهای نادرست در شنونده، یکی دیگر از جنبه‌های منفی تعارف است. به‌عنوان مثال، بارها پیش آمده که واقعاً به کمک نیاز داریم اما وقتی کسی دست یاری به‌سوی ما دراز می‌کند با تعارف آن را کنار می‌زنیم. در مواردی دیگر برای اینکه دیگران را خوشحال یا تشویق کنیم از کلماتی بیهوده و دور از حقیقت استفاده می‌کنیم و تصور می‌کنیم که مثلاً با تشویق‌های خود آنها را بنا کرده‌ایم. تشویقِ تأثیرگذار بسیار متمرکزتر و مشخص‌تر و متمایزتر از کلمات پیش‌بینی‌شده‌ای است که ما در تعارف به‌کار می‌بریم.

در اوایل زندگی ایمانی‌ام روزی در جلسه‌ای در مورد بیداری روحانی صحبت می‌کردم. با وجود اینکه وقت زیادی برای آمادگی صرف کرده بودم، در هنگام صحبت بسیار نگران و مشوش بودم. در نتیجه بسیاری از نکته‌ها را فراموش کردم، کاغذهایم را قاطی کردم و از هر گوشه آیه‌ای آوردم. ضمناً در حین صحبت بسیار طولانی‌ام متوجه شدم که چند نفر از خانم‌ها به خواب رفته‌اند! بعد از جلسه یکی از آن خانم‌های خواب‌آلود پیش من آمد و گفت: «چه صحبت بی‌نظیری! روی من خیلی تأثیر گذاشت!» مگر اینکه تأثیری که او از آن صحبت می‌کرد تأثیر قرص خواب‌آور بود، چون از تأثیر بیداری روحانی خبری نبود! چند روز بعد یکی دیگر از دوستانم به من تلفن کرد و گفت: «از درسی که در مورد بیداری روحانی دادی بسیار متشکرم. می‌دانم که تو چقدر مشغول امتحانات هستی ولی با این‌حال معلوم بود که وقت زیادی برای آماده کردن آن مطالب صرف کرده بودی. همچنین واقعاً تو را تحسین می‌کنم که برای صحبت در این جلسه داوطلب شدی، چون با وجود اینکه مدت زیادی از ایمانت به مسیح نمی‌گذرد حاضر هستی با همان چیزهایی که

آموخته‌ای او را خدمت کنی». تشویق این زن بسیار مشخص و متمرکز بود، بدون هیچ تعارف و تملق، و باعث شد که من وقت بیشتری برای آماده کردن دروس بعدی بگذارم و از صحبت‌کردن در جلسات طفره نروم و بدانم که با رشد ایمانی قابلیت انجام این خدمت را به‌طرز بهتری پیدا خواهم کرد. همچنین تشویق او باعث شد که من به سخنان این زن که از بلوغ مسیحی بیشتری برخوردار بود اعتماد کنم و از او در نحوهٔ تهیهٔ دروس و فن صحبت کمک‌های ارزشمندی بگیرم.

در دیوان فیضی شعر زیبایی در این رابطه است که می‌گوید:

فیضی از عشق بگو نکتهٔ خاص
که دلم از سخن عام گرفت

ریا و تزویر در تعارف

خطر دیگری که در قالب تعارف یک مسیحی را تهدید می‌کند دورویی و دورنگی و ریا است. در زبان، چاکر و مخلص و نوکر و قربان و ارادتمند کسانی هستیم که یا به‌درستی آنها را نمی‌شناسیم، و یا در عمل برایشان تره هم خرد نمی‌کنیم و حتی چه بسا خصومت‌های دیرینه و حل‌نشده‌ای از آنها به دل داریم! جامی چه زیبا این را شرح داده است:

قالب تو رومی و دل زنگی است
رو که نه این شیوهٔ یکرنگی است
با دل رومی دل زنگی که چه؟
رنگ یکی گیر دو رنگی که چه؟
رنگِ دو رنگی به دو رنگان گذار
زانکه دو رنگی همه عیب است و عار

کلام خدا صریحاً به ما می‌گوید که از لحاظ کیفیت، محبت ما باید بی‌ریا باشد (اول پطرس ۲۲:۱). اظهار محبت و دوستی و مهربانی باید

از محبتی صمیمی و یکرنگ حکایت کند که میزان آن به تناسب عمق دوستی است و جای پیشرفت و ازدیاد برای خود می‌گذارد. چنین اظهار محبتی به خود و دیگران نیز اجازه می‌دهد که در کمال صمیمیت، محبت، اعتماد و تحمل، دلخوری‌ها و ناراحتی‌ها را در محیطی امن و مملو از دوستی و بخشش مسیحی ابراز کند و بپذیرد.

ضرر و زیان در تعارف

فردی را می‌شناختم که با کارفرمای خود در مورد حقوقش مذاکره می‌کرد. پس از بررسی ساعات کاری و شرح وظایف او، کارفرما مبلغی را به او پیشنهاد کرد و از او پرسید که آیا او با این مبلغ موافق است یا خیر. این شخص با تعارفاتی مثل «هر چه کَرَم شماست»، «از سرم هم زیاد است» و «لطف دارید» نتوانست عقیدهٔ خود در مورد کافی نبودن مبلغ پیشنهادی را با قطعیت به کارفرمای خود ابراز کند. نتیجه این شد که او از همان ابتدا روحیه‌ای دلخور و گِله‌مند پیدا کرد و پیش خود تصور می‌کرد که از فروتنی و ادب او سوءاستفاده شده، در حقش اجحاف شده، و حقوقی که شایستهٔ زحمت اوست به او داده نمی‌شود. این شخص هنگام کار همیشه ناراضی بود.

ما ایرانیان خوب می‌دانیم که تعارف آمد و نیامد دارد! تعارف سبب می‌شود که با اصرار بی‌جا، خود یا دیگران را تحت فشار بگذاریم تا کاری انجام دهند که موجب ضرر و زیان است. دیگرانِ "مُراحم" را به‌زور و اصرار به منزل دعوت می‌کنیم و بعد در چهاردیواری خصوصی خود غرغر و شکایت می‌کنیم که هیچ‌کس موقعیت ما را درک نمی‌کند و "مزاحم‌ها" لحظه‌ای ما را به‌حال خود نمی‌گذارند! کسی بیماری قند دارد، اما با اصرار از او می‌خواهیم که شیرینی میل کند، و اگر نخورد طعنه می‌زنیم که «نترس نمک‌گیر نمی‌شوی!» طرف مقابل نیز برای اینکه روی ما را زمین نزند و ما را دلخور نکند – و از آنجا که احتمالاً خود نیز اسیر تعارفات به‌ظاهر مؤدبانه است – مجبور می‌شود به بهای سلامت خود ما را خشنود کند.

کلام خدا در این مورد به ما فرمان داده است که «"بله" شما همان "بله" باشد و "نه" شما "نه" زیرا افزون بر این، شیطانی است» (متی ۳۷:۵). فرهنگ مسیحی ایرانی می‌باید با این شاخصه‌ها شناخته شود، نه این که زبان یک چیز بگوید و دل چیز دیگر!

کاش همه می‌توانستیم شهادت دهیم که

من با تو یکدلم، سخن و قول من یکی است
این است قول من که شنیدی سخن یکی است
دیوان هلالی

... و بلاخره، تعارف با خدا

و اما تأسف‌بارترین نوع تعارف، تعارفاتی است که ما در دعا و پرستش به خدا ابراز می‌کنیم؛ کلمات پر زرق و برق و پرجلایی که ممکن است بیشتر دانش ما در کنار هم قرار دادن واژه‌های مذهبی را نشان دهند تا ژرفای رابطهٔ روحانی ما را با معبود. کلام خدا آشکارا به ما نشان می‌دهد که پدر آسمانی ما جویای چه نوع پرستندگانی است: آنانی که او را در روح و در "راستی" پرستش می‌کنند (یوحنا ۲۴:۴)، نه آنانی که با لغات زیبا به هنگام عبادت به او ابراز ارادت می‌کنند اما در عمل این سخنان از حد تعارف فراتر نمی‌رود. در عبادت خود را بر روی مذبح او می‌گذارند اما در منزل هر چه خود میل دارند انجام می‌دهند. مزمورنویس در مزمور ۱۷ از خدا تقاضا می‌کند که فریاد او را بشنود و تنها صلاحیت خود را در ابراز این دعا در این می‌داند که دعایش از لبانی بی‌ریا می‌آید (آیهٔ ۱).

نتیجه‌گیری

طبق اول قرنتیان ۳:۶-۷ یک مسیحی باید در هر چیز شایستگی خود را نشان دهد، آن‌گونه که از خادمان خدا انتظار می‌رود - حتی در تعارف

و اظهار ادب و پایبندی خود به اصول و آداب اجتماعی و فرهنگی. در این آیات برخی از ضوابطی که در مناسبات، روابط، سخنان و قواعد نزاکت یک مسیحی حکمفرماست بیان شده است: با پاکی... با معرفت... با صبر... با مهربانی... با روح‌القدس... با محبت بی‌ریا... با راستگویی و نهایت با قدرت خدا! پس به‌طور کلی می‌توان گفت که تا آن‌جایی که تعارف، حقیقت است و با ادب و احترام بر اصیل بودن سخن یا دعوت ما تأکید دارد، به‌جا است. اما زیادتر از آن نه تنها به دروغ و ریا نزدیک می‌شود، بلکه به‌تدریج باعث از بین رفتن اعتبار سخنان‌مان خواهد شد.

تفکر در کلام خدا:

کولسیان ۳:۱۲-۱۵ را مطالعه کنید.

در مواقعی که از دیگران کدورتی داریم آیا به‌عنوان مسیحی تنها وظیفهٔ ما بخشیدن است؟

این قسمت را با افسسیان ۴:۱۵و۱۶ و همچنین دوم قرنتیان ۶:۱۱-۱۲ مقایسه کنید.

با توجه به این چند متن یک مسیحی چگونه می‌تواند تعارف را از دروغ و دورویی در زندگی ایمانی خود مجزا سازد.

در مسیر انضباط فکری:

به عبارت‌ها و تعارف‌هایی که به‌عنوان عادت و ناخودآگاه به‌زبان می‌آورید توجه کنید و آنها را یادداشت کنید. کدامیک از آنها راست نیستند؟ کدامیک از آنها با ایمان مسیحی شما تطابق ندارند؟ به‌عنوان مثال عباراتی مانند "قربان شما" یا "الهی فدایت شوم". چه لغات مناسبی را می‌توانید برای ابراز محبت و دوستی جایگزین کنید؟

تصمیم روز:

اما به شما می‌گویم که مردم برای هر سخن پوچ که بر زبان برانند، در روز داوری حساب خواهند داد. زیرا با سخنان خود تبرئه خواهید شد و با سخنان خود محکوم خواهید گردید (متی ۱۲:۳۴-۳۶).

با قدرت خدا امروز به‌جای تعارفات پوچ و توخالی، ادب و محبت را با راستگویی، یکرنگی، مهربانی و بی‌ریایی در هم خواهم آمیخت.

خودبینی

هیچیک از شما تنها به فکر خود نباشد، بلکه به دیگران نیز بیندیشد.
فیلیپیان ۴:۲

مهمانی داشت به آخر می‌رسید. هوشنگ و سهیلا دیگر سؤالی به نظرشان نمی‌رسید که از صاحبخانه بپرسند، پس سکوتی ناراحت‌کننده برقرار شد! در طول چهار ساعت گذشته آن دو، احوال بچه‌های آنها، نوه‌های آنها و همهٔ فامیل آنها را پرسیده بودند. از سختی‌های کار و تجارت صاحبخانه داستان‌ها شنیده بودند. خانم میزبان هم از اجناس مناسبی که در حراج خریده بود، از سفری که در پیش داشت و از درد پا و کمرش مفصل برای آنها گفته بود. حتی داستان سگ‌شان را هم شنیده بودند که به بیماری قند مبتلا شده بود و دامپزشک با چه مکافاتی به او انسولین تزریق می‌کرد. اما برای شکستن این سکوت طولانی، خانم‌صاحبخانه تنها راهی که به نظرش رسید این بود: «وای، بروم چای بیاورم!» هوشنگ و سهیلا بعد از خداحافظی خسته به‌طرف ماشین رفتند و چند دقیقه در سکوت نشستند. ناگهان بغض سهیلا ترکید و با کلافگی گفت: «هوشنگ جان، از این مصاحبت‌ها خسته شده‌ام! ارتباط یک‌طرفه است! چرا این خانم و آقا یک کلمه از بچه‌های ما، پدر سرطانی تو، و کار تازهٔ تو سؤال نکردند؟ آرزو داشتم امشب کمی دربارهٔ محسن دوست مشترک‌مان که دچار این همه مشکل است صحبت کرده بودیم و با هم راه حلی برای کمک به او پیدا کرده بودیم».

در مورد دو آفت زبان، تحت عناوین پرحرفی و خودستایی صحبت خواهیم کرد. تفاوت این مبحث با موضوعات ذکر شده در این است که فرد مبتلا به این آفت زبان، لزوماً پرحرف نیست و در سخنان خود زیاد

هم از خود یا دستاوردهای خود تعریف و ستایش نمی‌کند، اما سخنان او حول و حوش خود او، خانوادهٔ او، مسائل و درگیری‌های او، هدف‌ها و برنامه‌های او، موفقیت‌ها و شکست‌های او و هر آنچه تنها مربوط به دنیای او می‌شود، می‌چرخد. این‌گونه افراد به‌ندرت علاقه‌ای به زندگی و مسائل دیگران نشان می‌دهند و زبان آنها تنها معطوف به خودشان است.

یکی از دوستان من عجایب خلقت است! تقریباً تمام کسانی که با او مشارکت دارند حس می‌کنند که در زندگی او مهم‌ترین فرد و صمیمی‌ترین دوست او هستند. او با علاقه و محبتی شدید به دیگران توجه می‌کند، از زندگی روزانه و مسائل آنها سؤال می‌کند و در هر صحبتی نظر آنها را جویا می‌شود و با علاقه در مورد دیدگاه‌های آنها بحث می‌کند. جالب این است که اگر او را پس از چند هفته ببینید، هنوز به‌خاطر دارد که بار گذشته شما با چه مسائلی درگیر بودید و در مورد آن از شما سؤال می‌کند. دوستی با این شخص یکی از پرارزش‌ترین و پرمعنی‌ترین و عمیق‌ترین رفاقت‌های من است. چرا که همهٔ ما دوست داریم گهگاهی مورد توجه باشیم و بدانیم که دیگران به زندگی و مسائل و نظرات ما اهمیت می‌دهند.

کلام خدا در این مورد به ما توصیه می‌کند: «.... هر کس باید در شنیدن تند باشد، در سخن گفتن کُند..» (یعقوب ۱:۱۹). لازمهٔ یک رابطهٔ سالم، دوستی و مشارکت و گفت و شنود متقابل است. دوستان ما همانقدر که علاقه دارند از حال ما جویا شوند و با مسائل ما همدردی کنند به همان اندازه نیاز دارند که کسی به زندگی و موضوعات مربوط به آنها اهمیت و علاقه نشان دهد.

چند سال پیش یکی از دوستان صمیمی همسر من خودکشی کرد. در اینجا اسم این دوست را نیما گذاشته‌ام. مرگ نیما، همسرم را خیلی متأثر کرده بود و روزها به آن فکر می‌کرد. چند شب پس از خاکسپاری نیما، چند نفر مهمان ما بودند. به همسرم پیشنهاد کردم که مهمانی را به بعد موکول کنیم که سر حال‌تر باشد، اما او نپذیرفت و معتقد بود که شرط

ادب نیست. از آن گذشته معتقد بود که مصاحبت با این دوستان، که نیما را به‌خوبی می‌شناسند، باعث تسلی و آرامش همهٔ ما خواهد شد. اما با وجودی که همسرم در طول صحبت چندین بار صحبت نیما را پیش کشید دوستان او تنها به چند جملهٔ «واقعاً حیفش بود» یا «خوش به‌حالش که زن و بچه نداشت» بسنده کردند و هر بار، موضوع عوض شد و حول و حوش آنچه فکر آنها را به‌خود مشغول کرده بود، گشت.

خطر خودبینی در صحبت، متوجهٔ همهٔ اقشار جامعه هست حتی کسانی که از تجربیات، محبوبیت، معلومات بیشتری برخوردارند در دام این آفت زبان می‌افتند چرا که تصور می‌کنند که در میان گذاشتن دانش و تجربیات و خاطرات آنها مورد علاقهٔ همگان است. شاید هم به‌واقع همین‌گونه باشد اما دوستی و مصاحبت، منبر کسب دانش و تجربهٔ یک‌طرفه نیست بلکه مبادلهٔ نظرات، دیدگاه‌ها، نیازها و علاقه‌های متقابل است. چنانکه پولس در نامهٔ خود به رومیان می‌نویسد: «ما که قوی هستیم، باید ناتوانی‌های ضعیفان را متحمل شویم و در پی خشنودی خویش نباشیم. هر یک از ما باید همسایهٔ خود را خشنود سازد، در آنچه برای او نیکو باشد و باعث بنایش شود. زیرا مسیح نیز در پی خشنودی خود نبود...» (رومیان ۱۵:۱-۳).

عادتِ مقایسهٔ درد دل گوینده با وضعیت خود، نیز دامی بزرگ برای گرفتار شدن در این آفت زبان می‌گسترد و بسیار معمول و رایج است! شخصی در مورد وضعیت محل کارش با ما حرف می‌زند، به‌محض اینکه وقفه‌ای در کلامش احساس می‌کنیم، وضعیت او را با وضعیت خودمان مقایسه می‌کنیم و تشابهات و تضادهای آن را به تفصیل بیان می‌کنیم. صحبت به همسر یا بچه‌های او می‌افتد، دوباره پس از چند ثانیه صحبت را به همسر و فرزندان خود می‌چرخانیم و حتی چه بسا که متوجه این کار هم نمی‌شویم یا شاید به‌غلط بر این باوریم که این لازمهٔ گفت و شنود است. اما به تجربه دریافته‌ام که این روش، مانع بزرگی برای رها شدن از این معضل زبان است. این روش نه تنها تمام یا لااقل نیمی از صحبت را به مسائل ما معطوف می‌کند بلکه این خطر را نیز دارد که مقایسه‌های ما،

فرد مقابل را مأیوس‌تر و سرخورده‌تر از پیش سازد. «محبت... نفع خود را نمی‌جوید» (اول قرنتیان ۱۳:۴و۵). گفتار محبت‌آمیز همیشه در پی نفع دیگران است و بیشتر به دیگران توجه دارد تا به خود.

تفکر در کلام خدا:

«بارهای سنگین یکدیگر را حمل کنید که این‌گونه شریعت مسیح را به‌جا خواهید آورد» (غلاطیان ۶:۲).

مردم در صحبت کردن یا حتی سکوت، چگونه نشان می‌دهند که بارهای سنگینی را حمل می‌کنند؟

با توجه به آیات زیر چگونه می‌توان شنوندهٔ خوبی بود و بارهای سنگین آنان را حمل کرد؟

- یعقوب ۳:۱۴
- یعقوب ۱:۲۶
- اول تسالونیکیان ۵:۱۴، ۵:۱۱
- غلاطیان ۲:۲۰؛ اول قرنتیان ۱۰:۲۴

در مسیر انضباط فکری:

همهٔ ما دوست داریم هم دیگران را بشناسیم و هم خود شناخته شویم (اول قرنتیان ۱۳:۱۲). به مسائل و درگیری‌های دوستان خود اهمیت دهید و دربارهٔ آن فکر و دعا کنید. به‌تدریج متوجه خواهید شد که نه تنها دلبستگی شما به آنها بیشتر می‌شود، بلکه دوستی‌های شما نیز عمیق‌تر می‌گردد.

اگر در برخورد با مردم نمی‌دانید چگونه صحبت را به مسائل مربوط به آنها سوق دهید می‌توانید این‌طور شروع کنید: «در حال حاضر خوشایندترین مشغلهٔ فکری تو و بزرگترین نگرانی تو چیست؟» این‌گونه،

دوستان شما متوجه خواهند شد که شما به آنان ارزش و اهمیت می‌دهید و به آنها توجه دارید.

تصمیم روز:

امروز در حرف زدن با دیگران این روش را در خود پرورش خواهم داد که از خود کمتر بگویم و از دیگران بیشتر بشنوم. آنچه خواهم گفت برای تشویق، بنا و تقویت دیگران خواهد بود نه معطوف کردن توجه آنها به مسائل مربوط به من.

خودستایی

خداوند چنین می‌گوید: «حکیم، از حکمت خود فخر ننماید و جبار، از تنومندی خویش مفتخر نشود و دولتمند از دولت خود افتخار نکند. بلکه هر که فخر نماید از این فخر بکند که فهم دارد و مرا می‌شناسد که من یهوه هستم ...».

ارمیا ۹:۲۳-۲۴

نام‌های دیگر این بیماری:

پُزدادن، از خود تعریف کردن، فخرفروشی کردن، پر مدعا بودن

در دنیایی که تحصیلات، مقام و دستاوردهای شخصی، معیار موفقیت است و خودباوری و اعتماد به‌نفس صفتی بارز و قابل تحسین می‌باشد، جای تعجب نیست که بسیاری از ما آگاه و ناآگاه به بیماری خودستایی دچار شده‌ایم و نه تنها عیبی در آن نمی‌بینیم بلکه برعکس آن را امتیاز مثبتی در شخصیت خود می‌دانیم.

مرکز و محور سخنان مبتلایان به این بیماری، پیروزی‌ها، موفقیت‌های شخصی، هنرها، نیکوکاری‌ها، از خودگذشتگی‌ها، خردمندی‌ها و خلاصه همهٔ صفات خوبی است که در آنها جمع شده و دیگران از آن بی‌خبرند و دانستن آن برای همگان ضروری است. مرام این افراد دو کلمه است: «دارندگی و برازندگی» و قبل از آن که شنوندهٔ (معمولاً محترم) سخنان آنها، که شاید خود در آن زمان با مشکلات و درگیری‌ها و ضعف‌های زیادی دست و پنجه نرم می‌کند، فرصت نفس کشیدن داشته باشد، آنها برای او شرح داده‌اند که چگونه "من" ارتقاء رتبه یافته‌ام، چگونه همه به‌دنبال هنر و استعدادهای "من" هستند، چگونه فرزندان "من" با

بهترین روش تربیت بزرگ شده‌اند و انتخاب مدرسهٔ آنها چقدر با فکر و تدبیر بوده است. چگونه صحبت‌های "من" زندگی و تصمیمات افراد را دگرگون کرده است. "من" جز لباس مارک‌دار چیز دیگری نمی‌پوشم. و تمام دوستان "من" از آدم‌هایی هستند که سرشان به تن‌شان می‌ارزد و معروف و تحصیل‌کرده‌اند. چطور "من" آنقدر عزت نفس دارم که نمی‌گذارم کسی بر من سوار شود و حق مرا زایل کند و... و... و فهرستی که پایانی ندارد.

خودپرستی و خودپرواری یکی از طبیعی‌ترین صفات بشر گنه‌کار است و جای تعجب نیست که خود را به‌آسانی در بیماری‌های زبان نشان می‌دهد. اما در کتاب‌مقدس نزدیک به صد بار به این بیماری زبان اشاره شده و نمونه‌های زیادی از آن ذکر شده است. کراهت خدا از این گناه زبان به‌حدی است که پطرس در رسالهٔ خود یادآوری می‌کند که «خدا در برابر متکبران می‌ایستد، اما فروتنان را فیض می‌بخشد» (اول پطرس ۵:۵).

در همهٔ ما این میل وجود دارد که شناخته شویم و مورد توجه قرار بگیریم و دیگران به ما ارزش، احترام و اهمیت دهند. اما این میل به‌آسانی می‌تواند تبدیل به عادتی فریبنده و گناهی گردد که غرور و خودمرکزی آن را دائم نشو و نمو می‌دهد. کلام خدا به ما هشدار می‌دهد که «هیچیک از شما به یکی در مقابل دیگری نبالد» و دلیل آن را هم به‌وضوح بیان می‌کند که «چه کسی تو را متفاوت انگاشته (یا: ساخته) است؟ چه داری که به تو بخشیده نشده باشد؟ و اگر به تو بخشیده شده است، پس چرا چنان فخر می‌کنی که گویی چنین نیست؟» (اول قرنتیان ۴:۶-۷). خودستایی چنان در نظر خدا کریه است که در امثال فصل ۲۶ پس از برشمردن چندین صفات قبیح نادانان، به ناگاه به یک نتیجه‌گیری غیرقابل انتظار در آیهٔ ۱۲ برمی‌خوریم: «مردی را که در نظر خویش حکیم است می‌بینی؟ به مرد نادان بیش از او امید است!»

برخی اوقات کالای کریه خودستایی با بسته‌بندی‌های عجیب و زیبایی خود را عرضه می‌کند. خانمی از دست فرزندان دور از وطنش

گله می‌کرد که چرا به ایران نمی‌آیند و در کار فروش املاکش به او کمک نمی‌کنند. او معتقد بود که این کار از دست او برنمی‌آید. وقتی دلیل آن را از او پرسیدم چنین جواب داد: «خانم، هر کس یک ضعفی دارد ...» منتظر بودم بشنوم که ضعف من این است که من اهل معامله نیستم یا از حساب و کتاب چیزی سر در نمی‌آورم و یا چیزهایی از این قبیل. اما او ادامه داد: «ضعف من این است که نمی‌توانم دروغ بگویم و معامله شخص دروغگو لازم دارد!» خودستایی در بستهٔ ضعف و ناتوانی و مثلاً فروتنی!

چند نمونهٔ دیگر از این قبیل خودستایی جملاتی چنین هستند: «مشکل من این است که دل‌رحم هستم!»، «هر چه می‌کشم از این دل زودباورم می‌کشم!» و یا «تقصیر خودم است، اگر اینقدر دست و دل باز نبودم کارم به این‌جاها نمی‌کشید!»

شاید خودستایی را اینطور توجیه می‌کنیم که اگر من از خودم چیزی نگویم هیچ‌کس دیگر نخواهد گفت. اما این دقیقاً مخالف روش خداست: «بگذار دیگری تو را بستاید، نه دهان خودت؛ غریبه‌ای نه زبان خودت» (امثال ۲:۲۷). مارگرت تاچر، نخست‌وزیر سابق انگلیس می‌گوید: «صاحب قدرت بودن مانند "خانم محترم" بودن است. وقتی بگویی هستی، همان دم دیگر نیستی». در فارسی هم همین ضرب‌المثل را داریم که «لاف مردی مزن که مردی نیست!» صائب چه زیبا این را وصف می‌کند:

خودنمایی لازم نو دولتان افتاده است
خون چو گردد مُشک، ناچار است غمازی کند

تفکر در کلام خدا:

والاترین کسی که بر کرهٔ خاکی قدم نهاد عیسای مسیح بود که دربارهٔ او نوشته شده که هم‌ذات با خدا، فروغ جلال خدا و مظهر کامل ذات او بود (فیلیپیان ۶:۲ و عبرانیان ۳:۱). اما حتی او از برابری با خدا به نفع خود

بهره نجست و خود را خالی کرد و ذات غلام پذیرفت (فیلیپیان ۲:۶-۷). کلام خدا در این متون چه ابزاری به ما می‌دهد که در مقابله با وسوسهٔ خودستایی ما را مدد می‌کند؟

در مسیر انضباط فکری:

بیایید به موازات فرمودهٔ عیسی که «مال قیصر را به قیصر دهید و مال خدا را به خدا»، این عادت و انضباط فکری را در خود توسعه دهیم که در دستاوردهای خود جلال و سپاس را به خدایی دهیم که ما را فیض می‌بخشد و تنها به فیض اوست که آنچه هستیم، هستیم (اول قرنتیان ۱۵:۱۰).

تصمیم روز:

در گفت و شنودهای امروز خود فیلیپیان ۲:۳ را سرمشق خود می‌سازم که با فروتنی دیگران را از خود بهتر بدانم و اگر در دام خودستایی افتادم، فوراً در حضور خدا توبه و در مقابل شنونده عذرخواهی خواهم کرد.

دلسوزی به‌حال خود و تحقیر خویش

فیض من تو را کافی است، زیرا قدرت من در ضعف به کمال می‌رسد.
دوم قرنتیان ۱۲:۹

روش‌های دیگر بروز این بیماری:

شکسته‌نفسی‌های زیرکانه و پر ریا، شهیدنمایی و خود را ناچیز پنداشتن

غرور و خودمرکز بودن که ریشه و سرچشمهٔ بیماری خودستایی می‌باشد، گاهی خود را به روش‌های دیگری نیز بروز می‌دهد که بار دیگر توسط افکار و سخنان شخص، او را آلوده می‌کند. خود تحقیری و دلسوزی به‌حال خود یکی از نهرهای این سرچشمه است. برخی از افکار دلسوزانه به‌حال خود، با کلماتی مانند «به هر کی محبت کردم از او بدی دیدم...این دست نمک ندارد...غم دنیا به دوش من است...کسی دیواری کوتاه‌تر از من پیدا نمی‌کند» و غیره بروز می‌کند.

حتی مردان خدا هم به آسانی در دام این بیماری افتادند. به سخنان یعقوب پس از اینکه پسری را که مرده می‌پنداشت دوباره باز می‌یابد، توجه کنید. فرعون، یعقوب و خانوادهٔ او را احترام می‌کند و او را در دربار می‌پذیرد و از او سؤال می‌کند: «ایام سال‌های تو چند است؟» یعقوب پاسخ می‌دهد: «ایام سال‌های غربت من صد و سی سال است. ایام سال‌های عمر من اندک و بد بوده است...» (پیدایش ۴۷:۷-۹). چه کم اشتها! چه ناسپاس! آیا دیدن اینکه یوسف زنده بود و خدا او را وسیلهٔ نجات خانواده قرار داده بود نمی‌بایست توجه یعقوب را از خود و غصه به‌حال خود خوردن به خدا معطوف می‌کرد؟ دلسوزی به‌حال

خود نه تنها ناسپاسی و ناشکری است، بلکه در آن غروری نهفته است که از دیدگاهی حق‌به‌جانب سرچشمه می‌گیرد که «من مستحق بهتر از این هستم. خدا و انسان در حق من ظلم کرده‌اند و آنچه لایق من بوده به من نرسیده است»؛ خودستایی به نحوی دیگر!

همچنین، خود تحقیری و خود را ناچیز شمردن نقاب فروتنی کاذب و چرکینی بر غرور و ناسپاسی می‌زند. شخص با عرض اندام نکردن و خود را خوار شمردن و شکسته نفسی کردن یا مایل است دیگران را وادار کند که در ابراز قدرشناسی از او بیشتر تلاش کنند یا اینکه عمیقاً بر این باور است که خدا هنگامی که صفات و عطایای خوب را تقسیم می‌کرد سر او را بی‌کلاه گذاشته و هیچ چیز مفید و زیبا در او نیست!

جدعون مردی که خودِ خدا او را "مرد زورآور" می‌خواند (داوران ۱۲:۶)، احساس خود کم‌بینی را به‌علت موقعیت خانوادگی وگذشتهٔ خود شدیداً در خود پرورانده بود. خدایی که همه چیز را در مورد او می‌دانست، او را چنان پر قدرت می‌دید که به او فرمان داد: «به این قوت خود برو». اما او چگونه خود را می‌دید؟ پاسخ او آشکارکنندهٔ احساس حقارت اوست: «آه ای خداوند،...خاندان من در مَنَسی ذلیل‌تر از همه است و من در خانهٔ پدرم کوچک‌ترین هستم» (داوران ۱۵:۶).

شکی نیست که عواملی چون ضربه‌های روحی، کمبودها، شکست‌ها و تعلیم و تربیت درکودکی در تشدید این بیماری سهم به‌سزایی دارند و نمی‌توان آنها را نادیده گرفت. اما باید دانست که کنار گذاشتن خدا از این معادله و صرفاً اثرات روحی و روانی را بررسی کردن و به این وسیله راه حل جستن، چارهٔ کار نیست.

موسی، مرد خدا نیز به این بیماری زبان دچار بود. پس از دیدن عجایب و معجزاتی که قدرت خدا در آنها آشکارا نمایان بود وقتی خدا او را برای مأموریت می‌فرستد، تنها ضعف و خواری خود را می‌بیند و زبان خود را برای ذلیل کردن خود و تشدید احساس حقارت به‌کار می‌برد: «ای خداوند، من مردی فصیح نیستم نه در سابق و نه از وقتی که به بندهٔ خود سخن گفتی...» (خروج ۱۰:۴). چنانکه گفته شد ریشهٔ این

بیماری، خودمرکزی است. موسی خدا را از این قضیه خارج کرده بود از این سبب است که خدا به یاد او می‌آورد: «کیست که زبان به انسان داد، و گنگ و کر و بینا و نابینا را که آفرید؟ آیا نه من که یهوه هستم؟...» (خروج ۱۱:۴).

باورهای نادرست در مورد خود و دیدگاه‌های چرکین و کدر در رابطه با توانمندی‌هایی که خدا به ما داده است، مانع پیشرفت روحانی و رسیدن به مقاصد برتری می‌شود که خدا برای ما دارد. بهانه‌هایی مانند "نمی‌توانم"، "ضعیف هستم"، "جوان هستم"، "پیر هستم"، "مجرد هستم"، "متأهل هستم"، "زن هستم"، "ایرانی هستم"، ممکن است توجیه خوبی برای مبادرت نورزیدن به بعضی از چالش‌های سخت زندگی به نظر برسد اما ریشهٔ موذی این سخنان به زمینِ باور ما به‌آسانی رخنه می‌کند و باروری روحانی ما را عقیم می‌سازد. در این رابطه سخنان برخی از مردانی را که موسی برای تجسس کنعان فرستاده بود به‌یاد می‌آورم. آنها پس از بازگشت نزد موسی، بعد از توصیف غول‌پیکری کنعانیان چنین گفتند: «و ما در "نظر خود" مثل ملخ بودیم و همچنین در نظر ایشان می‌بودیم» (اعداد ۳۳:۱۳). دیدگاه تحقیرآمیز ما در مورد خودمان، براستی یکی از بزرگترین موانع داشتن وسعت دید، گذراندن تجربه‌های عمیق‌تر و داشتن سفرهای روحانی پرهیجان‌تر زندگی است.

هم در خودستایی و هم در خودتحقیری، شخص تنها خود و کاستی‌ها یا دستاوردهای خود را می‌بیند. این دو بیماری زبان در حقیقت دو روی یک سکه‌اند. چشمهٔ گناه غرور و خودمحوری چه زیرکانه در این دو رود، مسیر خود را پیش می‌برد و شخص را آلوده می‌کند.

تفکر در کلام خدا:

اشعیا ۱۶:۶۵-۱۷ را به همراه اول قرنتیان ۱۰:۱۵ و غلاطیان ۲۰:۲ مطالعه کنید.

در زمان دلسوزی به‌حال خود و خود را ناچیز شمردن چگونه می‌توانم خودم را با حقایقی که خدا در مورد من گفته است برکت

دهم؟ فراموش کردن "تنگی‌های اولین" و به‌یادنیاوردن "چیزهای پیشین" چگونه می‌تواند مرا در این مسیر یاری دهد؟ به‌خصوص هنگامی که خودتحقیری ریشه در آسیب‌های گذشته دارد.

در مسیر انضباط فکری:

خداوند به زبان نبی خود اشعیا به ما می‌گوید: «افکار من افکار شما نیست و طریق‌های شما طریق‌های من نی. زیرا چنانکه آسمان از زمین بلندتر است همچنان طریق‌های من از طریق‌های شما و افکار من از افکار شما بلندتر است» (اشعیا ۵۵:۸-۹). افکار خود را به این متمرکز سازیم که درک کنیم او چه فکرهای والا و بزرگی در مورد ما دارد؟ او مرا در مسیح چگونه می‌بیند؟ فکرهای بلند و آسمانی او در مورد من چیست؟ آیا او مرا بی‌فایده و بی‌ارزش و ناتوان ساخته یا فکرهای والای او برای من، مرا ابزاری توانمند برای مقاصد او می‌سازد؟

پس در باورهایم نسبت به خود و همچنین در زبانم، ایمانم را همسوی اراده و نقشهٔ خدا برای زندگیم و هویتی که در مسیح کسب کرده‌ام، جهت خواهم داد؛ نه در جهت افکار دلسوزانه به‌حال خود و خودتحقیری. زیرا افکار او در مورد من، از اندیشه‌های من در مورد خودم، بسیار بلندتر است.

تصمیم روز:

امروز در ضعف و خودکم‌بینی‌هایم به‌یاد می‌آورم که «فیض او نسبت به من بی‌ثمر نبوده است» (اول قرنتیان ۱۵:۱۰) و «قدرت هر چیز را دارم در مسیح که مرا نیرو می‌بخشد» (فیلیپیان۴:۱۳).

پرحرفی

پرگویی خالی از گناه نیست، عاقل آن است که زبان خویش را نگاه دارد.
امثال ۱۰:۱۹

نام‌های دیگر این بیماری:

حرافی، حرف‌های بیهوده و توخالی زدن، یاوه‌گویی، پُرچانگی

کم گوی و به‌جز مصلحت خویش مگوی
چیزی که نپرسند تو از پیش مگوی
دادند دو گوش و یک زبانت زآغاز
یعنی که دو بشنو و یکی بیش مگوی
بابا افضل کاشی

پرحرفی در شمار آن دسته از بیماری‌ها و گناهان زبان است که زیاد جدی و گناه‌آلود تلقی نمی‌شود. خلاف شایعات مرسوم، این بیماری زبان تنها در میان خانم‌ها شیوع ندارد و مردان بسیاری نیز به آن مبتلا هستند. دوستی تعریف می‌کرد که در یک جلسهٔ دوستانه این موضوع مطرح شد که خانم‌ها بسیار از مردان پر حرف‌ترند. همهٔ خانم‌ها ناراحت شدند و شروع به اعتراض کردند. پس از چند دقیقه همهمه و جر و بحث یکی از خانم‌ها، دوستان خود را به سکوت دعوت کرد و گفت: «اتفاقاً این موضوع بسیار مهم و صحیح است؛ و دلیل آن این است که شما آقایان یک بار مطلبی را می‌گویید و ما با گوش شنوا آن را می‌شنویم. اما ما خانم‌ها باید چندین بار موضوعی را بگوییم تا به گوش شما برود!» بی‌تردید این یک نظر شخصی، توأم با مزاح و یک دیدگاه کلی است.

اما مطالعات تحقیقاتی در این رابطه نشـان داده اسـت که نه تنها مردان در مهمانی‌ها، محافل و جلسـات عمومی بیشتر از زنان صحبت و اظهار نظر و سـؤال می‌کنند، بلکه مدت زمان صحبت کردن آنها نیز تقریباً سـه برابر زمـان صحبت کردن خانم‌هاسـت![1] اکثر افراد پرحـرف، خود نیز متوجه نیستند که زیادتر از حد معمول صحبت می‌کنند و در اندک مواردی هم که متوجه می‌شوند آن را کاملاً بی‌خطر می‌دانند و ممکن است لبخندی بزنند و با گفتن: «آه، چقدر حرف زدم!»، چشمِ خود را بر روی پس‌آمدهای این گنـاه زبان ببندند. عده‌ای هم خود را مسـئول می‌دانند که مجلس گرم‌کن هـر محفلـی باشـند و حتی اگر باید مسـئولیت خود را بـا حرافی و گفتن سخنان پوچ و بیهوده انجام دهند، از این امر ابایی ندارند. اما کتاب‌مقدس این گناه زبان را بسیار جدی تلقی می‌کند و در مورد علت، نتایج و درمان آن به‌کرات سخن می‌گوید.

پرگویی و حماقت

هـر چنـد تنهایی و در مواردی خسـتگی و افکار مغشـوش و در هم، عوامـل مهمی در تشـدید ایـن بیماری هسـتند، اما کلام خـدا پرگویی و حماقت را همزاد و هم‌سرنوشـت می‌بیند![2] به‌عنوان مثال در کتاب امثال ۲۸:۱۷ این موضوع به‌طور مثبت گفته شـده: «آن که دهانش را بسـته نگاه می‌دارد، فهیم شـمرده می‌شود». عبارت "نادانِ پر گو" در امثال ۸:۱۰ توأم بودنِ حماقت و پرگویی را به‌طرز منفی، آشکارا نشان می‌دهد.

هر آن دیو کاید زمانش فراز
زبانش به گفتار گردد دراز
شاهنامه فردوسی

---

۱. بر گرفته ازکتاب: 'You Just Don't Understand'،نوشتهٔ Deborah Tannen صفحهٔ ۷۵

۲. امثال ۸:۱۰، ۲:۱۵، ۲۸:۱۷، ۱۹:۱۰، ۱۳:۹؛ ایوب ۵:۳، ۳۱:۳۳ و۳۳؛ جامعه ۳:۵

همانطور که در آیهٔ امروز به‌وضوح مشخص است پرحرفی با هر انگیزه و شکلی که باشد چه در سخنان روزمره و حتی در نوشتار و موعظه، آبستن گناه است. از این‌روست که باید این بیماری زبان را بسیار جدی گرفت و نسبت به این عادت محتاط بود. بی‌شک خوانندگان عزیز با افراد پرحرفی برخورد کرده‌اند که مرتب از یک شاخه به شاخه‌ای دیگر می‌پرند، در مورد همه چیز اظهار نظر می‌کنند و نه تنها همهٔ افکار خود را برای همه بازگو می‌کنند بلکه برای آنکه چیزی کم نیاورند اسرار خصوصی دیگران را نیز فاش می‌کنند. از این روست که کلام خدا صریحاً هشدار می‌دهد که با مرد پرگو همنشینی مکن (امثال ۱۹:۲۰).

"پرگویی" در کنار خود همپایی دارد که "بیهوده‌گویی" نام دارد. این دو دوست را هرگز نمی‌توان از هم جدا کرد. هر چه سخن بیشتر شود، حرف‌های بیهوده و بی‌هدف و پوچ هم به‌همان نسبت زیاد خواهند شد. سخنانی که زاییدهٔ افکار نامنظم و سرگردان و بی‌انضباط هستند و تنها جهالت و حماقت را به نمایش می‌گذارند (امثال ۱۳:۹). در نهایت این دو دوست تا جایی پیش می‌روند که نه تنها مستمع را خسته و کسل و فراری می‌سازند، بلکه چیزهایی به زبان می‌آورند که هم دیگران را آزرده می‌کند و هم باعث پشیمانی خودشان خواهد شد. چرا که با کثرت کلام، افراد، ناگزیر جنبه‌هایی از شخصیت خود را بروز می‌دهند که مایل نبوده‌اند در برابر دیگران فاش شود و زمانی به‌خود می‌آیند که دیگر دیر شده است.

هر که از ناگفتنی‌ها شد خموش
در پشیمانی دلش نامد به جوش
مولوی

مارتین لوتر می‌گوید: «این هنر را آموخته‌ام که وقتی مطلب دیگری برای گفتن ندارم خاموش بمانم». حقیقتاً که خاموش شدن هنری است که به‌آسانی آموخته نمی‌شود. چه بسیار بی‌هنرها هستند که نمی‌دانند

صحبت را چگونه تمام کنند و با تکرار مکررات، خود و شنوندهٔ خود را خسته و کسل می‌سازند.

کاش در همهٔ موارد می‌توانستیم نصیحت سعدی را آویزهٔ گوش خود سازیم:

مجال سخن تا نبینی ز پیش
به بیهوده گفتن مَبَر قدر خویش

کلام خدا نه تنها در مورد پرحرفی در روابط با دیگران به ما هشدار می‌دهد بلکه حتی در دعا و رابطه با خدا ما را از پرگویی بر حذر می‌دارد. در جامعه ۵:۱-۲ چنین می‌خوانیم: «چون به خانهٔ خدا بروی، پای خود را نگاه دار، زیرا تقرب جستن به‌جهت استماع، از گذرانیدن قربانی‌های احمقان بهتر است، چونکه ایشان نمی‌دانند که عمل بد می‌کنند. با دهان خود تعجیل منما و دلت برای گفتن سخنی به حضور خدا نشتابد زیرا خدا در آسمان است و تو بر زمین هستی؛ پس سخنانت کم باشد».

باز هم به‌قول سعدی:

خداوند تدبیر و فرهنگ و هوش
نگوید سخن تا نبیند خموش

سکوت و حکمت

همانطور که پرگویی و حماقت را نمی‌توان از هم جدا کرد، سکوت و حکمت نیز از هم ناگسستنی هستند چه در رابطه با خدا و چه در رابطه با دیگران. کلام خدا به ما فرمان می‌دهد که «بازایستید و بدانید که من خدا هستم» (مزمور ۴۶:۱۰). سکوت در حضور خدا به ما فرصت تعمق و شنیدن صدای خدا را می‌دهد. چنانکه یک نویسندهٔ مسیحی فرانسوی[1]

---

۱. جورجس برنانوس Georges Bernanos

می‌گوید: «سکوت درک حضور است. در دلِ سکوت، او را یافتم که پر از آرامش، ملایمت و حکمت است».[۱]

در رابطه با دیگران نیز سکوت نه تنها باعث می‌شود که به آنها بیشتر گوش کنیم و آنان را عمیقاً درک کنیم بلکه به خود ما هم این مهلت را می‌دهد که در مورد آنچه می‌خواهیم بگوییم بیشتر فکر کنیم. چه بسا که با نگفتن و سکوت کردن حکیمانه‌تر رفتار کنیم و سکوت و گوش کردنِ ما شفا بخش‌تر از کلمات باطل و نسنجیده باشد.

راه حل و درمانی که کلام خدا برای بیماری گناه‌آلود پرحرفی ارائه می‌دهد بسیار ساده است: کم حرف زدن و خاموش بودن! «آن که دهانش را بسته نگاه می‌دارد، فهیم شمرده می‌شود» (امثال ۲۸:۱۷).[۲]

سخن هر چه کوته بود خوشتر است.

تفکر در کلام خدا:

در انجیل متی ۳۶:۱۲، عیسای مسیح به ما هشدار می‌دهد که «مردم برای هر سخن پوچ که بر زبان برانند، در روز داوری حساب خواهند داد». طبق افسسیان ۲۹:۴ چه ضوابطی مرا از پرحرفی و گفتن سخنان بیهوده بازمی‌دارد؟

پاسخ ایوب به دوستانش پس از سخنان به‌ظاهر تسلی‌بخش آنها را با پاسخ خدا به ایوب پس از دعای طولانیش مطالعه کنید (ایوب ۵:۳؛ ۳۱:۳۳ و ۳۳).

به نظر شما سکوت و شنیدن، چگونه می‌تواند هم در رابطه با خدا و هم در رابطه با دیگران شفابخش‌تر از صحبت کردن باشد؟

پاسخ خود را با امثال ۱۸:۱۲ و ۲۲:۱۴ مقایسه کنید.

---

۱. برگرفته از: "Metropolitan Anthony"School for Prayer صفحهٔ ۱۰۷

۲. همچنین: امثال ۲۷:۱۷، ۱۹:۱۰

در مسیر انضباط فکری:

طبق جامعه ۳:۵، ماحصل اجتناب‌ناپذیر پرحرفی به نمایش گذاشتن جهل و نادانی و حماقت است. از این رو فکر خود را انضباط خواهم داد که در گفتگوها از سخنان دیگران یاد بگیرم و بیاموزم که چه نوع سؤالاتی باعث می‌شود که گفتگوهای من دو طرفه باشند.

تصمیم روز:

در محافل و موقعیت‌هایی که امکان پرحرفی را در خود می‌بینم، قبل از رفتن تصمیم خواهم گرفت که دربارهٔ چه موضوعاتی صحبت خواهم کرد و در مورد چه صحبت نخواهم کرد.

غیبت

در میان قوم خود برای سخن‌چینی گردش مکن؛ و بر خون همسایهٔ خود مایست. من یهوه هستم.

لاویان ۱۹:۱۶

نام دیگر این بیماری:

سخن‌چینی

زمانی "غیبت" یک واژهٔ منفی و رفتاری ناصحیح و قابل نکوهش محسوب می‌شد، اما این روزها قباحت خود را تا اندازهٔ زیادی از دست داده است و تبدیل به یک سرگرمی و وقت‌گذرانی شاد و هیجان‌انگیز شده است.

بارها شنیده‌ام که بعضی از خانم‌ها با افتخار به هم می‌گویند، «بیایید دور هم جمع شویم و کمی غیبت کنیم». حتی در محافل مردانه هم که به‌ظاهر غیبت زیاد مرسوم نیست، یا لااقل به نحوی که بیشتر بین زنان معمول است، متداول نیست، "معاوضهٔ اطلاعات"، مجوز مناسبی می‌شود برای حرف زدن پشت سر دیگران و زندگی محرمانهٔ آنان را مورد بحث قرار دادن. عبارات "غیبت‌درمانی"، و یا وجود "ستون غیبت" در روزنامه‌ها و مجلات نیز امری بسیار پذیرفته شده و عادی به نظر می‌آید.

برخی نیز صفحاتِ وبلاگ و فیس‌بوکِ (Facebook) خود را بی‌پروا، میدانِ عام غیبت‌گویی و غیبت‌شنویِ مجاز ساخته‌اند. برای بسیاری از ما غیبت فقط زمانی ناخوشایند است که در مورد خود ما باشد! در غیر این‌صورت به‌آسانی در گفتن و شنیدن آن سهیم می‌شویم. اما در کتاب‌مقدس، غیبت و سخن‌چینی یک سرگرمی خنثی نیست که با خنده

و شوخی بتوان آن را توجیه کرد. بارِ منفی این عادت زشت و اثرات مخرب این بیماری زبان در جای‌جای کلام خدا، به‌خصوص در امثال حکیمانهٔ سلیمان نبی به‌کرات ذکر شده است.

غیبت چیست؟

غیبت یعنی، صحبت کردن در مورد مشکلات، اشتباهات و شکست‌های دیگران، پشت سر آنان؛ حال خواه این سخنان حقیقت داشته باشند و خواه نداشته باشند! غیبت، چیزهایی است که ما جلو خود اشخاص یا نمی‌گوییم، یا لااقل به نحوی که در پشت سرشان می‌گوییم، در حضورشان نخواهیم گفت. غیبت یعنی، اظهارنظر منفی در مورد دیگران، و یا انگیزه‌های آنان را با دید منفی و مغرضانه، در حضور شخصی ثالث مورد بحث و بررسی قرار دادن. غیبت، تکرار شایعات و خبرهای جسته و گریخته در مورد دیگران است. وقتی مطالب خصوصی و شخصی و محرمانهٔ دیگران را برای افرادی که چنین مطالبی به آنها مربوط نیست بازگو می‌کنیم، این کار غیبت است. معمولاً افرادی که در غیبت کردن خبره‌اند، با زیرکی می‌دانند که چگونه بدون آنکه سخن اضافه بگویند، حرفی را نیز ناگفته باقی نگذارند!

یک ضرب‌المثل بختیاری می‌گوید: «سخن‌چینی از غارت کردن بدتر است»؛ شاید از این نظر که غیبت به هر صورت و با هر پوشش، حملهٔ بی‌رحمانه به شخصیت فرد ثالث است، ولو آنکه با لغات مؤدبانه و یا روحانی مزین شده باشد! به‌عنوان مثال عباراتی نظیر: «غیبتش نباشه، ولی ...»، یا «خدا برکتش بده، ولی ...» و یا «این را می‌گویم که دعا کنید...».

چرا غیبت می‌کنیم؟

میل به پذیرفته شدن

همهٔ ما دوست داریم که مورد توجه و محبت فرد یا گروه‌های محبوب قرار بگیریم. اما گاهی حاضریم این توجه و پذیرش را به هر

بهایی، حتی به‌قیمت پایمال کردن اصول ایمانی خود به‌دست بیاوریم. مزمور ۱:۱ برای افرادی که همرنگ شدن با جماعت را توجیهی مناسب برای غیبت می‌دانند، توصیهٔ خوبی دارد.

اظهار فضل در مورد جزئیات زندگی دیگران به هدف فخر فروشی

این که به دوستان و اطرافیان نشان دهیم از اسرار زندگی دیگران آگاهیم و می‌توانیم حس کنجکاویشان را ارضا کنیم، طبعاً ما را در مقامی منحصر به‌فرد قرار می‌دهد که به‌وسیلهٔ آن می‌توانیم حیطهٔ اطلاعاتمان را به رُخ دوستان بکشیم و از این طریق جلب توجه کنیم؛ منتهی به‌بهای برملا کردن زندگی خصوصی و یا بردن آبروی شخص ثالث!

کنجکاوی و فضولی

یکی دیگر از عواملی که ما را به‌سوی غیبت سوق می‌دهد، کنجکاوی در مورد زندگی خصوصی دیگران و اشتیاق برای سر درآوردن از مسائل مربوط به آنهاست. در واقع می‌کوشیم از طریق غیبت، اطلاعاتی در مورد شخص ثالث در اختیار دیگران بگذاریم تا خود نیز بتوانیم در مقابل اطلاعات بیشتری راجع به آنان کسب کنیم.

در سخن‌چینی چو طفلان طبع را بدخو مساز
گوش را جاسوس راز هر پریشان‌گو مساز
هر که گوید نکتهٔ سربسته‌ای غمازوار
خویش را باریک در فهمیدنش چون مو مساز
کلیات طالب عاملی

حسادت

براستی چقدر طبیعت انسان گناه‌آلود است که وقتی در مورد افرادی که نسبت به آنان حسادت می‌کند، سخن منفی می‌شنود و یا خود، آنان را در نظر دیگران بدنام می‌کند، در ته دل خوشحال می‌شود! انگار که بد بودن فرد دیگر، خودِ ما را به شخصی بهتر تبدیل می‌کند! از همین

روست که کلام خدا در امثال ۸:۱۸ می‌گوید: «سخنان سخن‌چین همچون لقمه‌ای لذیذ است که به اعماق وجود انسان فرو می‌رود». اما این لقمهٔ به‌ظاهر لذیذ و این سَم به عسل آغشته شده، در پنهان‌ترین زوایای وجود و فکر و روابط ما اثر می‌گذارد و قدر و منزلت افراد را در دیدگاه ما کاهش می‌دهد. در نهایت این میکروب مُسری، نه تنها خود ما را تبدیل به انسانی مغرور، از خودراضی، حسود، تلخ و بدبین می‌کند، بلکه با پخش شدن و ایجاد نفاق، دیگران را نیز آلوده می‌کند و این‌گونه به حیات کریه خود ادامه می‌دهد.

احساس ترس و عدم امنیت

اغلب وقتی دچار ترس و عدم اعتماد به‌نفس هستیم و از لحاظ شخصیتی احساس ناامنی می‌کنیم، به‌جای آن که جرأت کنیم با کسی که احتمالاً ما را رنجانده است رو در رو حرف بزنیم، می‌کوشیم با توسل به غیبت هم خود را خالی کنیم و هم از او انتقام بگیریم. روشن است که چنین روشی به‌هیچ وجه مطابق کتاب‌مقدس نیست (ن. ک. به متی ۱۷:۱۸-۱۸).

قضاوت در مورد دیگران

قضاوت‌های سطحی و ناعادلانهٔ ما سبب می‌شود که به‌آسانی رفتار و انگیزه‌های دیگران را مورد شماتت قرار دهیم و خود بر مسند داوری نشسته بر حسب دیدگاه محدود و یک‌طرفهٔ خود، پشت سر دیگران حرف بزنیم و خود را عادل جلوه دهیم. مَثَل فارسی چه پر معناست که می‌گوید: «هر که تنها به قاضی رود، راضی برمی‌گردد!»

عدم سرسپردگی کامل به اصول ایمان مسیحی

یکی از ابعاد ثمرهٔ کار روح‌القدس در ایماندار مسیحی، خویشتنداری است (غلاطیان ۲۳:۵). ما مسیحیان عایقی نداریم که از همهٔ وسوسه‌های این دنیا از جمله غیبت کردن، محفوظ‌مان بدارد. اما با سرسپردگی کامل

به روح‌القدس و اطاعت از ندای او می‌توانیم فردی متفاوت باشیم و در این جهان تاریک، "نور" و "نمک" باشیم. از آن گذشته پیام مرکزی انجیل این است که خدا در مسیح گناهان مرا مجاناً بخشیده است و آنها را به‌حساب نخواهد آورد. از این رو من نیز خطایای دیگران را خواهم بخشید. بخشش واقعی، جایی برای پشت سر دیگران حرف زدن و غیبت کردن باقی نمی‌گذارد!

کاهلی و بیکاری و بی‌هدفی در زندگی شخصی

در اول تیموتائوس ۱۳:۵ پولس رسول، بی‌کارگی را عامل سخن‌چینی و فضولی می‌داند. غیبت کردن، برای کسانی که مشغولیت مفیدی ندارند کار کم‌خرج و راحتی است. کسانی که با جدیت و پشتکار در پی اهداف زندگی خود هستند، به‌ندرت وقت خود را با سخن‌چینی و صحبت کردن در مورد دیگران به‌هدر می‌دهند. طبق اول تسالونیکیان ۱۱:۴-۱۲ آرزوی یک مسیحی باید این باشد که «زندگی آرامی داشته باشد و سر به کار خویش مشغول بدارد»؛ این گونه است که «زندگی روزمرهٔ او احترام مردم بیرون را بر خواهد انگیخت».

با بررسی دلایلی که در بالا ذکر شده، از خود سؤال کنیم که در مورد من، دلیل یا دلایل غیبت کردن از دیگران چیست؟ آیا این دلیل برای من به‌عنوان یک مسیحی موجه است؟ آیا مسائلی مانند ترس، همرنگ جماعت شدن، کنجکاوی و یا مورد پذیرش دیگران قرار گرفتن آنقدر مهم هستند که من به‌خاطر آنها رابطهٔ خود را با خدا کدر کنم؟

نتایج غیبت

خدشه‌دار شدن رابطه با خدا

در مزمور ۱:۱۵و۳ چنین می‌خوانیم: «خداوندا، کیست که در خیمهٔ تو میهمان شود؟ و کیست که در کوه مقدست ساکن گردد؟...(آنکه) به

زبان خویش غیبت نکند، و به همسایهٔ خود بدی روا مدارد و ملامت را دربارهٔ نزدیکانش نپذیرد». این آیات چند نکتهٔ مهم در مورد غیبت نکردن به ما می‌آموزد:

اول اینکه برای ایماندارانی که وسوسه می‌شوند غیبت کنند این سؤال را مطرح می‌سازد که حضور در کدام میهمانی را بیشتر ترجیح می‌دهند؟ میهمانی "غیبت" یا میهمانی خدا؟ برخی از ما تصور می‌کنیم که با غیبت نکردن تبدیل به شخصی خشک و غیر اجتماعی خواهیم شد؛ شاید! اما پاسخ به پرسش بالا اولویت‌های شخص ایماندار را به او نشان می‌دهد.

دوم اینکه راه رفتن با خدا، سبب می‌شود که رابطهٔ ما با دیگران مبتنی بر محبت، صداقت و وفاداری باشد. غیبت کردن از یک نفر، با وفادار بودن به او سازگار نیست. شخصی که در حضور خدا بسر می‌برد و زندگی‌اش الهام یافته از موازین الهی است، به‌هیچ وجه نمی‌تواند بنشیند و به عیب‌جویی، رسوا کردن، خوار کردن و ننگین کردن نام دوست خود، همسر خود، همکار خود، خواهر و برادر ایمانی خود گوش فرا دهد؛ ولو آنکه به شوخی باشد یا توجیه خوبی برای آن وجود داشته باشد. او ملامت را دربارهٔ نزدیکانش نمی‌پذیرد.

سخن خویش به بیگانه نمی‌یارم گفت
گِله از دوست به دشمن، نه طریقِ ادب است
کلیات سعدی

سوم اینکه گوش فرا دادن به غیبت نیز به اندازهٔ غیبت‌گویی ما را از پیشگاه خدا دور و از لذت حضور او محروم می‌کند. شخصی که در خیمهٔ خدا میهمان می‌شود، ملامت را دربارهٔ نزدیکانش، نه می‌گوید و نه "می‌پذیرد". دریک پرینس (Derek Prince) واعظ سرشناس امریکایی می‌گوید: «گوش کردن به غیبت، حتی اگر خودمان غیبت‌کننده نباشیم، شریک جرم شدن است! درست مثل این است که کسی مال کس دیگری

را دزدیده باشد و از آن به دیگری بذل و بخشش کند. پذیرفتن مال دزدی درست مثل شریک شدن در دزدی است».[1]

تلخی و خشم

در امثال ۲۳:۲۵ می‌خوانیم: «باد شمالی باران می‌آورد، زبان غیبت‌گو، نگاه‌های خشمگین». همانطور که باران آوردن باد شمالی اجتناب‌ناپذیر است، غیبت نیز لاجرم باعث خشم و تلخی کسانی می‌شود که در مورد خود از غیبت‌گویی دیگران، و یک کلاغ و چند کلاغ کردن حرف‌های مردم، چیزهای ناروا می‌شنوند. در این زمینه هر قدر هم که محتاطانه عمل کنیم، این نتیجهٔ غیبت، مطابق کلام خدا، احترازناپذیر است.

دوستی برایم تعریف می‌کرد که به دو نفر از نزدیکانش تلفن کرده بود. پس از پایان مکالمهٔ تلفنی که به‌ظاهر بسیار دوستانه هم بود، آن دو نفر گوشی را می‌گذارند اما بدون آنکه متوجه شوند، تلفن کامل قطع نمی‌شود. بنابراین ادامهٔ مکالمهٔ آن دو شخص روی پیامگیر تلفن دوستم ضبط می‌شود. آنان که چند لحظه پیش آنقدر به او اظهار محبت و دوستی کرده بودند، اکنون پشت سر او حرف می‌زدند و نحوهٔ صحبت کردن و شخصیت او را به باد تمسخر گرفته بودند. ناراحتی و آشفتگی دوست من از شنیدن این سخنان قابل توصیف نیست. جالب این است که این دو شخص برای مخفی ساختن عمل خود، تمام پیشگیری‌های لازم را به‌کار برده بودند، اما در نهایت، غیبت‌کردن پنهانی آنان برملا شد و به بروز خشم و تلخی انجامید و نیز ضربهٔ بزرگی به یکی از مفیدترین روابط آنان وارد کرد.

گسستگی روابط

نفاق و عدم اتحاد، نزاع و ستیزه‌جویی سوغات‌های دیگر سخن‌چینی و غیبت کردن هستند. کلام خدا در امثال ۲۸:۱۶ می‌گوید: «شخص

1. Does Your Tongue Need Healing?, Derek Prince p. 51

منحرف تخم نزاع می‌پاشد و سخن‌چین بین دوستان نزدیک جدایی می‌افکند». ایجاد تفرقه و جدایی خود یکی از دلایل اصلی غیبت‌گویی است. انگیزهٔ اصلی آن نیز حسادت است، هرچند در نقاب دوستی و صمیمیت با دیگری بیان می‌شود!

تو دشمن‌تری کاوری بر زبان
که دشمن چنین گفت اندر نهان

چه بسیار دوستی‌های پرثمر و روابط مفید در نتیجهٔ سخن‌چینی جریحه‌دار شده است و چه خانواده‌ها که در نتیجهٔ همین بیماری زبان تارومار شده‌اند. بسیاری از روابط آسیب‌دیده، اما قابل ترمیم، در نتیجهٔ آتش به‌معرکه آوردن دیگران، با بی‌رحمی متلاشی شده است. ای کاش در مواقعی که به نحوی می‌خواهیم خود را در مشاجرهٔ دیگران دخیل کنیم، این کلام حکمت‌آمیز را آویزهٔ گوش خود سازیم که: «بدون هیزم، آتش خاموش می‌شود؛ بدون سخن‌چینی، مشاجره پایان می‌پذیرد» (امثال ۲۰:۲۶).

بی‌اعتمادی

یکی از خصوصیات بارز غیبت این است که برای مهیج‌تر کردن موضوع، مطالب غلو می‌شود و یا تنها نیمی از حقیقت گفته می‌شود، تا موضوع وخیم‌تر و یا جالب‌تر جلوه کند. در نتیجه خبرچینی منجر به بی‌اعتمادی، بدبینی و بدگمانی بین دوستان و "هم‌غیبتی‌ها" می‌شود. به علاوه، ما کمتر به افرادی که نزد ما در مورد دیگران غیبت می‌کنند، اعتماد می‌کنیم چون می‌دانیم کسی که چنین عادتی دارد به احتمال زیاد روزی در مورد خود ما نیز نزد دیگران غیبت خواهد کرد. فردوسی سخن‌سرای فارسی چنین می‌گوید:

سخن تا نگویند پنهان بود
چو گفتند هر جا فراوان بود

رازداری علامت امین بودن است؛ «سخن‌چین اسرار را فاش می‌کند، اما شخص امین رازدار است» (امثال ۱۱:۱۳). مَثَل ایرانی می‌گوید: «سخن خود کجا شنیدی؟ آنجا که حرف دیگران را». امثال ۲۰:۱۹ به ما فرمان می‌دهد که چون «سخن‌چین، رازها را فاش می‌کند؛ پس با مرد پرگو همنشینی مکن!»

در مبحث "خیانت در اسرار" به تفصیل به اهمیت رازداری خواهیم پرداخت.

تأثیر غیبت کردن بر خود شخص

غیبت کردن، عزت نفس شخص را از بین می‌برد. وقتی از کسی غیبت می‌کنیم، حتی اگر دیگران متوجه نشوند، خود می‌دانیم که به راستی و امانت وفادار نبوده‌ایم. تنها پیروی صادقانه از اصول الهی است که وقار و ثبات شخصیت روحانی ما را استحکام می‌بخشد و عشق و محبت ما را به فرامین خدا نشان می‌دهد. چنانکه در اول یوحنا ۳:۲۱-۲۲ می‌خوانیم: «ای عزیزان اگر دل ما، ما را محکوم نکند، در حضور خدا اطمینان داریم ... زیرا از احکام او اطاعت می‌کنیم و آنچه موجب خشنودی اوست، انجام می‌دهیم».

چگونه از "غیبت" بگریزم؟

گر چه گریز از محیطی که در آن افراد مشغول غیبت‌گویی هستند گاه غیر ممکن است، اما در اکثر موارد راه‌هایی برای متوقف کردن چرخهٔ غیبت وجود دارد.

شخصی که می‌خواهد یاد بگیرد که پیرو راستین آیهٔ امروز باشد، برای احترام به خدا باید یاد بگیرد که بدون قضاوت کردن دربارهٔ دیگران یا بدون آنکه بخواهد خود را مقدس‌تر از سایرین نشان دهد، به کسانی که در کنار او غیبت می‌کنند بگوید که مایل نیست به غیبت گوش دهد. طبیعی است که در ابتدا دوستانتان از شما دلخور خواهند شد، به‌خصوص اگر قبلاً در غیبت کردن با آنان شریک بوده‌اید، اما مطمئن باشید که به‌تدریج

مورد احترام و اعتماد آنان خواهید بود

اگر در محیطی کار می‌کنید که افراد مدام پشت سر هم حرف می‌زنند شاید یک شیوهٔ جالب این باشد که روی میز خود قابی بگذارید و روی آن بنویسید: «منطقهٔ غیبت ممنوع!» یا به داشبورد اتومبیل خود برچسبی بچسبانید نظیر: «غیبت ممنوع!»

اگر کسی در حضور شما غیبت می‌کند با لبخندی زبان خود را به او نشان دهید و بگویید که در روزهٔ زبان هستید!

گاهی اوقات تنها کافیست که موضوع صحبت را عوض کنید و بگویید: «بیایید در مورد یک چیز دیگر حرف بزنیم». به این ترتیب مؤدبانه به او فهمانده‌اید که با غیبت میانه‌ای ندارید!

شما هرگز نخواهید توانست دوستان خود را وادار کنید که غیبت نکنند، اما با استفاده از این روش‌ها و روش‌های دیگر، مطمئن باشید که آنان خیلی زود در خواهند یافت که در کنار شما غیبت کردن نمی‌چسبد!

تفکر در کلام خدا:

مزمور ۵۰ آیات ۱۶-۲۳ را مطالعه کنید و پرسش‌های زیر را مورد بررسی قرار دهید.

- آیا می‌توان هم شاهد مسیح بود و هم غیبت کرد؟
- به نظر شما افرادی که غیبت می‌کنند چه توجیهاتی برای عمل خود پیدا می‌کنند؟
- کلام خدا چه پاسخی به این بهانه‌ها می‌دهد؟
- موضوع غیبت عموماً شخص ثالث است، اما چگونه این عمل خودمرکزی را در غیبت‌کننده تشویق می‌کند؟ به نظر شما چرا افرادی که احساس ناامنی از روابط خود می‌کنند بیشتر غیبت می‌کنند؟

عبارت «پس پنداشتی من نیز چون توام» را در مزمور ۲۱:۵۱ با عبارت «من یهوه هستم» در زمینهٔ کل لاویان ۱۶:۱۹ مقایسه کنید. این دو متن را در کنار اول پطرس ۱:۱۶ بخوانید و روی آن تعمق کنید.

آیهٔ ۲۳ مزمور ۵۱ را با رومیان ۱:۱۲-۲ مقایسه کنید. قربانی‌های تشکر

چه ارتباطی به زبان ما دارد؟

بـه نظـر شـما در غیبت‌نکردن چه چیـزی را قربانی می‌کنیـم؟ آیا این قربانی نوعی پرستش است؟ چرا؟

در مسیر انضباط فکری:

در متی ۲۶:۱۰ می‌خوانیم که «هیچ چیز پنهان نیسـت که آشکار نشود و هیچ چیز پوشـیده نیسـت که عیان نگردد». این اصل در مضمون دیگر در مرقس ۲۲:۴ نیز تکرار شـده اسـت. اگر قرار باشـد آنچه من در پنهان در مورد افراد می‌گویم در جلو آنان عیناً آشـکار شـود، آیا من در محتوای صحبت و کیفیت گفتار خود تجدیدنظر خواهم کرد؟

تصمیم روز:

«نفـرت، نزاع‌هـا برمی‌انگیـزد، امـا محبـت خطاپوش اسـت» (امثال ۱۲:۱۰). امروز به‌جای پچ‌پچ کردن در مورد اشتباهات دیگران، با محبت شگفت‌انگیزی که مسیح در من قرار داده خطاهای آنان را خواهم پوشاند.

خیانت در اسرار

سخن‌چین اسرار را فاش می‌کند، اما شخص امین رازدار است.
امثال ۱۱:۱۳

نام‌های دیگر این بیماری:

شایعه‌پراکنی

دیگر کار از کار گذشته بود! در این فاصلهٔ کوتاه که مهین برای پاسخ دادن به تلفن از اتاق خارج شده بود، شوهرش منوچهر، تمام قضایای اختلاف نسرین با شوهرش را برای خواهر و شوهرخواهرش تعریف کرده بود. زمانی که مهین به اتاق برگشت، منوچهر صحبت خود را این‌گونه تمام می‌کرد: «... بله، قضیهٔ نسرین خانم بیچاره و آقا مرتضی از این قرار است. این زن و این خانواده شدیداً به دعاهای ما نیاز دارند!» در فرصتی دیگر، هنگامی که مهین به شوهرش اعتراض کرد که «نسرین و مرتضی مسائل‌شان را خصوصی به ما گفتند و چندین بار تأکید کردند که آن را در هیچ جا بازگو نکنیم»؛ جواب منوچهر این بود که «مگر خواهرم غریبه است؟ از این گذشته، او زنی است اهل دعا و برای آنها دعا خواهد کرد». تا هفتهٔ بعد بسیاری از دوستان نسرین از زیر و بم قضیهٔ اختلاف او و شوهرش با خبر شده بودند و حتی اینطور برداشت کرده بودند که کبودی روی دست نسرین هم کار شوهرش است. حتی دوست صمیمی مرتضی با او تماس گرفته بود و بعد از سلام و احوالپرسی او را نصیحت کرده بود که «برادر، این حرفها که می‌شنوم چیست؟ شنیدم کارتان به طلاق‌کاری کشیده است!»

رازِ سربستهٔ ما بیْن که به دستان گفتند
هر زمان با دف و نی بر سرِ بازارِ دگر
دیوان حافظ

چنانکه در آیهٔ روز می‌بینیم، رازداری، علامت امانت و قابل اعتماد بودن شخص است. این خصوصیت آنچنان برای خدا اهمیت دارد که این‌گونه افراد را محرَمِ راز خود می‌سازد (ن. ک. امثال ۳:۳۲). اما کلام خدا از این نیز فراتر رفته با صراحت و بدون تعارف می‌گوید: «آنکه شایعه‌پراکنی کُنَد نادان است» (امثال ۱۰:۱۸). حماقت، نادانی و یا غفلت و سهل‌انگاری شخصی که در امانت دیگران خیانت می‌کند و راز آنها را افشا می‌کند در چه چیز است؟ در این راستا شاید بتوان به لااقل سه نکتهٔ بارز اشاره کرد:

وخامت کار

چنانکه از مثال بالا پیداست، مهم‌ترین حماقت شخصی که اسرار دیگران را به هر دلیلی افشا می‌کند این است که او اثرات ناشی از عمل خود را سهل می‌پندارد. وی یا از روی غفلت یا از روی حماقت و یا به‌عمد نادیده می‌گیرد که خیانت در امانت دیگران، باعث تخریب دوستی‌های پرارزش و روابط سودمند می‌گردد؛ همچنین موجب ایجاد شک و سوءتفاهم و نیز به‌خطر افتادن احترام و آبروی دیگران می‌شود. چنانکه کلام خدا در امثال ۹:۱۷ می‌گوید: «گناه را بپوشان و محبت را بگستران، مسئله را بازگو و دوستانِ خالص را از هم جدا کن!» دلایلی که افراد برای توجیه کار خود می‌آورند متفاوت است: «این را نمی‌توانستم در دلم نگه دارم باید به کسی می‌گفتم»؛ «شخصی که این موضوع را می‌شنود، قابل اعتماد است و این سخن را بازگو نخواهد کرد»؛ «برای این شخص مفید است که این را بداند»؛ «من هم نگویم، بالاخره خواهد فهمید»؛ «درست است که دوستم خواسته این را به کسی نگویم، اما بین من و مادرم چیز محرمانه‌ای نیست و من همه چیز را به او می‌گویم»؛ «این

موضوع آنچنان راز مهمی هم نیست و گفتنش به دیگران، اهمیتی ندارد»؛ «باید برای این موضوع در طیف گسترده‌تری دعا شود» و غیره. اما مشکل در این است که اگر نگه‌داشتن اسرار یک نفر، برای خودمان اینقدر مشکل است چگونه انصافاً می‌توان از شخص دیگری انتظار داشت که بتواند به‌راحتی آن را در سینه مخفی نگاه دارد؟ از آن گذشته دوست صمیمی هر کس نیز دوستان صمیمی دیگری دارد که ممکن است بسیاری از چیزها را با آنها در میان بگذارد. به‌قول سعدی:

سخن هیچ مسرای با رازدار
که او را بود نیز همساز و یار

چقدر خوب است زمان‌هایی که فکر می‌کنیم بازگو کردن اسرار دیگران، حتی برای فردی معتبر، مثل شبان یا مددکار اجتماعی مفید است، آن دیگران را تشویق کنیم که خود این کار را انجام دهند یا لااقل از آنان اجازه بگیریم.

یکی از دوستان من، با وجودی که بارها عنوان کرده که هیچ چیز مخفی بین خود و همسرش ندارد، اما هر بار مسئله‌ای خصوصی با او در میان گذاشته‌ام تا برای آن موضوع دعا کند، اول سؤال می‌کند که آیا اجازه دارم این را با همسرم در میان بگذارم یا نه. در بسیاری از موارد دعای متحد آنان باعث برکت من شده است. اما در مواردی هم که نخواسته‌ام این موضوع جایی بازگو شود بدون خواستن دلیل و یا توجیه آن از جانب من، با خوشحالی آن را پذیرفته است.

همچنین صرفاً به این دلیل که ما مسئله‌ای را مهم یا خصوصی نمی‌دانیم نمی‌توان مجوزی کسب کرد که آنچه را دیگری محرمانه می‌داند و مایل است مستور بماند، به اشخاص دیگر بازگو کنیم. دلیل دیگران برای سربسته نگه داشتن امری، برای خودشان مهم و جدی است و شنونده باید به آن احترام بگذارد.

گسسته شدن مشارکت‌های مفید به علت عدم رازداری افراد، ضربهٔ

بزرگی به بدن مسیح است. در کتاب ارزشمند "زندگی هدفمند" چنین می‌خوانیم: «تنها در محیطی امن که افراد در آن به‌گرمی پذیرفته شده باشند و در رازداری ایشان شکی نداشته باشند است که مردم دل خود را باز می‌کنند و با یکدیگر عمیق‌ترین دردها، نیازها و اشتباهاتشان را درمیان می‌گذارند. رازداری به‌معنای سکوت در مقابل گناهان برادران و یا خواهرانمان نیست. بلکه به این معناست که آنچه در میان گروه شما مطرح می‌گردد، همانجا در گروه باقی بماند».[۱] (در موارد بسیار استثنایی که محرمانه نگاه‌داشتن مسئله‌ایی جدی جنبهٔ قانونی یا خطر جانی دارد، بدیهی است که با آن باید به طرز متفاوتی رفتار کرد.)

ضربه به خود

نادانیِ دیگر شخصی که راز دیگری را افشا می‌کند در این است که نادانسته به خود ضربه می‌زند. مَثَل فارسی می‌گوید: «سخن خود کجا شنیدی؟ آنجا که حرف دیگران را!» بازگو کردن اسرار دیگران و شایعه پراکنی، ما را به فردی غیرقابل اعتماد و ناموثق تبدیل خواهد کرد. چه بسیار افراد که برای محبوب شدن و مورد توجه قرار گرفتن، زندگی خصوصی افراد را با دیگران در میان گذاشته‌اند و نه تنها نفعی نبرده‌اند بلکه بیش از همه بی‌تحملی خود را در رازداری به‌نمایش گذاشته‌اند و یا به طریقی باعث رسوایی خود شده‌اند. حتی به‌قول کلام خدا، زبانشان، سرشان را نیز بر باد داده است (ن. ک. به امثال ۱۰:۱۴). شاید به‌عنوان مثال بتوان از یهودای خائن نام برد که حفظ حریم خصوصی استاد خود را چیزی سهل و غیر مهم شمرد، اما بعداً این کار، نه تنها پاداش پر اهمیتی برای او نداشت بلکه در زیر فشار ناشی از این خیانت، در اوج بیزاری از خود، خودکشی کرد.

روزی پسر جوانی نزد پدر بزرگش که بزرگ فامیل بود رفت و به او گفت: «پدر بزرگ، از خدا که پنهان نیست از شما هم پنهان نباشد، پسر

---

۱. زندگی هدفمند، نوشته ریک وارن (Rick Warren)، ترجمه منصور خواجه‌پور، صفحه ۱۵۶

عموی من با زنان فاحشه ارتباط دارد! من به چشم خود دیده‌ام!» پدر بزرگ حکیم از او پرسید، «تو کجا بودی که دیدی؟» در امثال ۲۵:۹-۱۰ این موضوع، چقدر با نکته‌بینی بیان شده است که «مشاجره‌ات را مستقیم با همسایه‌ات بکن، و اسرار دیگری را فاش منما، مبادا آنکه می‌شنود شرمسارت سازد و بدنامی‌ات رفع نشود».

گذشته از موارد بالا حماقت دیگر شخصی که شایعه‌پراکنی می‌کند در این است که عدم ثبات زندگی روحانی خود را به‌وضوح بر دیگران آشکار می‌کند. همچنین از دیدگاه کلام خدا شایعه‌پراکنی مشغلهٔ افرادی است که ترس خدا در آنان نیست. به‌عنوان مثال نگاه کنید به رومیان ۱:۲۹-۳۱ و دوم قرنتیان ۱۲:۲۰.

کلماتی که در پس عبارات زیر ادا می‌شوند بی‌تردید به‌نوعی، شایعه‌پراکنی محترمانه هستند: «راست و دروغش را نمی‌دانم ولی ...»؛ «من به گوش خودم نشنیده‌ام یا به چشم خودم ندیده‌ام، اما همه می‌گویند ...»؛ «حالا از من نشنیده بگیرید اما همه جا این خبر هست که ...» و غیره. بازگو کردن این‌گونه سخنان بی‌پایه و اساس، شایستهٔ پیروان طریق راستی و محبت نیست و به شخصیت روحانی ما لطمه می‌زند.

شبان یک کلیسا تعریف می‌کرد که یکبار مقداری وجه نقد از صندوق کلیسای او مفقود شد. به‌محض خبردار شدن از این موضوع او در تصور خود مجرم را پیدا کرده بود و او را به محاکمه کشیده بود. تا هفتهٔ بعد که جلسهٔ رهبران کلیسا بود او حتی تصمیم خود را گرفته بود که نظر خود را به هیئت رهبری بازگو کند. نحوهٔ روبرو شدن با آن فرد را هم چندین بار در فکر خود تمرین کرده بود. اما همان موقع الزام روح‌القدس او را بیدار کرد که «از کجا پیدا که نظر تو درست باشد؟ چه مدرک و شاهدی برای اثبات این اتهام داری؟» روز بعد مبلغ گم شده در صندوق دیگری در کلیسا پیدا شد! در آن حال بود که شبان متوجه شد که یک شایعه‌پراکنی بی‌اساس و عجولانه چگونه نه تنها حیثیت فرد ثالث را به‌خطر می‌اندازد، بلکه ضربهٔ بزرگی نیز به خود او زده و وجههٔ روحانی او را پایین می‌آورد.

سلب برکت از خود

رازداری فقط مربوط به اسرار محرمانهٔ دیگران نیست. شخص باید خود را انضباط دهد که برخی از اسرار زندگی خود را در دل خود نگه دارد. بسیاری از ما با بازگو کردن برخی از نکات خصوصی زندگی خود یا نزدیکان خود، ضربه‌های بسیاری خورده‌ایم و سخت از این بابت پشیمانیم. نه تنها برای اینکه آن اشخاص رازدار نبوده‌اند و یا از آن نکته سوءاستفاده کرده، آن را به‌رخ ما کشیده‌اند، بلکه برای این نیز که برخی از وقایع زندگی ما باید بین ما و خدا و یا فرد خاصی مختوم و نهفته باقی بماند و گفتن آنها به خاص و عام باعث سلب برکتی خاص از ما می‌شود ویا به‌ضرر ما تمام می‌شود.

شمشون این مرد شجاع با قدرتی خارق‌العاده که هدیهٔ روح‌القدس به او بود، نتوانست رازی را که بین او و خدا نهفته بود، پنهان نگاه دارد و در برابر اغوای مکرر یک زن تسلیم شد و راز خود را به او گفت. داستان غم‌انگیز او در کتاب داوران فصل ۱۴ حاکی از این است که چگونه شمشون این مسح خاص را از دست داد و در نتیجهٔ آن مضحکهٔ دست خاص و عام شد. کلام خدا در مزمور ۱۴:۲۵ می‌فرماید: «محرم اسرار خداوند، ترسندگان اویند؛ او عهد خود را به ایشان می‌نمایاند». در برخی از موارد، حکمت و نیز رابطهٔ صمیمی با خدا ایجاب می‌کند که برخی از مکاشفات یا حتی نبوت‌ها و جواب دعاها بین شخص و خدا تا زمانی خاص مخفی بماند.[۱]

با مطالعهٔ دوم پادشاهان ۱۲:۲۰-۱۸ بار دیگر اهمیت این موضوع روشن می‌گردد. افشا کردن جزئیات منصب حکومتی که از دیدگاه خدا ماهیت الهی داشت و نشانهٔ عهد خاص خدا با قوم خود بود، باعث سلب برکت از حزقیای پادشاه شد. نتیجهٔ این سهل‌انگاری و یا سیاستمداری، درست مخالف انتظار حزقیا بود و به‌جای آنکه بابلیان را تحت تأثیر

---

۱. برای مطالعهٔ بیشتر نگاه کنید به دانیال ۸:۲۶ و ۴:۱۲و۹ و مکاشفه ۴:۱۰

قدرت و تجهیزات پادشاهیِ خود قرار دهد منجر به از دست دادن همهٔ آن برکات شد.

ذکر این نکته نیز لازم است که شخص امین باید مراقب باشد که سبب نشود تا دیگران، ناخواسته و یا تحت فشار، اسراری را که مربوط به زندگی خصوصی خودشان است برای او بازگو کنند. همهٔ ما در حالت‌هایی که بیشتر آسیب‌پذیر هستیم و یا در بحران‌های شدید عاطفی، ممکن است چیزهایی در مورد خود و دیگران بگوییم که بعداً سخت از آن پشیمان شویم. در این حالت شنوندهٔ امین و با حکمت، نه تنها باید به کنجکاوی طبیعی خود در مورد دانستن خصوصی‌ترین مسائل شنونده "ایست" بدهد، بلکه فعالانه او را تشویق کند که برخی چیزها را بازگو نکند.

تو پیدا مکن رازِ دل بر کسی
که او خود نگوید برِ هر کسی
بوستان سعدی

زیبا، که از ضربات شدیدی که در کودکی به او وارد شده بود رنج می‌برد، بالاخره تصمیم گرفت که با یک فرد مورد اعتماد مشورت کند. اما با این وجود چندین هفته طول کشید تا توانست برخی از چیزهایی را که به او آسیب رسانده بود بیان کند. ولی موضوعی بود که به هیچ وجه نمی‌توانست آن را بر زبان آورد. بالاخره یک بار دل به دریا زد و به دوست و مشاور خود گفت: «چیز مهم دیگری است که من تا به‌حال آن را برای کسی جز همسرم بازگو نکرده‌ام و فکر می‌کنم وقتش رسیده که آن را به کسی بگویم، اما اگر شوهرم بداند که من این را به شما گفته‌ام، شدیداً رنجور می‌شود». با وجودی که در آن حالت، دوست او به‌راحتی می‌توانست آن موضوع را از دهان او بیرون بکشد، اما همانجا حرف او را قطع کرد و گفت: «زیبا جان، اگر شوهرت ترجیح می‌دهد این موضوع را کسی نداند، از تو خواهش می‌کنم بدون اجازهٔ او هرگز این موضوع را بازگو نکن». دوست زیبا هرگز در آن مورد چیزی نفهمید، اما او همیشه

یکی از معتمدترین و صمیمی‌ترین دوستان زیبا و شوهرش باقی ماند و کانالی بود برای جاری شدن شفای مسیح در زندگی زیبا.

تفکر در کلام خدا:

امثال ۲۸:۱۶ را مطالعه کنید. سخن‌چینی چگونه باعث جدایی و تفرقه می‌شود؟

چگونه این اصول کلام خدا ما را از دام سخن‌چینی و شایعه‌پراکنی آزاد می‌کند:

- صبر و امانت (غلاطیان ۲۲:۵)
- محبت (اول قرنتیان ۶:۱۳-۷)
- اعتماد به خدا (اول پطرس ۱۷:۱ و عبرانیان۱۳:۴)
- حفظ حیثیت افراد (اول قرنتیان ۴:۱۳ و ۵:۴)
- مطرح کردن موضوع با خود شخص (متی ۱۵:۱۸)

در مسیر انضباط فکری:

اسرار زندگی دیگران صندوقچهٔ پیروزی‌ها و شکست‌ها و شادی‌ها و دردهای زندگی آنان است و کلید آن همیشه متعلق به آنها خواهد ماند. بازگو کردن آن به شخص ثالث، خیانت در امانت آنها و پشت پا زدن به اعتماد آنان محسوب می‌شود.

پنداشت‌های کاذب و قضاوت‌های عجولانه مسبب اصلی سخن‌چینی و شایعه‌پراکنی هستند. با جدیت فکر خود را انضباط خواهم داد که پیش‌فرض‌های اشتباه و ناعادلانهٔ خود را در مورد دیگران بسنجم و از آنها توبه کنم.

تصمیم روز:

جد و جهد خواهم کرد که در روابط خود، فردی قابل اعتماد و رازدار بمانم، تا به این وسیله، اطمینان، امنیت و شفایی را که تنها در مسیح است، در رابطه با اطرافیان خود ظاهر سازم.

عصبانیت

برادران عزیز من، توجه کنید: هر کس باید در شنیدن تند باشد، در سخن گفتنْ کُند و در خشم آهسته! زیرا خشم آدمی پارسایی مطلوب خدا را به‌بار نمی‌آورد.

یعقوب ۱:۱۹ و ۲۰

نام‌ها و روش‌های دیگر بروز این بیماری:

خشم، خشونت، تندی، کج‌خُلقی، درشتی

سرهنگ منصور یک ارتشی واقعی بود. جدی، پر از نظم و انضباط و سخت‌گیر! مشکل این بود که او خانه و خانوادهٔ خود را نیز همچون هنگ ارتش اداره می‌کرد و از فرزندان خود انتظار داشت که همچون سربازان رفتار کنند. کوچک‌ترین تخطی از طرف آنان باعث خشم و عصبانیت شدید او می‌شد. اگر تلفن بی‌موقع زنگ می‌زد و بچه‌ها جواب می‌دادند، با غضب و تنبیه شدید و شماتت او روبرو می‌شدند. با همسر خود با خشونت و درشتی سخن می‌گفت و با اینکه با بزرگتر شدن بچه‌ها، دیگر او را کمتر کتک می‌زد، اما هفته‌ای چند بار خانم را تهدید می‌کرد که او را تا حد جنون عصبانی می‌کند و دیگر کارد به استخوانش رسیده و چیزی نمانده که کاسهٔ صبرش لبریز شود و آنچه را نباید بکند، انجام دهد. افراد خارج از خانه نیز از غضب او در امان نبودند. یک‌بار فردی از آشنایان او ساعت دو بعد از ظهر، هنگامی که سرهنگ در خواب نیمروزی بود، زنگ خانهٔ او را چندین بار به‌صدا درآورد، سرهنگ برخاست، لباس کار خود را پوشید، در را باز کرد و با زبان پر زهر و چکمهٔ ارتشی به‌جان آن بینوا افتاد! تند مزاجی و سخنان آزاردهنده و غیر قابل کنترل او باعث

شده بود که مردم با دیدن او یا راه خود را کج کنند یا جز سلام خشک و خالی چیزی نگویند؛ اما چه بسا روزهایی که جواب سلام را هم با عصبانیت و تندخویی می‌داد: «سلام و ... این طرز سلام کردن است؟ و ... و ... و».

این مثال، یک نمونهٔ مفرط اما بسیار آشنا در اجتماع امروز ماست. کتاب‌مقدس به ما می‌گوید هم طغیان عصبانیت‌های غیر قابل کنترل، نشانهٔ نادانی و حماقت است (امثال ۲۹:۱۱) و هم مخفی کردن خشم در سینه (جامعه ۹:۷)؛ چرا که در قطب دیگر بروز خشم، کسانی هستند که عصبانیت خود را به‌ظاهر نشان نمی‌دهند اما با خودخوری، قهر و کناره‌گیری، شکنجهٔ عاطفی دادن به دیگران، تلخی و رنجش، نفرت، انتقام و تلافی و یا حتی خالی کردن عصبانیت خود روی شخص ثالث، زندگی را به‌کام خود و دیگران تلخ می‌کنند. چنانکه جامی می‌گوید:

غضب آمد خراشگر چو اره
اره است آن بلی ولی دو سَره
زآتشی کز غضب برافروزی
اولاً خانمانِ خود سوزی
آنچه بر مردمِ کناره رسد
زآتشت دود یا شراره رسد
آب حلمی بزن بر آن آتش
تا نیفتد به دیگران آتش

ضربه زدن و آسیب رساندن به خود در زمان خشم، به‌وضوح در مورد موسی در ماجرای آب مریبه مشهود است (اعداد ۲۰:۲-۱۳). هر چند قوم، موسی را به‌ستوه آورده بودند، تاوان و تنبیه خشم را در نهایت چه کسی پرداخت؟ آن که غضبناک شد، نه آنکه غضبناک ساخت!

به‌آسانی می‌توان اذعان داشت که خشم و عصبانیت کنترل نشده، مادر بسیاری از دیگر بیماری‌های زبان است که برخی از آنها عبارتند

از: پرخاشجویی، تلخی، منفی‌بافی، تمسخر، بی‌ادبی، تحقیر، فحش و ناسزاگویی، تهمت، غیبت، محکوم کردن، انتقام گرفتن و غیره. کلام خدا به‌وضوح می‌گوید: «مرد کج‌خُلق نزاع بر می‌انگیزد و شخص تندخو گناهان بسیار مرتکب می‌شود» (امثال ۲۹:۲۲).[۱]

سعدی چه بجا می‌گوید:

چو لشکر، برون تاخت خشم از کمین
نه انصاف ماند نه تقوی نه دین
ندیدم چنین دیو زیر فلک
که از وی گریزند چندین مَلَک

براستی یک مسیحی چگونه می‌تواند با خشم و عصبانیت برخورد درستی داشته باشد؟ کتاب‌مقدس در مورد خشم چه می‌گوید؟ دلایل خشم چیست و عصبانیت چه اثراتی دارد؟ و آیا یک مسیحی می‌تواند از چرخهٔ کلافه‌کننده، و شاید بسیار مکرر عصبانیت در زندگی خود گریز زند؟

دلایل بروز عصبانیت

هر چند مشکل است که بتوان عصبانیت را تعریف کرد، اما همهٔ ما با شدت و ضعف متفاوت دچار این حالت احساسی شده‌ایم. این احساس همچون سایر احساسات مثل اضطراب، شادمانی، اندوه و غیره است که خداوند در درون انسان قرار داده است و می‌تواند آهسته و قابل کنترل باشد و یا تند و غیر قابل کنترل. عصبانیت موقعی بروز می‌کند که ما احساس می‌کنیم، موضوعی آرامش و موقعیت ما را تهدید می‌کند، یا چیزی بر سر راه اهداف ما قرار گرفته است.[۲] زخم‌ها و آسیب‌های

---

۱. همچنین ن. ک. به مزمور ۳۷:۸

2. Christian Counseling, A comprehensive guide, Gary R. Collins, Ph.D, p. 120

عاطفی و حتی جسمی، شکست، طردشدگی، به انجام نرسیدن توقعات و انتظارات، عدم دریافت محبت، عدم انتقادپذیری و عدم انعطاف در برابر عقاید دیگران و حتی خستگی و ضعف جسمانی، همه عواملی هستند که موجب خشم می‌شوند. علاوه بر این باید دانست که خشم، تنها "آمدنی" نیست بلکه "آموختنی" نیز هست. مصاحبت و زندگی با افراد تندخو بر روحیه و مَنِش ما اثر می‌گذارد. از همین روست که کلام خدا می‌گوید: «با مرد تندخو دوستی مکن، و با آن که زود به خشم آید، دمساز مشو، مبادا راه‌های او را بیاموزی و جان خویش را به دام درافکنی» (امثال ۲۴:۲۲ و ۲۵).

خشم بجا و خشم نابجا

خشم، یک حس معتبر و خدادادی است. هر چند خدا بی‌گناه است، کتاب‌مقدس به ما می‌گوید که او نیز خشمگین می‌شود.[۱] پس می‌توان گفت که عصبانیت به‌خودی خود گناه نیست، اما در انسان، به‌آسانی می‌تواند به گناه منجر شود. در حقیقت، خشم می‌تواند یک حس راهنما و سازنده، ضد بی‌عدالتی، بی‌رحمی، تبعیض و گناه باشد و هم می‌تواند انفجاری مخرب و غیرقابل کنترل توأم با خشونت، خودخوری، بدرفتاری و تلخی باشد.

عیسی در رویارویی با اعتراض مردم به شفا در روز شَبات و سنگدلی آنان نسبت به مرد دست‌خشک، خشمگین می‌شود (مرقس ۵:۳). بار دیگر، دیدگاه پر از تبعیض شاگردان نسبت به کودکان او را خشمگین می‌سازد (مرقس ۱۴:۱۰) و همچنین هنگامی که می‌بیند معبد پرستش خدا محل خرید و فروش شده است چنان خشمگین می‌گردد که کسبه را با تازیانه‌ای که از طناب ساخته بود از آنجا بیرون می‌راند و میزهایشان را واژگون می‌سازد (یوحنا ۱۵:۲-۱۶). اما در هیچ‌کدام از این موارد، خشم

---

۱. به‌عنوان نمونه نگاه کنید به مزمور ۸:۱۰۳؛ عبرانیان ۱۷:۳؛ ارمیا ۸:۴؛ رومیان ۲۵:۳؛ اول تسالونیکیان ۱:۱۰؛ متی ۲۱:۵-۲۳

او خودجوش غیر قابل کنترل و بی‌مهابا و ناشی از تهدید یا برای نفع شخصی نبود. مهم‌تر از همه، هیچ‌گاه خشم او منجر به ظلم و بی‌عدالتی، انتقام و گناه نگشت بلکه نتیجهٔ آن: شفا، پذیرش افراد مطرود، و معطوف کردن توجه و جلال به خدا بود.

به‌خاطر این تفاوتِ بین خشم سازندهٔ الهی و خشم مخرب بشری است که کلام خدا بارها و بارها در مورد خطرات و مضرات خشم، به انسان هشدار می‌دهد[1] و اخطار می‌کند که عصبانیت، فرصتی به شیطان می‌دهد که در زندگی و روابط ما کار و نفوذ کند: «هنگامی که خشمگین می‌شوید گناه نکنید: مگذارید روزتان در خشم به‌سر رسد و ابلیس را مجال ندهید» (افسسیان ۴:۲۶و۲۷). کوته‌بینی‌های انسانی، قضاوت‌های نسنجیده و عجولانه، سوءظن و سوءتفاهمات و خودبینی‌ها، همه عواملی هستند که آتش مخرب به خرمن خشم می‌افکنند و کینه، درشت‌گویی و بدزبانی، بدگویی و یا تحریم عاطفی را به‌ارمغان می‌آورند. از همین روست که کلام خدا می‌گوید: «خشم، خانمان‌سوز است و غضب، سیل‌آسا!» (امثال ۴:۲۷)

راه‌های مقابله با خشم

اقرار صادقانه به خشم و درک محرک آن

اذعان به خشم و بیان آن، لااقل به خود یا به یک مشاور قابل اعتماد، و تأمل صادقانه در درک دلایل بروز آن، شروع مثبتی است برای رویارویی درست با عصبانیت. پاسخ دادن به سؤالاتی نظیر پرسش‌های زیر، کمک بزرگی به برخورد صحیح با این مشکل است: «چرا اینقدر این موقعیت مرا عصبانی می‌کند؟ آیا ممکن است قضاوت من نسبت به این موقعیت یا شخص زودرس و غیر عادلانه باشد؟ آیا این موقعیت در من احساس ترس ایجاد می‌کند یا شخصیت من یا نفع شخصی مرا مورد تهدید یا

---

۱. همچنین ن. ک. به کولسیان ۳:۸؛ افسسیان ۴:۳۱؛ جامعه ۷:۹؛ امثال ۱۴:۲۹

حقارت قرار می‌دهد؟ آیا عصبانیت من در نتیجهٔ توقعات و انتظارات غیر واقعی خودم است؟ آیا ممکن است بتوان از دیدگاه دیگری به این قضیه نگاه کرد؟ آیا کاری از دست من بر می‌آید که بتواند عصبانیت مرا کاهش دهد؟»[1] یک محقق روانشناس می‌گوید: «خشم اذعان شده و درست ارزیابی شده قسمت عظیمی از قدرت مخرب خود را از دست می‌دهد».[2]

اعتراف و بخشش

پس از تشخیص درست دلایل بروز خشم، قدم بعدی قدم فروتنی، اعتراف و بخشش است. به‌عنوان مسیحیانی که حقیقتاً مشتاقند که کارد جراحی خدا زندگی آنان را از آلایش خشم غیر قابل کنترل برهاند، هرگز نباید از این مرحله میان‌بُر زد! تنها هنگامی که با فروتنی و تسلیم کامل به این ضعف و حتی شکست مکرر خود در این زمینه، هم در حضور خدا و هم در حضور آنانی که در تیررس خشم ما قرار داشته‌اند اعتراف کنیم، شفای الهی و پشتیبانی و حمایت دیگران را برای غلبه بر این معضل، تجربه خواهیم کرد. حتی در مواردی که خشم و عصبانیت ما به نظر خودمان دلیل موجه داشته است، این امکان وجود دارد که تندخویی و رفتار عاری از خویشتنداری ما به‌قول یعقوب، پارسایی مطلوب خدا را به‌بار نیاورده باشد و ثمرهٔ روح در ما بارور نشده باشد. علاوه بر این حتی در این موارد نیز تنها تصمیم مصرانه و بی قید و شرط به بخشودن است که ما را از تلخی و انتقام آزاد می‌سازد و ما را در مسیر شفا و آزادی قرار می‌دهد.

خویشتنداری و صبر

برای پیشگیری از تکرار مکرر بدخُلقی، خشم و تندی، مهم است که خویشتنداری را که از ثمرهٔ روح‌القدس است، در خود بپرورانیم (غلاطیان ۲۳:۵). البته رشد روحانی یک روند مداوم است، اما کسانی

1. Christian Counseling, A comprehensive guide, Gary R. Collins, Ph.D, p. 129

2. S. Feshbach, Reconceptualization of Anger, Journal of Social and Clinical Psychology (4)

که تسلیم روح‌القدس می‌باشند متوجه خواهند شد که رفتارهایی مانند ستیزه‌جویی، بداخلاقی، تند مزاجی و خشونت در آنان به‌تدریج در حال کاسته شدن است. چنانکه در آیهٔ روز مشاهده کردیم، کتاب‌مقدس ما را تشویق می‌کند که در خشم، آهسته باشیم. تأمل و صبر به‌جای واکنش فوری و آتشین، موکول کردن موضوع به زمانی دیگر، به منظور فروکش کردن عصبانیت، پایین آوردن صدا، کنترل حرکات خشونت‌آمیز بدن، فرصت دادن به طرف مقابل برای ابراز عقیدهٔ خود، و حتی در سکوت خود را به آرامی تشویق کردن، می‌توانند به ما کمک کند تا در خشم، آهسته باشیم. کلام خدا می‌گوید: «با شکیبایی، حاکمی را مجاب توان کرد، با زبان نرم، استخوان را توان شکست» (امثال ۱۵:۲۵) و نیز، «جواب نرم، خشم را برمی‌گرداند، اما سخن تند، غضب را بر می‌انگیزد!» (امثال ۱:۱۵).

انضباط فکری

امتناع از تفکرات منفی و انتقادآمیز یکی از عوامل مهمی است که تکرار رفتار و گفتارهای تند و خشمگینانه را کاهش می‌دهد. اگر متوجه می‌شویم که به‌طور مرتب و به‌صورت عادت، در اکثر اوقات بدترین و منفی‌ترین و وخیم‌ترین و خصومت‌آمیزترین حالت قضیه را می‌بینیم، به‌عنوان یک مسیحی باید با خویشتنداری با این طرز فکر مقاومت کنیم تا بتوانیم به‌طور خودآگاه در مورد هر آنچه والاست، هر آنچه درست است، هر آنچه پاک است، هر آنچه دوست‌داشتنی و هر آنچه ستودنی است بیندیشیم و در چیزهای عالی و قابل ستایش تأمل کنیم (فیلیپیان ۸:۴).

درک صحیح از هویت و ارزش خود در مسیح

عصبانیت‌های مُزمن، معمولاً در اثر کینه‌های دیرینه و مسائل حل‌نشدهٔ گذشته به‌وجود می‌آیند. در مبحث "ستیزه‌جویی و نزاع"، به برخی از راه‌های مواجه شدن با اختلافات اشاره خواهیم کرد اما در آخر، ذکر این نکته لازم است که خصومت و خشونت در بسیاری از مواقع

ناشی از حس عمیق حقارت، عدم امنیت عاطفی، و کمبود اعتماد به‌نفس و کم‌ارزش شمردن خود می‌باشد. شخص با خشونت و خشم، به گونه‌ای مایل است برتر بودن خود را به اثبات برساند. اعتماد و امنیت فرد مسیحی بر اساس ارزشی که خدا در عیسی به او داده و مقام فرزندخواندگی او در خانوادهٔ الهی استوار است. خلاصهٔ این امتیازات در مطلب "من کیستم؟" برگرفته از کتاب پیروزی بر تاریکی، نوشتهٔ نیل اندرسون، در آخر این کتاب درج شده است. هنگامی که از طاعون حس حقارتِ مفرط، و شک و شُبهه داشتن به ارزش واقعی خود آزاد شویم، عصبانیت و خشم را آسان‌تر می‌توان مهار کرد و از اثرات مخرب آن آزاد شد.[1]

تفکر در کلام خدا:

برخی از دلایل و نتایج منفی عصبانیت را با توجه به آیات زیر برشمرده و در هر مورد به پرسش‌ها پاسخ دهید:

آیا تشابهی بین این عوامل و مسائلی که شما را به‌خشم می‌آورد، در این نمونه‌ها می‌بینید؟

آیا برخی از واکنش‌های شما همانند واکنش‌های این افراد است؟

به نظر شما به‌جای خشم، واکنش درست در هر یک از این موارد چه می‌تواند باشد؟

- در زندگی قائن، پیدایش ۴:۴-۸
- در زندگی شائول پادشاه، اول سموئیل ۱۸:۵-۹
- در زندگی یونس، یونس ۴
- در زندگی برادر بزرگتر پسر گمشده، لوقا ۱۵:۱۱-۳۲
- در زندگی شاگردان عیسی، متی ۲۰:۲۰-۲۸

1. Christian Counseling, A comprehensive guide, Gary R. Collins, Ph.D, p. 132

در پاسخ به برخی از افراد خشمگین در کتاب‌مقدس خدا سه نکته را به آنان یادآوری می‌کند. این نکات را بررسی کنید و توضیح دهید که چگونه یافتن پاسخ در این موارد، به ما در غلبه بر خشم کمک می‌کند.

پیدایش ۶:۴؛ یونس ۴:۴؛ لوقا ۳۱:۱۵

در مسیر انضباط فکری:

صبر، یک بُعد دیگر از ثمرهٔ روح است (غلاطیان ۲۲:۵). صبر و تأمل به‌جای طغیان و انفجارِ عصبانیت، نشانهٔ حکمت، فطانت، خویشتنداری، محبت، شجاعت، عزت‌نفس و بلوغ روحانی و پارسایی است.[1] برخی از این آیات را حفظ کنید و حتی در زمانی که خشم در حال فوران کردن است آن را در فکر خود تکرار کنید. خود این کار فرصتی کوتاه برای تمرین صبر و خویشتنداری است.

به‌طور مثال جملهٔ زیر را که ترکیبی از این آیات است به‌خاطر بسپارید و هنگام بروز خشم تکرار کنید:

«خشم من پارسایی مطلوب خدا را به‌بار نخواهد آورد. حکمت و محبت و شهامت، در نشان دادن صبر و فرونشاندن خشم است. پس روش زندگی من این خواهد بود که همیشه در دادن پاسخ تأمل کنم.»

تصمیم روز:

امروز به مواردی که مرا به سادگی عصبانی می‌کند، توجه خواهم کرد و خود را در حضور خدا تفتیش کرده توبه خواهم کرد. در مواردی که دلایل عصبانیت من به‌حق است، بلوغ روحانی نشان خواهم داد و راه برترِ ملایمت، صبر و خویشتنداری را برخواهم گزید.

---

۱. ن. ک. به امثال ۱۱:۲۹، ۲۹:۱۴، ۸:۲۹؛ اول قرنتیان ۵:۱۳؛ امثال ۳۲:۱۶؛ کولسیان ۱۲:۳؛ امثال ۲۸:۱۵

تمسخر

همچون دیوانه‌ای که تیرهای آتشین و مرگبار پرتاب کند، همچنان است کسی که همسایهٔ خود را بفریبد و گوید: "مزاح می‌کردم".
امثال ۲۶:۱۸-۱۹

نام‌ها و روش‌های دیگر بروز این بیماری:

استهزا، دست انداختن دیگران، آبروی دیگران را بردن

شادروان، نورمن شارپ،[1] کشیش انگلیسی و ایران‌شناس، که قسمت اعظم زندگی خود را در ایران و در خدمت ایرانیان سپری کرده است، روزی در لندن با قطار زیرزمینی به جایی می‌رفت. در قطار و در روبروی او چند جوان ایرانی نشسته بودند. آنها از لحظه‌ای که او وارد قطار می‌شود، به فارسی در مورد او حرف می‌زنند و او را مسخره می‌کنند. با وجودی که هیچ چیز از زندگی، شخصیت و رفتار او نمی‌دانستند اما هر حرکت او را با تعبیری استهزا کرده، با گستاخی، این شخص محترم را ریشخند می‌کنند. غافل از اینکه او کلمه به کلمهٔ سخنان آنان را به‌خوبی می‌فهمد. در تمام این مدت او در سکوت به آنها لبخند می‌زد و حتی تبسم او هم سوژهٔ جدیدی برای سبکسری آنان بود. درست قبل از اینکه کشیش شارپ به مقصد برسد از جای خود برمی‌خیزد و به‌طرف آن جوانان می‌رود و به یک یک آنها دست می‌دهد و با فارسی سلیس می‌گوید: «آقایان، من دیگر باید از خدمتتان مرخص شوم، از مصاحبت شما خوشوقت شدم!»

1. Norman Sharp

هیچ‌کس نمی‌داند که بعد از این واکنش محترمانه، عکس‌العمل آن جوانان چه بوده است اما این ماجرا نشانگر سه چیز است:

- حماقت و نادانی فرد یا افرادی که به این بیماری زبان دچار هستند (ن. ک. به امثال ۱۲:۱۱).
- تبلور ثمرهٔ روح در شخصیت این مرد بزرگوار.
- انجام رسیدن وعدهٔ خدا که می‌فرماید: «او (خدا) تمسخرگران را تمسخر می‌کند، ولی فروتنان را فیض می‌بخشد» (امثال ۳۴:۳).

زبان تمسخرگر زبانی است که برای اندکی لذت و خوشی و خنده حاضر است دیگری را طعمهٔ مزاح خود سازد. این زبان، آنچه را به آن حسادت می‌کند مورد تمسخر و ریشخند قرار می‌دهد. این زبان، دیگران را دست می‌اندازد، آبروی آنها را می‌برد، اسرار آنان را افشا می‌سازد تا مجلسی را گرم کند و خود را خوش‌مشرب و پرطرفدار جلوه دهد. چنانکه آیهٔ امروز می‌گوید این زبان با سخنان خود دیگران را زخمی و رنجور می‌کند و اگر فردی او را به چالش در آورد می‌گوید: «شوخی کردم، منظوری نداشتم».

تمسخر و استهزا اعتیادآور است (ن. ک. به امثال ۲۲:۱). این بیماری زبان، مبتلا را چنان گرفتار می‌کند که او نه تنها شخصیت و رفتار مردم، بلکه زمین و زمان و دنیا و حتی امور روحانی را هم سبک گرفته، آنها را طعمهٔ ریشخند خود می‌سازد. در حقیقت راه مقابلهٔ او با چیزهایی که کاملاً آنها را درک نمی‌کند، به جای تحقیق و تعمق، این است که با شوخی و مزاح و یا طعنه و کنایه آن را مسخره کند. در کتاب‌مقدس نمونه‌های بسیاری از مبتلایان به این بیماری زبان نشان داده شده‌اند که بازگشت دوبارهٔ مسیح و هشدارهای انبیا را استهزا می‌کنند، رستاخیز از مردگان و مظاهر روح‌القدس را مسخره کرده، به مردان و زنان خدا با پوزخند اهانت می‌کنند.[۱]

---

۱. ن. ک. به دوم پطرس ۳:۳-۴؛ اشعیا ۱۹:۵؛ ارمیا ۱۵:۱۷؛ اعمال ۳۲:۱۷، ۱۳:۲؛ دوم تواریخ

زبان تمسخرگر و صاحبش

ریشهٔ زبان تمسخرگر طبق کلام خدا، شوخ‌طبعی و شیرین سخنی نیست هر چند که امروزه این بیماری زبان، خود را با این برچسب غلط به بازار باور ما عرضه کرده است؛ بلکه ریشهٔ اصلی آن غرور و تکبر است (امثال ۲۴:۲۱). غروری که تا دیگران را پایین نیاورد و آنها را بازیچهٔ زبان خود نسازد آرام نمی‌گیرد. او برای برانگیختن هیجان بیشتر، به غلو و ناراستی نیز متوسل می‌شود. صاحب این زبان احساسات، عواطف، آسیب‌پذیری و موقعیت قربانیان خود را در نظر نمی‌گیرد و حاضر است از هر ضعف آنان استفاده کند تا آبروی آنان را ببرد. این زبان حتی نقاط قوت افراد را مسخره می‌کند. دوستان داوود توکل و اعتماد او را به خدا مورد استهزا قرار می‌دادند (ن. ک. به مزمور ۶:۲۲-۸). اما بزرگترین نشان وجود غرور این است که شخص حاضر نیست اشتباه خود را بپذیرد و اگر کسی او را توبیخ کند بیشتر او را مسخره می‌کند که «یک شوخی را چقدر بزرگ می‌کنی، چه بی‌جنبه!» چنانکه کلام خدا می‌گوید: «تمسخرگر توبیخ را خوش نمی‌دارد، گریزان است او از حکیمان!» (امثال ۱۲:۱۵).

اثر زبان تمسخرگر بر دیگران

دختر جوانی را می‌شناسم که مادرش به‌شوخی او را جلوی دوستانش مسخره می‌کرد. یک روز حرف زدن او سوژهٔ خنده بود، روز دیگر لباس پوشیدنش و روز بعد عقیده‌های کودکی‌اش. این زن آنقدر بذله‌گو و شوخ‌طبع بود که از حرف‌های او همهٔ دوستان، قاه‌قاه می‌خندیدند. پس از همهٔ حرف‌ها، او دخترش را در آغوش می‌کشید و می‌گفت: «مادر، از دستم که ناراحت نشدی؟ می‌دانی که اینها فقط شوخی است!» تا زمانی که این دختر به سن بلوغ نرسیده بود گاهی با لبخند و گاهی با بُغض تحمل می‌کرد، اما همین که به سن نوجوانی رسید از ظاهر شدن در هر مهمانی که مادر و دوستان او در آنجا بودند امتناع

۱۶:۳۶؛ مزمور ۴:۱۲۳

می‌کرد. کلام خدا می‌گوید: «مردمان از تمسخرگر کراهت دارند» (امثال ۹:۲۴)؛ در جای دیگر در امثال ۸:۲۹ می‌خوانیم: «تمسخرگران شهر را به آشوب می‌کشند». این هشدار کلام خدا بسیار جدی است. در فارسی مَثَلی داریم که می‌گوید: «از باد باران خیزد از شوخی جنگ». بسیاری از سوءتفاهمات و تلخی‌ها از یک شوخی و سبکسری شروع می‌شود؛ اما خسارات و زیان‌های روحی و عاطفی آن جبران‌ناپذیر است. برای همین است که کتاب‌مقدس ننشستن در محفل تمسخرگران را سعادتمندی و برکت می‌داند (مزمور ۱:۱ و امثال ۱۰:۲۲).

خدا و تمسخرگران

همانطور که پیشتر اشاره شد کلام خدا این بیماری زبان را به‌خصوص وقتی که معطوف به شوخی و سبکسری و سرسری گرفتن موضوعات روحانی است علامت بی‌بندو باری‌ها و گناهان روزهای آخر می‌داند (ن. ک. به دوم پطرس ۳:۳ و یهودا ۱۸). خدا این گناه زبان را بسیار جدی می‌گیرد و با آن سازش نمی‌کند و آن را مجازات خواهد کرد (ن. ک. به اشعیا ۲۰:۲۹ و امثال ۲۹:۱۹). به‌عکس به قربانیان بلای این زبان، فیض و رحمت نشان خواهد داد (ن. ک. به امثال ۳۴:۳). تمسخر و تحقیر، خواهر و برادر هم هستند! تمسخر کردن کسانی که به دلایلی جرأت و یا توان دفاع از خود را ندارند نزد خدا عملی شرم‌آور است؛ از این روست که کلام او در امثال ۵:۱۷ می‌فرماید: «آنکه فقیران را تمسخر کند به آفرینندهٔ آنها اهانت می‌ورزد؛ آن که از مصیبت شادمان شود، بی‌سزا نمی‌ماند».

تفکر در کلام خدا:

در موارد زیر فکر می‌کنید چه عاملی مسبب زبان تمسخرگر است؟

- دوم پادشاهان ۲۳:۲
- ایوب ۴:۱۲
- نحمیا ۱۹:۲، ۱:۴-۲
- حزقیال ۲:۲۶

- متی ۲۷:۲۸-۳۰، ۴۰-۴۱
- لوقا ۲۳:۱۱
- متی ۹:۲۴

در دنیای امروز، چگونه ما نیز دیگران را این‌گونه مسخره می‌کنیم؟

در مسیر انضباط فکری:

بین شوخ‌طبعی و گستاخی کردن به دیگران و استهزای آنان، خط ظریفی وجود دارد. این خط همان حریم فرضی بین آنهاست که به وسیلهٔ نادانی (سبکسری)، غرور و حسادت، شکسته می‌شود و با از بین رفتن "احترام" و "مهربانی"، زبان شوخ‌طبع به زبانی گستاخ تبدیل می‌شود. در سخنان خود این مرز را همیشه حفظ خواهم نمود.

تصمیم روز:

امروز در احترام گذاشتن به دیگران، نه در استهزا کردن آنان، پیش‌دستی خواهم کرد (رومیان ۱۰:۱۲).

تهدید

تمسخر می‌کنند و بدخواهانه سخن می‌گویند، و متکبرانه، ظلم را بر زبان می‌رانند.

مزمور ۷۳:۸

روزی پسر خردسالم را برای کار اشتباهی که کرده بود توبیخ می‌کردم. با عصبانیت و خشم به او گفتم: «فقط صبر کن پدرت به خانه برسد، آنوقت خدمتت خواهم رسید!» نه او را کتک زدم و نه او را از اسباب‌بازی‌هایش محروم کردم، اما این تهدید من آنچنان او را ترسانده بود که چند دقیقه بعد با رنگ و روی پریده پیش من آمد و گفت: «مامان، میشه همین الان خدمتم برسی؟» هر چند که حرف او در آن موقع برای من بسیار خنده‌آور بود اما بعدها که به این موضوع فکر کردم متوجه شدم که ترس از تنبیه یا حتی از پدرش نبوده که او را به گفتن چنین چیزی واداشته، بلکه ماندن در حالت ترس و اضطراب ناشی از تهدید، آن هم برای مدت نامعلوم، آنچنان برای او زجرآور بود که حاضر شد هر تنبیهی را بپذیرد و از آن خلاص شود.

زبان تهدیدآمیز و ترس‌برانگیز زبانی است که برای دفاع از خود یا رسیدن به مقاصد خود به‌عمد در طرف مقابل ایجاد دهشت و هراس می‌کند. اهداف چنین زبانی ممکن است خوب و قابل ستایش هم باشند اما برای دستیابی به آن از میانبُر تهدید و ترساندن دیگران و یا تحریم عاطفی استفاده می‌کند. این زبان برای دیگران شاخ و شانه می‌کشد و آنها را در ترس می‌گذارد تا بر آنان به نحوی چیره شود. تهدیدات او ممکن است عاطفی و روانی یا خشونت‌های بدنی و یا حتی تهدیدهای روحانی باشد و هر چند هم که ممکن است تهدیدات خود را عملی نکند، اما بوی

شنیع تحقیر، خودبرتری، تسلط‌جویی و غرور و ظلم از سخنان او به‌مشام می‌رسد، چنانکه در آیهٔ امروز ملاحظه می‌کنیم.

تهدید، نشانگر قوت یا ضعف؟

وقتی که رَحُبْعام پسر سلیمان به پادشاهی رسید مشایخ قوم از او خواستند که بار مردم را سبک کند و با آنان به نیکویی و ملایمت سخن بگوید تا آنها با شادی از او متابعت کنند. اما او به مشورت آنان گوش نداد و به ترغیب دوستانش آنچه به‌نظر خطابهٔ گشایش دوران سلطنت اوست با چنین سخنان تهدیدآمیزی توأم می‌شود: «انگشت کوچک من از کمر پدرم کلفت‌تر است و حال پدرم یوغ سنگین بر شما نهاده است، اما من یوغ شما را زیاده خواهم گردانید. پدرم شما را با تازیانه‌ها تنبیه می‌نمود، اما من شما را به عقرب‌ها تنبیه خواهم نمود» (اول پادشاهان ۱۲:۱۰-۱۱). تهدید و ایجاد ترس شاخصهٔ کسانی است که به نحوی می‌خواهند برتری یا قدرت خود را بر دیگری ثابت کنند. تهدید بیشتر علامت ضعف است تا قوت! ایجاد کردن ترس و تهدید کردن دیگران، نشانگر ناامنی و متزلزل بودن شخصیت است. در مورد رَحُبْعام، زبان ستمگر او نه تنها باعث نشد که مردم او را بیشتر از پدرش احترام کنند بلکه باعث شکست او و سقوط سلطنت او شد.

ایجاد ترس و تهدید فقط منحصر به حاکمان ستمگر و مستبد نیست؛ مگر ما در صحبت‌های روزانه خود عباراتی برای ایجاد دلهره و ترس به‌کار نمی‌بریم؟ عباراتی نظیر: «هر چه دیدی از چشم خودت دیدی» یا «دفعهٔ آخرت باشد، وگرنه آتشی روشن خواهم کرد که دودش جلوی خورشید را بگیرد» و یا «میل خودت است که مطیع من باشی یانه، فقط مواظب باش خودت را از برکت محروم نکنی» و یا جنبهٔ منفی‌تر همین تهدید روحانی، «کسانی مثل تو هستند که اینطور خودشان را دچار لعنت آسمانی می‌کنند». از این نمونه‌ها بسیار است. مردی را می‌شناختم که قبل از ایمان به مسیح عادت داشت همسرش را کتک بزند. وقتی با عیسای

خداوند آشنا شد از این کار توبه کرد اما تا مدت‌ها بعد از آن، هر بار که از خانمش رنجور می‌شد او را تهدید می‌کرد که «داری خودت را دوباره به مرز آن کتک خوردن‌ها می‌رسانی». افراد دیگری هستند که مستقیم تهدید نمی‌کنند اما با سکوت یا بی‌اعتنایی و قهر چنان جهنمی از رعب و وحشت و هراس می‌سازند که زندگی برای اطرافیانشان تلخ و کلافه‌کننده می‌شود. نمونهٔ دیگر، مادریست که به فرزندش می‌گوید: «اگر فلان کار را بکنی دیگر دوستت نخواهم داشت». البته این جور تهدیدات عاطفی بین بزرگسالان هم کم نیست!

راهی دیگر

تضاد بین رفتار تهدیدآمیز پیلاتس و آرامش بی‌نظیر عیسی در محاکمهٔ آخر خود، نه تنها ما را به تحسین وا می‌دارد بلکه راه و روش غلبه بر وسوسهٔ دچار شدن به این آفت زبان را به ما نشان می‌دهد. در مقابل سکوت عیسی، پیلاتس او را تهدید می‌کند که: «به من هیچ نمی‌گویی؟ آیا نمی‌دانی قدرت دارم آزادت کنم و قدرت دارم بر صلیبت کِشم؟» (یوحنا ۱۱:۱۹). چنانکه گفته شد تهدید علامت ضعف و ترس است تا قدرت و بی‌باکی؛ درست دو آیه پیش از آن در مورد هراس پیلاتس نوشته شده است. اما عیسی در اوج بحران و بی‌انصافی‌هایی که در حق او روا شد چه واکنشی انجام می‌داد؟ پطرس در رسالهٔ اول خود به ما می‌گوید: «آنگاه که رنج کشید تهدید نکرد، بلکه خود را به دست داور عادل سپرد» (اول پطرس ۲۳:۲). بی‌شک اعتماد به حاکمیت و اقتدار خدا و توکل کردن به او، برای عیسایی که به‌واقع قدرت داشت با فوجی از لشکر آسمانی هماوردجویی پیلاتس را پاسخ دهد، گزینشی شایسته‌تر از تهدید و ایجاد ترس بود.

تهدید متقابل، به‌خصوص برای کسانی که خود طعمهٔ شکار تهدیدگران شده‌اند، روشی متداول و یا شاید حتی منطقی باشد، اما روش کتاب‌مقدسی نیست. کلام خدا در امثال ۲۹:۲۴ به ما چنین می‌گوید: «مگو: "با او چنان خواهم کرد که با من کرده است؛ آنچه را آن مرد کرده

تلافی خواهم کرد"». مطیع کردن یک شخص به زورِ تهدید و ترس، روش مسیحایی نیست. پولس حتی به اربابان مسیحی آن زمان که بردگی در آن امری متداول و پذیرفته شده بود توصیه می‌کند که با غلامان خود با احترام و مسیح‌گونه رفتار کنند و از تهدیدشان دست بدارند چون نزد خدا هیچ‌کس بر دیگری برتری ندارد (افسسیان ۹:۶).

محبت، علامت مشخصهٔ یک مسیحی، رفتاری است که هرگز باعث ایجاد ترس و رعب در دیگری نمی‌شود. کلام خدا می‌گوید: «در محبت ترس نیست، بلکه محبت کامل ترس را بیرون می‌راند». خوب است از خود بپرسیم که «آیا زبان من نیز وسیله‌ای هست که ترس را از دیگران بیرون رانده و تنها با محبت و فروتنی دیگران را ترغیب به کارهای نیکو کند؟»

تفکر در کلام خدا:

ماجرای تهدیدهای سنخاریب پادشاه آشور را به حزقیای پادشاه در دوم پادشاهان ۱۸:۱۷-۳۶ بخوانید.

زبان تهدیدآمیز چه گناهانی مرتکب می‌شود؟

- آیات ۱۹-۲۲ و ۳۰-۳۵
- آیهٔ ۲۵
- آیهٔ ۲۷

با توجه به ماجراهای ذکر شده در فصل چهارم اعمال و ششم نحمیا، یکی از عواملی را که منجر به تهدید می‌شود، در دو قسمت زیر بررسی کنید: اعمال ۴:۲۱ و نحمیا ۶:۹.

به نظر شما چه عوامل دیگری سبب می‌شوند که زبان ما، این روش مطرود را برای رسیدن به اهداف خود به‌کار ببرد؟

در مسیر انضباط فکری:

خـدا در باغ عدن حکومت بر زمین و موجودات آن، نه بر یکدیگر را به آدم و حوا سپرد (پیدایش ۲۸:۱). تهدید کردن و ایجاد ترس و نگرانی در کسـی، ریشه در سـلطه‌جویی و تحمیل خواسـته‌های خود بر دیگری دارد. تفـاوت بین ترغیب محبت‌آمیز و تهدید رُعب‌برانگیز را با سـنجش انگیزه‌های خود درک خواهم نمود.

تصمیم روز:

چون خدا حاکم بر همهٔ جنبه‌های زندگی من اسـت، لزومی ندارد که امروز با تهدیدِ دیگران آنان را وادار به انجام دادن خواست یا قبول عقاید خود کنم.

تهمت

پس هر نوع کینه و هر گونه مکر و ریا و حسد و هر قسم بدگویی را از خود برانید ... حال که چشیده‌اید خداوند مهربان است.
اول پطرس ۲:۱ و ۳

نام‌ها و روش‌های دیگر بروز این بیماری:

افترا، بهتان، بدگویی، بدنام کردن دیگران

آفت غیبت‌گویی و آفت تهمت زدن اگر چه به هم نزدیکند، اما تا حدی نیز با یکدیگر تفاوت دارند. غیبت در اکثر مواقع در زمینهٔ بیهوده‌گویی، سخن‌پراکنی و سخنان بی‌دقت و مهمل در زمان وقت‌گذرانی ابراز می‌شود. اما تهمت، به‌قصد بدنام کردن و لطمه زدن به آبرو، حیثیت، خوشنامی یا اعتبار شخص گفته می‌شود.

طبق کلام خدا ریشهٔ تهمت از قلبی گناه‌آلود، پر کینه، و پر شرارت است[1] و نشان‌دهندهٔ عدم رشد و بلوغ روحانی.[2] کتاب‌مقدس این رفتار گناه‌آلود را به‌وضوح تقبیح می‌کند: «ای برادران از یکدیگر بدگویی مکنید. هر که از برادر خود بد گوید و یا او را محکوم کند، در واقع از شریعت بد گفته و شریعت را محکوم کرده است. و هرگاه شریعت را محکوم کنی، دیگر نه مجری بلکه داورِ آن هستی! اما تنها یک قانونگذار و داور هست، همان که قادر است برهاند یا هلاک کند. پس تو کیستی که همسایهٔ خود را محکوم کنی!» (یعقوب ۴:۱۱-۱۲). در واقع تهمت زدن

---

۱. ن. ک. به لوقا ۶:۴۵؛ مزمور ۱۰۹:۲ و ۳، ۵۰:۱۶-۲۱؛ رومیان ۱:۲۸-۳۰؛ ۲ تیتوس ۳:۳

نه تنها شریعت عهدعتیق[۱] بلکه قانون محبت را که سرلوحهٔ پیام مسیح به پیروان خود است، زیر پا می‌گذارد.

تهمت و افترا نه تنها به شخصی که به او بهتان زده شده است زیان می‌رساند بلکه گوینده و شنوندهٔ تهمت را نیز آلوده می‌کند و به آنها آسیب می‌رساند. در مزمور ۱۵ داوود این سؤال را مطرح می‌کند که چه فردی شایستگی مشارکت با خدا و تجربهٔ حضور او را می‌تواند داشته باشد. در ادامهٔ مزمور متوجه می‌شویم که این امتیاز شامل حال کسانی می‌شود که نه از دیگران بدگویی می‌کنند و نه به تهمت و بهتان گوش فرا می‌دهند: «خداوندا، کیست که در خیمهٔ تو میهمان شود؟ و کیست که در کوه مقدست ساکن گردد؟ آن که در صداقت گام بردارد، و درستکار باشد، و از دل، راست بگوید. که به زبان خویش غیبت نکند، و به همسایه‌اش بدی روا مدارد، و ملامت را دربارهٔ نزدیکانش نپذیرد...» (مزمور ۱۵:۱-۳). محروم شدن از حضور خدا، بهای گزافی است برای گفتن و شنیدن تهمت دربارهٔ دیگران! هنگامی که ما با زبان خود به افرادی که خدا آنان را دوست دارد و با وجود قصوراتشان، قصد بازسازی و احیای روحانی آنان را دارد، لطمه می‌زنیم در حقیقت در جهت مخالف ارادهٔ خدا و اهداف او ایستاده‌ایم و خدا این را تحمل نخواهد کرد.[۲] در حقیقت بدگویی و تهمت، یکی از گناهان هفت‌گانه‌ای است که خدا از آنان بیزار است (امثال ۶:۱۶-۱۹).

تهمت به همراه خود سوءظن، شک، اغراق و گزافه‌گویی، غرور، عدم اعتماد، جدایی و اختلاف و بدتر از همه ترور شخصیت را به همراه می‌آورد. علاوه بر این همهٔ ما بدون شک به چشم خود دیده‌ایم که چگونه آفت تهمت، کانون‌های گرم خانواده، دوستان نزدیک، همکاری‌های مفید و حتی کلیساهای فعال را از هم پاشیده است. بهتان، زایندهٔ ترس، ناامنی، توطئه و خیانت، جدایی و حتی مرگ است[۳] چنانکه داوود در تجربهٔ خود شرح می‌دهد (مزمور ۳۱:۱۳). در غلاطیان ۵:۱۳-۱۵ نیز به ما هشدار

---

۱. لاویان ۱۹:۱۸؛ ۲. ن. ک. به مزمور ۱۰۱: ۵؛ ۳ امثال ۱۱:۹

داده شده است: «ای برادران شما به آزادی فرا خوانده شده‌اید، اما آزادی خود را فرصتی برای ارضای نفس مسازید، بلکه با محبت یکدیگر را خدمت کنید. زیرا تمام شریعت در یک حکم خلاصه می‌شود و آن اینکه "همسایه‌ات را همچون خویشتن محبت نما." ولی اگر به گزیدن و دریدن یکدیگر ادامه دهید، مواظب باشید که به‌دست یکدیگر از میان نروید».

آخرین باری که به کسی تهمت زدیم، کی بود؟ به احتمال زیاد به یاد نمی‌آوریم چون شاید بسیاری از ما آگاهانه و به‌عمد این کار را نمی‌کنیم. لااقل اکثر اوقات متوجه نیستیم که به کسی بهتان زده‌ایم چون کینه‌ها و بدگمانی‌ها و تلخی‌ها را آنقدر در دل خودمان مرور کرده‌ایم که خودمان هم براستی باور کرده‌ایم که قضیه همین است که من فکر می‌کنم؛ همینطور است که من حلاجی می‌کنم. به‌قول مولوی:

این چنین بهتان مَنِه بر اهل حق
کاین خیال توست، برگردان ورق

بار تهمت بسیار سنگین است، از این جهت باید مسأله را از جنبه‌های مختلف دید، و سریع در مورد رفتار، گفتار و انگیزه‌های طرف مقابل نتیجه‌گیری نکرد. به‌خصوص در مواردی که در رابطه‌ها مسائل حل‌نشده و تلخی‌ها نیز وجود داشته باشد، آسان‌تر می‌توان غیرمنصفانه رفتار کرد. شاید اخطار مولوی در این مورد هم بجا باشد:

طالب هر چیز ای یار رشید
جز همان چیزی که می‌جوید ندید

جوزف استوال، مدیر مدرسهٔ کتاب‌مقدس "مودی"[1] در شیکاگو، در کتاب بسیار مفیدی در مورد کنترل زبان[2] پنج تصور اشتباه را که سبب

1. Moody Bible Institute; 2 Joseph M Stowell The Weight Of Your Words

می‌شود ما این معضل را جدی نگیریم بر می‌شمرد. این پنج نکته در حقیقت عواملی هستند که ما به‌وسیلهٔ آن خود را تبرئه می‌کنیم. شناخت این بهانه‌ها به ما کمک می‌کند که بتوانیم این بیماری زبان را تشخیص دهیم و به فیض خدا آن را ریشه‌کن کنیم.

تهمت و افترا گناه زنانه است

اولین اشتباه در مورد تهمت، ربط دادن آن به موضوع جنسیت است. با خواندن چند روزنامه و شنیدن اخبار به‌زودی متوجه می‌شویم که این بیماری همه‌گیر است و زن و مرد نمی‌شناسد. دشمنان داوود، ارمیا، دانیال، استیفان، پولس و عیسی که به آنها چنین بی‌انصافانه تهمت زدند آیا همه زن بودند؟ ممکن است هم زنان و هم مردان برچسب‌های متفاوتی روی این گناه زبان بگذارند تا آن را بی‌آزار جلوه دهند، اما هیچ جنسیتی از این آفت زبان مصون نیست.

این تهمت نیست، این حقیقت است

یکی از مهم‌ترین توجیهات بهتان زدن به دیگری این است که آنچه می‌گوییم عین حقیقت است. اما برای ما پیروان مسیح "حقیقت" تنها معیار و ملاک درست صحبت کردن نیست! در حین گفتن حقیقت، ارزش‌های دیگر مانند رازداری، محبت، ترمیم روابط، بنای یکدیگر و احترام را نیز باید در نظر داشت. در رومیان ۱۹:۱۴ چنین ترغیب شده‌ایم: «پس بیایید آنچه را که موجب برقراری صلح و صفا و بنای یکدیگر می‌شود، دنبال کنیم». علاوه بر این، عموماً در مقابل کوتاهی‌های دیگران ما می‌توانیم یکی از این دو روش را انتخاب کنیم: اول برملا کردن و ننگین کردن نام آنان و دوم حفظ آبروی آنان![1] انتخاب صحیح‌تر در امثال ۱۲:۱۰ به ما گفته شده است: «نفرت، نزاع‌ها برمی‌انگیزد، اما محبت، خطاپوش است».

---

۱. ن. ک. به داستان رسوایی نوح و طرز برخورد پسرانش با او، در پیدایش ۱۸:۹-۲۹

فقط از این جهت می‌گویم که برای این موضوع دعا کنید

این بهانه، ردای روحانی دادن به تهمت و بدگویی است! تنها خدا می‌داند که چه بدنامی‌ها و بدگویی‌ها، در لفافهٔ "موضوع دعا" گفته شده است و باعث زایل شدن اعتبار و آبروی یک شخص در برابر دیگران شده است. در هیچ جای کتاب‌مقدس نمی‌بینیم که مردان و زنان خدا یا خود عیسای مسیح این روش را به‌کار برده باشند. اگر موضوعی نیاز به دعا دارد باید با الزامات شخصی و در دعای نهان، با جد و جهد در حضور خدا باشد (اول پطرس ۷:۵). دعا بهانهٔ خوبی برای افشا کردن راز دیگران یا تهمت زدن به آنان نیست!

علاوه بر دعا، راه‌های دیگر "روحانیزه" کردن تهمت و افترا وجود دارد. فردی بود که بدگویی دربارهٔ دیگران را با پیشوندهایی مثل "بیچاره" یا "طفلک" موجه می‌دانست: «بیچاره، خیلی خسیس است!» «طفلک، خیلی بدجنس است!». برخی دیگر با گفتن عبارت "خدا برکتش بدهد..."، قبل از هر اتهام، به گمان خود، مجوزی روحانی برای تهمت زدن دریافت می‌کنند: «خدا برکتش بدهد، ولی حق مرا خورد»؛ یا «خدا برکتش بدهد، اما نان به نرخ روز می‌خورد». حقیقت این است که این عبارات ذره‌ای از اثرات منفی تهمت کم نمی‌کند و به‌قول معروف تنها کلاه شرعی بر سر این آفت زشت زبان می‌گذارد.

میل شخصی برای عمیق‌تر شدن رابطه با شخص ثالث

برخی از ما به‌غلط بر این باوریم که دادن اطلاعات محرمانه و خصوصی در مورد دیگران به دوستان خود، منجر به صمیمیت و دوستی‌های عمیق‌تر می‌شود. هر چند که ممکن است این را به‌زبان نیاوریم، اما در افکار خود معتقدیم که دوستان صمیمی همه چیز را به هم می‌گویند؛ پس گفتن "حقایق" در مورد زندگی شخصی افراد به دوستان نزدیک و "رازنگه‌دار" مشکلی ندارد! در دنیای اطراف خود هم به‌راحتی می‌توان دید که اساس برخی از دوستی‌ها و صمیمیت‌ها، غیبت و تهمت در مورد یک دشمن مشترک است. اما آیا دوستی‌هایی که برای

استحکام خود به صحبت و بدگویی و متهم کردن دیگران نیاز دارند، صمیمیت واقعی هستند؟ کلام خدا می‌فرماید: «شخص منحرف تخم نزاع می‌پاشد، سخن‌چین بین دوستانِ نزدیک جدایی می‌افکند» (امثال ۲۸:۱۶). دوستی و مشارکتی که برای بقای خود، قربانی زشت ایجاد نفاق بین دیگر دوستان صمیمی را طلب می‌کند، آیا به‌واقع چیز پر ارزشی است؟

افرادی که من با آنها صحبت می‌کنم رازنگهدارند

چنانکه پیشتر اشاره شد، طبق کلام خدا ضوابط درست سخن گفتن بر ترکیبی از ارزش‌های مختلف و متعدد کلام خدا استوار است، نه تنها بر یک اصل! کلام خدا، این ملاک را مختصر و مفید به ما می‌گوید: «دهانتان به هیچ سخن بد گشوده نشود، بلکه گفتارتان به تمامی برای بنای دیگران به‌کار آید و نیازی را برآورده، شنوندگان را فیض رساند. روح قدوس خدا را که بدان برای روز رهایی مهر شده‌اید، غمگین مسازید. هرگونه تلخی، خشم، عصبانیت، فریاد، ناسزاگویی و هر نوع بدخواهی را از خود دور کنید. با یکدیگر مهربان و دلسوز باشید و همان‌گونه که خدا شما را در مسیح بخشیده است، شما نیز یکدیگر را ببخشایید» (افسسیان ۲۹:۴-۳۲).

تفکر در کلام خدا:

طبق اول پطرس ۷:۵ قبل از متهم کردن دیگران به گفتار یا رفتار خطا اولین عکس‌العمل ما چه باید باشد؟

متی ۱۵:۱۸-۲۰ را مطالعه کنید.

- طبق آیهٔ ۱۵ گناه نسبت به چه کسی انجام شده است؟
- به نظر شما قبل از متهم کردن دیگران به خطا، چگونه می‌توان تفاوت بین «گناه» و «اختلاف سلیقه» یا «گزینش روش متفاوت» را تشخیص داد؟
- در قدم اول مواجه شدن با برادر خطاکار چند نفر حضور دارند؟

- آیا در این مرحله نیاز به حضور میانجی، مشاور، شبان یا حتی صرفاً شخصی که دعا کند، هست؟
- بـه نظر شـما چـرا رعایت این موضـوع هم از طرف شـاکی و هم از طرف کسی که از او شکایت شده اهمیت دارد؟
- از عبارت «اگر سخنت را پذیرفت، برادرت را بازیافته‌ای» می‌توان به لااقل سه هدف این ملاقات پی برد: توبه و عذرخواهی (در صورت نیاز)، ترمیم روابط و ایجاد صلح.
- چه موقع باید دیگران را در مسأله دخیل کرد؟
- ایـن افراد چه کسـانی باید باشـند و چه نکاتی را بایـد رعایت کنند؟ (غلاطیان ۶:۱-۵)

در مسیر انضباط فکری:

به‌جای بدگمانی در مورد رفتار و انگیزه‌های دیگران که منجر به متهم کردن آنان می‌شـود، فکر خود را انضباط خواهم داد که در مورد هر آنچه راسـت اسـت، هر آنچه والاسـت، هر آنچه درست اسـت، هر آنچه پاک اسـت، هر آنچه دوست‌داشـتنی و هر آنچه ستودنی اسـت، بیندیشم. اگر چیزی عالی است و شایان ستایش، در آن تأمل کنم (فیلیپیان ۴:۸-۹).

تصمیم روز:

اتهـام زدن به دیگران از مشـغله‌های دائم شـیطان اسـت: «زیرا که آن مدعی برادران ما که شـبانه روز در پیشـگاه خدای ما بر آنها اتهام می‌زند به‌زیر افکنده شـده اسـت» (مکاشـفه ۱۲:۱۰). امروز تصمیم می‌گیرم که به‌هیچ وجه با او همکاری نکنم.

یا همیشه یا بیش از حد گرم است یا بیش از اندازه سرد؛ اگر کاری به او محول شود، از همان ابتدا، از مشکلات و موانع آن صحبت می‌کند، هر چند در نهایت آن را انجام دهد؛ یا از بی‌زنی گِله‌مند است یا از همسرش شکایت دارد؛ شوهرش یا همیشه آنقدر دیر از کار می‌آید که نصف شب شده است یا آنقدر زود می‌آید که به هیچ‌یک از کارهایش نرسیده؛ یا از این شِکْوه و شکایت دارد که در کلیسا هیچ خدمتی به او سپرده نمی‌شود یا از این می‌نالد که کارش آنقدر زیاد است که فرصت سرخاراندن ندارد؛ یا بیش از حد چاق شده است و یا صورتش از فرط لاغری رنگ و رو ندارد؛ همسرش یا برایش کادوهای زیبا نمی‌خرد یا آنقدر به‌خاطر تولد او ولخرجی کرده که باید از صد جای دیگر بزند تا به آخر ماه برساند؛ بچه‌هایش یا دوست‌باز هستند یا در لاک خودشان هستند؛ همیشه باید مطلبی را صدها بار به شوهرش گوشزد کند تا بالاخره (شاید کی؟) آن را انجام دهد و خلاصه بحران‌ها و سختی‌های زندگی همیشه اول از همه، درِ خانهٔ او را می‌زند. انوری شهر طنزآمیزی دارد که گویای همین طرز فکر است:

هر بلایی کز آسمان آید
گر چه بر دیگری قضا باشد
به زمین نارسیده می‌پرسد:
خانهٔ انوری کجا باشد؟

در آیهٔ امروز، می‌بینیم که کلام خدا ما را تشویق می‌کند که همهٔ کارهای خود را بدون غُرغُر و شکایت انجام دهیم، حتی مسئولیت‌های سنگین و سخت خود را! غرولند نکردن و به‌عکس، روحیهٔ شاد و شکرگزار داشتن از ویژگی‌های شخصیت یک ایماندار مسیحی است که او را از دیگران متمایز می‌کند. در رساله به فیلیپیان ۴:۴ و ۶ چنین می‌خوانیم: «همیشه در خداوند شاد باشید؛ باز هم می‌گویم: شاد باشید ... برای هیچ چیز نگران نباشید، بلکه در هر چیز با دعا و استغاثه، همراه با

شکرگزاری درخواست‌های خود را به خدا ابراز کنید». به‌عکس ناسپاسی و قدرناشناسی وجه مشخصهٔ مردمانی است که دور از خدا به‌سر می‌برند (دوم تیموتائوس ۳:۱و ۲).

نبیِ شاکی

وقتی که به موضوع شِکْوه و شکایت در کتاب‌مقدس نگاه می‌کنیم شاید بارزترین نمونهٔ آن داستان سفر چهل سالهٔ قوم اسرائیل در بیابان باشد که به‌راستی باید از نتیجهٔ آن درس عبرت گرفت (ن. ک. به اول قرنتیان ۱۰:۱۰– ۱۱). با این‌حال می‌بینیم که حتی برخی از مردان خدا هم از این بیماری زبان مصون نبودند. به‌عنوان مثال ایلیای نبی، پس از پیروزی عظیمی که خدا بر کوه کرمل به او داده بود و با وجود دیدن معجزهٔ حیرت‌انگیز خدا بر مذبح بَعَل، چه آسان تحت تأثیر یک چالش کوچک قرار می‌گیرد و لب به شکایت می‌گشاید که «ای خداوند بس است! جان مرا بگیر!...» و حتی بر سر خدا مِنّت می‌گذارد که «به جهت یهوه، خدای لشکرها، غیرت عظیمی دارم. زیرا که بنی اسرائیل عهد تو را ترک نموده، مذبح‌های تو را منهدم ساخته و انبیای تو را به شمشیر کشته‌اند و من به‌تنهایی باقی مانده‌ام و قصد هلاکت جان من نیز دارند» (ن. ک. به اول پادشاهان ۱:۱۹–۱۸). گفتار ایلیای نبی مملو از ناله و شکایت و ناسپاسی بود. اگر او واقعاً یهوه را خدای لشکرها می‌دانست، که قدرت و عظمت خود را بارها و بارها از طریق معجزات گوناگون بر ایلیا و در خدمت ایلیا آشکار کرده بود، پس آیا صحیح‌تر نبود که در این بحران، به‌جای شکْوه و شکایت و طلبیدن مرگ، منتظر عملکردِ لشکر آسمانی او باشد؟ آیا همان خدایی که به‌تازگی مذبح بَعَل را منهدم کرده و بسیاری از انبیای بعل در نتیجهٔ آن کشته شده بودند نمی‌توانست بار دیگر معجزه‌وار ایلیا را برهاند؟ غُرغُر و شکایت سبب شده بود که ایمان ایلیا نسبت به حقیقت کج شود و باورهای نادرست و هولناک، وضعیت را وخیم‌تر جلوه دهند و او نیکویی خدا را زیر سؤال برد. حقیقت آن بود که هنوز هفت‌هزار نبی در اسرائیل باقی بودند! (آیهٔ ۱۸)

اعتراض مسیحی‌وار

پـر واضح اسـت که همهٔ ما بـا موقعیت‌هـای دشـوار، نومیدکننده، و بـا اجحاف، یـأس و محرومیت روبرو می‌شـویم. آیـا کتاب‌مقدس تعلیم می‌دهد که در این موارد نباید لب گشود بلکه باید وانمود کرد که اوضاع بـر وفـق مراد اسـت؟ آیا اعتراض کردن به مشـکل و یا رفتار ناشایسـت، برای یک ایماندار خطا محسـوب می‌شود؟ به‌راستی برخورد درست یک مسـیحی در این مواقع چه می‌تواند باشـد؟ شاید پاسخ به پرسش‌های بالا را بتوان در نکات زیر خلاصه نمود:

۱) دعا

اولیـن و بهتریـن و امن‌ترین راه اعتراض، رفتن به حضور خداسـت؛ آن هـم به‌صـورت صادقانه و بی‌آلایش، نـه مانند نمونه‌ای کـه در بالا در مورد ایلیا دیدیم! در مزمور بارها و بارها شـاهد هستیم که چگونه داوود و دیگـر مزمورنویسـان، با توجه بـه محبت، وفاداری و قـدرت خدا، دل خـود را در حضور او می‌گشـایند و از او کمـک می‌جویند. به‌عنوان مثال در مزمـور ۱۴۲:۱-۲ داوود چنیـن می‌گویـد: «به آوای خـود نزد خداوند فریاد برمی‌آورم. به آوای خود از خداوند التماس می‌کنم. گلایهٔ خود را به حضور او می‌ریزم و تنگی‌های خود را نزد او بیان می‌کنم». در دعاست که ما می‌توانیم به‌راحتی مشکلات خود را به خدا بسپاریم و منتظر هدایت و راهنمایی او برای رفع آن باشیم و از او تسلی یابیم.

بسیاری از مواقع، هنگامی که همهٔ درها را به روی خود بسته می‌بینیم و از تلاش‌هـای بی‌نتیجهٔ خود کلافه شـده‌ایم، به این نتیجه می‌رسـیم که چاره‌ای جز دعا نداریم، در صورتی که دعا و طلبیدن روی خدا باید اولین مرجع توسل ما باشد.

۲) شکایت به شخص مسئول

اگـر به رفتار خود خـوب توجه کنیم متوجه خواهیم شـد که در اکثر مواقع وقتی از شـخص یـا وضعیتی کلافه‌کننده دلِ پُری داریم، شـکایت

خـود را نـزد کسـانی مطرح می‌کنیـم که موضـوع به‌طور مسـتقیم به آنها مربوط نمی‌شود یا لااقل در رفع مشکل کاری از دست آنان ساخته نیست. علت این کار این است که ما بیشتر از آنکه به دنبال چاره باشیم، به دنبال کسـانی هسـتیم که با ما همدردی و دلسـوزی کنند. اما خطری که در این کار نهفته است این است که این خود، سبب شکوه و گلایه و تلخی بیشتر شـده، اثر منفی نیز بر ذهنیت مخاطب می‌گذارد. اگر رفتار همسـر من مرا رنجـور کـرده چـه فایده که من آن را با آب و تاب بـرای مادر و خواهر و دوسـت خود بیان کنم جز اینکه باعث کدورت بیشـتر شده از مشکل من هم چیزی کاسته نشود!

دختران صلفحاد، در اعداد ۲۷، نمونهٔ مثبتی در این مورد هسـتند. این پنج خواهر اسرائیلی، پدر و مادر خود را از دست داده بودند و برادری هم نداشتند. بنابراین مِلک پدری ایشان، از آنجا که ورثهٔ مذکری نداشت قرار بود مصادره شـود. حال آنها می‌بایست شـکایت خود را به که می‌گفتند؟ در جامعه‌ای که برای زن و نقش او چندان اهمیتی قائل نبود، آیا طبیعی‌تر نمی‌بود که آنها با زنان هم محل خود بنشینند و نزد آنها دردِدل کنند و گله و شکایت سر دهند؟ و یا نزد یکی از مردان قبیله از وضعیت خود بنالند؟ یا حتی در بین خود غُرغُر و شکایت کنند؟ اما آنان با عزمی راسخ مشکل خود را مستقیماً نزد نظام رهبری بردند و در نتیجه، نه تنها به شکایت آنان درسـت رسیدگی شـد بلکه قانون ملکیت در میان بنی‌اسـرائیل با افزودن یک تبصره به نفع زنانی که در وضعیت مشابه آنها بودند تغییر پیدا کرد.

۳) شکایت سازنده و هدفمند

مدتی پیش که به این بلای زبان در زندگی خود واقف شـدم، متوجه شـدم که بسـیاری از نِق زدن‌هـا و غُرغُرهای من برایـم به‌صورت عادت درآمـده و خود نیز درسـت نمی‌دانم که از آنها چه هدفی دارم جز نشـان دادن عدم رضایت و ابراز تلخی! بنابراین تصمیم گرفتم از آن پس همیشه قبل از اینکه زبان به گِله و شکایت بگشایم و مسلسل‌وار ناله کنم، از خود بپرسـم: «چه چیز باعث خواهد شـد که دیگر از این وضعیت یا این رفتار

گِله‌مند و ناراضی نباشی»؟ پاسخ صادقانه به این سؤال از دو نظر مرا کمک می‌کند: اول اینکه به‌نوعی به خود متعهد می‌شوم که در صورت تغییر مثبت وضعیت، دیگر حق شکایت ندارم؛ دوم اینکه باعث می‌شد به شخصی که از او شکایتی دارم، راه‌حلی نیز برای رفع موضوع ارائه دهم.

بگذارید از یک موقعیت خانگی مثال بزنم. زمانی بود که فرزندان من مسئولیت جمع‌آوری ظروف و تمیز کردن آشپزخانه را به عهده داشتند، اما همیشه بعد از کارشان یا خودم با دلخوری و عصبانیت کارهای نیمه تمام آنها را جمع می‌کردم یا مرتب نِق می‌زدم که شما مسئولیت خود را درست انجام نمی‌دهند و فقط می‌خواهند به اصطلاح با ماست‌مالی و با سَمبَل‌کاری، سر و ته قضیه را به‌هم آورند. آنها هم ناراحت می‌شدند و در واکنش می‌گفتند که کوشش خود را کرده‌اند، غُرغُر من بی‌جهت است. بالاخره یک روز تصمیم گرفتم که شرح وظایف آنها را بر روی یک کاغذ بنویسم و آن را بر روی درِ یخچال بچسبانم: شستن دستشویی، جاروب کردن آشپزخانه، شستن و آبکشی کردن تکهٔ کنار دستشویی، عوض کردن حولهٔ ظرف‌خشک‌کنی، خالی کردن زباله‌ها و غیره. این کار کوچک سبب شد که هم آنها انتظارات مرا بدانند و هم من دیگر لازم نباشد در حین کار آنان مرتب به آشپزخانه، سرکشی کنم و شکایت کنم که کارشان را نادرست یا ناتمام انجام داده‌اند. کلام خدا در امثال ۱۵:۲۷ می‌گوید: «چکیدن پیوستهٔ آب در روز بارانی و زن ستیزه‌جو مشابه‌اند». این ضرب‌المثل در مورد زن و مرد غُرغُرو نیز کاملاً مصداق دارد!

۴) شکایت ملایم و فروتنانه و توأم با احترام

در امثال ۲۱:۱۶ می‌خوانیم: «زبان شیرین آموزش را رواج می‌دهد». زیرنویس فارسی در ترجمهٔ هزارهٔ نو، معنی این جمله را بیشتر باز می‌کند: «زبان شیرین قدرت مجاب‌کنندگی انسان را فزونی می‌بخشد». نرمی و ملایمت است که در نهایت سبب می‌شود شخص خطاکار در رفتار و روش خود تغییر جهت دهد. چنانکه شاعر می‌گوید:

به شیرین‌زبانی و لطف و خوشی
توانی که پیلی به مویی کِشی

تُندی، تحکم و شکایت تنها سبب می‌شود که طرف مقابل جبهه گیرد و بخواهد از خود دفاع کند. غُرغُرهای مکرر، چنانکه برخی از ما به تجربه دریافته‌ایم، سبب می‌شود که گوش طرف مقابل رفته رفته حساسیت خود را نسبت به آن لحن خاصِ پُر گلایه از دست بدهد.

۵) نیفتادن در دام گله‌مندی دیگران

شاید شما نیز در موقعیت‌هایی قرار گرفته‌اید که دوست یا خویشاوندی نزد شما از همسر و فرزندان و یا کارفرما یا شبان خود گِله و شکایت کرده است و شما نیز برای خالی نبودن عریضه یا ابراز همدردی با آنان و یا حتی برای آنکه نشان داده باشید وضع آنها به آن بدی که می‌اندیشند نیست، خود شروع به گِلایه از وضعیت خود کرده‌اید. این تَلِه‌ای است که یک مسیحی می‌بایست با جدیت مواظب آن باشد و از آن حذر کند. چرا که همدردی درست و سالم را به طریق‌های بسیار مفید دیگری می‌توان نشان داد که بر شخص تأثیر بسیار مثبت می‌گذارد؛ مانند تأیید محبت خود و دیگران نسبت به آنان، دعا و شفاعت برای آنها، یادآوری نیکویی و امانت خدا و وعده‌های او و کار خدا و تسلی او در زندگی خودتان هنگامی که در وضعیتی مشابه قرار داشته‌اید (دوم قرنتیان ۱:۳ و۴).

۶) عامل شکرگزاری

کلام خدا به ما فرمان می‌دهد که در هر وضعیتی شکرگزار باشیم (اول تسالونیکیان ۱۸:۵). اطاعت از این فرمان اختیاری و انتخابی نیست، چنانکه در ادامهٔ آیه می‌خوانیم: «زیرا این است خواست خدا برای شما در مسیح عیسی». در جایی می‌خواندم که خدا بیش از آنکه بخواهد موقعیت‌های بغرنج ما را تغییر دهد، مایل است خود ما را تغییر دهد. پس چه بسا همان چیزهایی که ما از آنها شکایت و گِله داریم، ابزاری

باشد در دست خدا برای همشکل کردن ما با مسیح (یعقوب ۲:۱ -۴). از این روست که باید به‌جای شِکْوه و شکایت، در هر امری از صمیم قلب شکرگزار بود. از این گذشته شکرگزاری باعث می‌شود که دید به‌جای معطوف شدن به مشکلات و بُن‌بست‌های زندگی، متوجهٔ دریچهٔ آرامش، امید، اطمینان به وعده‌های خدا و قدرت و نیکویی او معطوف گردد (ن. ک. به فیلیپیان ۴:۴-۷ و ۱۲-۱۳ و مزمور ۱۱۶:۱۱ و ۱۲).

مدتی پیش در غروب یک روز زیبای تابستانی فرصت بی‌نظیری برای راهپیمایی و گفت و شنود دوستانه با خانم آیریس[1] سیاح، بیوهٔ شهید ارسطو سیاح را داشتم. پس از به‌قتل رسیدن کشیش سیاح، خانوادهٔ ما به‌طور سَببی به‌هم پیوند خورده است از این‌رو در رفت و آمدهای فامیلی، بارها ایشان را دیده‌ام و رفتار مسیحایی او، محبت بی حد و مرز، فروتنی، سخاوت طبع و قناعت روحانی‌اش همیشه برای من نمونه بوده است. اما آن روز فرصت را مغتنم شمردم تا به برخی از رمز و رازهای زندگی موفق مسیحی او پی ببرم. زندگی او از کودکی با تنگدستی و فراز و نشیب‌های بسیاری همراه بوده است. در سن پنجاه و اندی همسرش در دفتر کار خود به‌طرز وحشیانه‌ای به‌قتل می‌رسد و او با دو پسر نوجوان تنها می‌ماند. حتی پس از آن، در طول سی سالی که از این ماجرا می‌گذرد، زندگی او توأم با بحران‌ها و سختی‌های زیادی بوده است. از او پرسیدم: «آیا هیچ وقت از خود پرسیده‌اید که چرا این اتفاقات باید بر سر من بیاید؟» بدون لحظه‌ای درنگ و دودلی پاسخ داد: «نه! هرگز!» و چنین ادامه داد: «عزیز، همیشه باید به یاد داشته باشی که باران خدا بر نیکان و بدان، یکسان می‌بارد! اتفاقات بد و هولناک بر سر مردم زیادی می‌آید، نه فقط بر سرِ من! افراد زیادی هستند که خیلی بیشتر از من درد و رنج دیده‌اند. من هرگز از خدا نمی‌پرسم "چرا؟" اما همیشه به‌یاد می‌آورم که خدا پس از مرگ ارسطو چقدر به ما لطف و نیکویی کرد. او باران برکت خودش را بر سر ما ریخت. من نمی‌توانم برای تو توصیف کنم

1. Iris

کـه خدا چقدر به من نیکویی کرد! هیـچ وقت فراموش نمی‌کنم که یکی از خویشـان مـا، چندین روز در کنار من ماند. آیـا این چیزی جز لطف و هدیهٔ خداست؟ ...»

در جـزوهٔ کوچکـی کـه چنـدی پیـش به‌دسـتم رسـید چنـد دعـای شـکرگزاری توجه مرا به خود جلب کرد که قسـمتی از آن را بازنویسـی می‌کنم: «خدا را شکر که تمام شب صدای خُرخُر شوهرم را می‌شنوم. این یعنی او زنده و سـالم در کنار من خوابیده اسـت؛ خدا را شکر که مالیات می‌پردازم. این یعنی شغل و درآمدی دارم؛ خدا را شکر که باید ریخت و پاش‌های بعد از میهمانی را جمع کنم. این یعنی در میان دوستانم بوده‌ام؛ خدا را شـکر که در پایان روز از خسـتگی می‌افتم. این یعنی توان سخت کار کردن را دارم؛ خدا را شکر که باید زمین را بشویم و پنجره‌ها را تمیز کنم. این یعنی خانه‌ای دارم؛ خدا را شـکر که سـر و صدای همسـایه‌ها را می‌شـنوم. این یعنی می‌توانم بشـنوم؛ خدا را شـکر که این همه شستنی و اطو کردنی دارم. این یعنی من لباسی برای پوشیدن دارم ...»[1]

تفکر در کلام خدا:

اعـداد فصـل ۱۳ و ۱۴ را مطالعه کنید. در مورد پرسـش‌های زیر نظر دهید:

- با توجه به کارها و معجزات خدا در بین قوم، (آیات ۳۱-۳۳ از باب ۱۳) غُرغُر و شکایت، چگونه دید ما را نسبت به خدا تغییر می‌دهد؟ همچنین نگاه کنید به ۳:۱۴.
- با توجه به باب ۱۴ شـکایت منجر به چه گناهان دیگر مخصوصاً چه گناهان زبان می‌شود؟
- در گِلِه‌گزاری چه چیزی جای ایمان را اشغال می‌کند؟ (۹:۱۴)

---

۱. "خدا را شکر می‌کنم"، گردآورنده و مترجم: زهره زاهدی، انتشارات جیحون.

در مسیر انضباط فکری:

فکر خود را تربیت خواهم کرد تا هر روز هنگام صبح و در شب پنج نعمت و برکت خاص را که خدا در آن روز به من داده است به‌یاد بیاورم و برای آن خدا را شکر کنم. این کار را آنقدر ادامه دهید تا برایتان به‌صورت عادت درآید. این برکات ممکن است جزئی و پیش و پا افتاده به نظر رسند و یا ممکن است مهم و حیاتی باشند. برخی از برکات امروز من که خدا را برای آنها شکر کرده‌ام اینهاست: توانستم صبح زود بیدار شوم. در محل کارم جای پارکینگ مناسبی پیدا کردم. یکی از دوستانم که مدت‌ها از او بی‌خبر بودم با من تماس گرفت. دکتر معالج من در کار خود بسیار مجرب است. همسرم هنوز مرا دوست دارد!

تصمیم روز:

امروز در هر چه که عموماً فریاد ناله و شکایت مرا بلند می‌کند، به خود یادآوری می‌کنم که "چون خدا را دوست می‌دارم و بر طبق ارادهٔ او فرا خوانده شده‌ام، همهٔ چیزها با هم برای خیریت من درکار است" (رومیان ۲۸:۸)؛ پس دیگر برای غُرغُر و شکایت مجالی باقی نمی‌ماند!

فحش و دشنام

بدی را با بدی و دشنام را با دشنام پاسخ مگویید، بلکه در مقابل، برکت بطلبید، زیرا برای همین فراخوانده شده‌اید تا وارث برکت شوید.
اول پطرس ۹:۳

نام‌ها و روش‌های دیگر بروز این بیماری:

بدزبانی، تعرض زبانی به ناموس و عصمت دیگران، به‌کار بردن الفاظ و عبارات مبتذل و زشت در مکالمات روزمره

دشنام دادن یکی دیگر از بیماری‌های زبان است که بسیار مُخرب و مُهلک می‌باشد. برخی از نشانه‌های آن عبارتند از: استفاده از الفاظ مبتذل، کریه و اهانت‌آمیز به‌منظور تحقیر کردن، شرمسار کردن، تنبیه کردن، نشان دادن انزجار و نفرت، و انتقام گرفتن از دیگران، نشان دادن شدت احساسات، و یا حتی در بعضی از موارد جهت شوخی و نشان دادن صمیمیت! بسیاری از روابط و دوستی‌ها به‌طور ترمیم‌ناپذیر، توسط این بیماری زبان از هم گسیخته و پاره شده‌اند و حتی فرصت شناخت محبت خدا و دریافت نجات، در نتیجهٔ آن، از برخی سلب شده است.

متأسفانه این بیماری زبان نه تنها به‌صورت ننگین و ناموسی آن، بلکه حتی به‌صورت به‌ظاهر خفیف‌ترِ آن، چنان در محیط اجتماع و خانواده رسوخ کرده که دیگر عیب چندانی از به‌کار بردن این واژه‌های زشت، کریه و نفرین‌زا نمی‌بینیم و حتی برخی از آنها را مانند نُقل و نبات در برخی از گفت و شنودهای روزانه به‌کار می‌بریم. به‌عنوان مثال به‌معنی نهفته در بعضی از این عبارات روزمره توجه کنید: "پدر سوخته"، "گم شو"، "خفه شو"، "فلان فلان شده"، "بی‌شعور"، "کثافت"، "غلط

کرده، ...". یا به عبارات زیر توجه کنید که جز نفرین، نامی دیگر بر آنان نمی‌توان نهاد: "ذلیل شده"، "به جهنم"، "مرده شور برده"، "خیر نبینی"، "خفه خون بگیر"، "خاک بر سر"، "حرامت شود"، "خبر مرگش را بیاورند".

یعقوب، برادر خداوند عیسی، در رسالهٔ خود خطاب به ایمانداران مسیحی چنین می‌نویسد: «با زبان خود خداوند و پدر را متبارک می‌خوانیم و با همان زبان انسان‌هایی را که به شباهت خدا آفریده شده‌اند، لعنت می‌کنیم. از یک دهان هم ستایش بیرون می‌آید، هم نفرین! ای برادران من، شایسته نیست چنین باشد. آیا می‌شود از چشمه‌ای هم آب شیرین روان باشد هم آب شور؟» (یعقوب ۳:۹-۱۱). این نگرش و این پرسش که پاسخ منفی آن بسیار بدیهی می‌باشد، بازتاب تعلیم خود عیسای مسیح در انجیل لوقا ۶:۴۵ می‌باشد که «شخص نیک از خزانهٔ نیکوی دل خود نیکویی بر می‌آورد و شخص بد از خزانهٔ بدِ دل خود، بدی. زیرا زبان از آنچه دل از آن لبریز است سخن می‌گوید». پس واضح است که عیسای مسیح از پیروان راستین خود، که پیام نجات‌بخش انجیل قلوب آنها را عوض کرده است، انتظار دارد که زبانشان گویای این تغییر و تحول باشد. خلاف آن، نشانهٔ ریاکاری در ایمان، عدم راه رفتن با روح‌القدس، و فقدان تسلیم به کارِ دگرگون‌کنندهٔ او در زندگی روزمرهٔ آنان است.[۱]

استاد قراچه داغی شاعر معاصر مسیحی، در شعر زیبایی به نام "دل و زبان"، این ارتباط را به شیرینی و فصاحت بیان می‌کنند.

متاع نیک و بد در دل نهان است
که دل را صادراتش بر زبان است
هر آن چیزی که از دل گشت وارد
زبان مشغولِ تقسیم هم‌آن است
زبان، گر تلخ گوید یا که شیرین
شِکَر یا زَهر، از دل ارمغان است

---

۱. ن. ک. به کولسیان ۳:۷ و ۸؛ غلاطیان ۵:۲۲ و۲۳؛ افسسیان ۴:۳۱؛ امثال ۸:۱۳

حال باید پرسش یعقوب را طور دیگری مطرح کرد که آیا امکان دارد واردات قلبیِ شخصی که تمامی دل خود را مَسکن روح‌القدس ساخته است، کلمات قبیح و دشنام‌های گفته شده باشد؟ پولس در رسالهٔ خود به افسسیان پاسخ این پرسش را به‌طور واضح می‌دهد: «گفتار زشت و بیهوده‌گویی و سخنان مبتذل نیز به هیچ روی زیبنده نیست» (افسسیان ۵: ۴). از این گذشته طبق کلام خدا واضح است، کسی که مایل است با آن پادشاه آسمانی دوستی و صمیمیت نزدیک برقرار کند، باید مسیر پاکی دل و در نتیجه لطافت زبان را بسیار جدی تلقی کند (امثال ۱۱:۲۲).

برکت به عوض دشنام؟

یک ضرب‌المثل فارسی می‌گوید: «دشنام مثل پول نارواج است؛ به هر کس دهی، به خودت پس می‌دهد!» مَثَل دیگری چنین می‌گوید: «چو دشنام گویی، دعا نشنوی». هر چند از یک طرف قضیه این گفتارهای حکیمانه، هشدارهای بسیار آموزنده‌ای دارند، اما از سوی دیگر، فرمان مسیح به پیروان خود خلاف آن است: «برای هر که نفرینتان کند برکت بطلبید، و هر کس را که آزارتان دهد دعای خیر کنید» (لوقا ۲۸:۶). در آیهٔ امروز هم پطرس رسول همین تعلیم را به مخاطبین خود می‌دهد. مجدداً در رومیان ۱۴:۱۲ پولس نیز در رسالهٔ تعلیمی خود همین فرمان را به مسیحیان روم می‌دهد. تکرار این مطلب، در لااقل سه جای مختلف عهدجدید، به اهمیت و جدیت این امر اشاره دارد.[۱] اما بارها از خود پرسیده‌ام: چرا طلبیدن برکت؟ آیا مقابله به‌مثل نکردن، به‌حد کافی و لازم، محبت را نشان نمی‌دهد؟ آیا می‌توان در مقابل برخی از این ناسزاهای قبیح و الفاظ زشت نه تنها ساکت ماند، بلکه لزوماً آرزوی خیر و برکت نیز برای دشنام‌دهندگان کرد؟ حتی در کتاب امثال ۱۶:۱۲ هم، تنها ناشنیده گرفتن بی‌حرمتی، خودْ نکتهٔ بسیار مثبت شخصیت انگاشته می‌شود: «نادان در دَم خشمش را بروز می‌دهد اما خردمند اهانت را ناشنیده می‌گیرد».

---

۱. همچنین ن. ک. به اول قرنتیان ۱۲:۴؛ اول تسالونیکیان ۱۵:۵؛ متی ۴۴:۵

در جستجوی پاسخ به این پرسش‌ها، دو نکته توجه مرا به خود جلب کرد. اول اینکه این تعلیم و روش خود خداوند عیسای مسیح در زندگی خود، و حتی تا پای صلیب بود.[1] دوم، توجه کردم که مخاطبین پطرس، خودْ مسیحیانی بودند که به‌خاطر ایمان خود شدیداً مورد اذیت و آزار و جفا قرار می‌گرفتند. برخی از آنان غلامانی بودند که زیر دست اربابان کج‌خُلق خود، مورد هر گونه اهانت و بی‌حرمتی قرار می‌گرفتند. پس مسیح و پیروان او هنگامی که به‌قول ما ایرانی‌ها، نفسشان از جای گرم بلند می‌شد، یک نظریهٔ ایده‌آل، اما غیر عملی برای بقیه ارائه نمی‌دادند. آنها در مواجهه با دشنام و ناسزا، آن هم به بدترین شکل، روش برکت را روش برتر می‌دانستند. اما دلیل آن در ادامهٔ آیهٔ روز بیان شده است که: «زیرا برای همین فراخوانده شده‌اید تا وارث برکت شوید». خدا در مسیح ما را وارث گنج عظیم و بی‌انتهایی کرده که "برکت" نام دارد. خاصیت این میراث در این است که هر چه از آن بیشتر ببخشی، مقدار آن زیادتر می‌شود و به خودت بیشتر می‌رسد!

داوود نبی، درک بسیار خوبی از این قاعدهٔ روحانی داشت. هنگامی که او، نه در بطن پیروزی، بلکه در حالت خستگی، شکست و آسیب‌پذیری، با دشنام شدید شِمْعی روبرو شد به‌طوریکه نه تنها به او سنگ می‌پراند، بلکه با الفاظی مترادف با «گم شو، قاتل خونریز»، «مرد شیطان‌صفت» به او فحش می‌داد، پاسخ داوود به اطرافیانش که به آسانی می‌توانستند مقابله به‌مثل کنند چه بود؟ «او را بگذارید که دشنام دهد ... شاید خدا بر مصیبت من نگاه کند و خداوند به‌عوض دشنامی که او به من می‌دهد، به من جزای نیکو دهد» (ن. ک. به دوم سموئیل ۱۶:۵-۱۴).

نتیجهٔ معاوضهٔ برکت با ناسزا

برکت طلبیدن در ازای دشنام و ناسزا، آن هم نه به‌صورت طوطی‌وار، زبانی و ظاهری، بلکه آن برکت طلبیدن خالص و بی‌خدشه‌ای که نسبت

---

۱. ن. ک. به متی ۵:۴۴-۴۸؛ اول پطرس ۲:۲۱-۲۳؛ لوقا ۲۳:۳۴

بـه کسـانی که به مـا بدترین توهین‌ها را کرده‌اند و زشـت‌ترین دشـنام‌ها را داده‌اند، در خصوصی‌تریـن دعاهایمان، در خلوت‌ترین راز و نیازهای روحانی‌مان و در پنهان‌ترین محل تفکرمان تبلور می‌کند؛ همیشـه نجات، فراوانی، سلامتی و پیشرفت و موفقیت را برای دشنام‌دهندگان می‌طلبد و مصرانه منتظر دیدن پاسخ دعای خود می‌باشد.

انجام دادن این کار نشان می‌دهد اولاً که پیام انقلابی مسیح تا چه حد در زندگی روحانی ما ریشه‌دار و اثرگذار بوده و چگونه مانند پدر آسمانی خود که با ناسپاسـان و بدکاران مهربان اسـت، عمل می‌کنیم (لوقا ۶:۳۵-۲۶). در ثانی، بر حسـب معادلات روحانی، این طرز رفتار، باعث برکت خود ما نیز می‌گردد؛ و در نتیجهٔ آن اسـت که لطف و بخشـش خدا شامل حال ما شـده، مهم‌تر از همه دعاهای ما شـنیده می‌شـود (لوقا ۶:۳۷-۳۸؛ اول پطرس ۳:۱۲).

عالی‌تـر از همـه، طلبیدن چنین برکت اسـت که امید نجـات را برای افرادی که از آن بی‌بهره‌اند، امکان‌پذیر می‌سـازد[1] و آنان را متوجهٔ ژرفای نیکی، رحمت و لطف خدا، به کسانی که مستحق آن نیستند، می‌کند (متی ۵:۴۴-۴۸).

تفکر در کلام خدا:

افسسیان ۵:۱-۱۰ را مطالعه کنید.

در این قسـمت لااقل ۷ انگیزه برای پاک نگاه داشـتن زبان از بی‌عفتی و ابتذال ارائه داده شـده اسـت. آنها را برشمرید و در موردشان تبادل نظر کنید.

دوم تیموتائوس ۲:۲۰ و۲۱ را مطالعه کنید.

از دیدِ خدا، خدمت ما برای او و نحوهٔ به‌کارگیری ما جهت اهداف او چه ربطی به زبان پاک ما دارد؟

---

۱. اول پطرس ۲:۱۲؛ رومیان ۲:۴

در مسیر انضباط فکری:

از خود سؤال کنید: چه واژه‌های زشتی را هنگام شدت عصبانیت و انزجار به‌طور عادت به زبان می‌آورم؟ آنها را در برگه‌ای یادداشت کنید و در دعا به حضور خدا اعتراف کنید. هر بار که چه به‌صورت عادت و چه در بطن خشم، خود را در وسوسهٔ تکرار آن می‌بینید، از خود بپرسید، اگر عیسی به جای من می‌بود این الفاظ را به‌کار می‌برد؟ یا اگر او به‌صورت جسم در اینجا نشسته بود، باز هم من این عبارات را به‌کار می‌بردم؟

تصمیم روز:

خدا مرا برای این فراخوانده است که وارث برکت شوم پس امروز با گشاده‌دستی، دیگران را به‌خصوص کسانی که مرا آزار می‌دهند در این میراث سهیم می‌گردانم. مغلوب بدی نخواهم شد، بلکه بدی را با نیکویی مغلوب خواهم ساخت (رومیان ۲۱:۱۲).

موذی‌گری

انسان خوب خشنودی خدا را به دست می‌آورد، اما دسیسه‌گر را خداوند محکوم می‌کند.

امثال ۱۲:۲

نام‌ها و روش‌های دیگر بروز این بیماری:

اعمال نفوذ کردن بر دیگری، سفسطه و مغلطه کردن، اغوا و چرب‌زبانی

سخن زیرکان همه رمز است
هر که غمر[1] است کار او غمز است
سنایی

در یک جمع دوستانه دختر جوانی که فقط چند ماه از ازدواجش گذشته بود برای دوستانش چنین تعریف می‌کرد: «بچه‌ها! شوهرداری را باید از من یاد بگیرید! شوهرم در چنگ من است! می‌توانم به‌جرأت بگویم که تقریباً هیچ کاری نیست که نتوانم او را مجبور به انجامش کنم.» دوستانش با تعجب مایل بودند که رمز و راز موفقیت او را بدانند و خود او هم بیشتر از آنان تمایل داشت که کنجکاوی آنها را ارضا کند. پس اینطور ادامه داد: «خوب، مثلاً فرض کنید که یک انگشتر طلا چشمم را گرفته باشد. اولش چند روز خودم را برایش لوس می‌کنم و با ناز و عشوه، آهسته آهسته، اشاره به موضوع می‌کنم. اگر به‌روی خودش

---

۱. فرد نادان و بی‌تجربه

نیاورد، سرکوفت شوهر این و آن را به او می‌زنم و می‌گویم، "شوهر فلانی دارد همسرش را به مالزی می‌برد برای چند روز استراحت" یا، "نامزد فلانی سرویس طلای تخت جمشیدی برای او خریده، آن هم بدون هیچ مناسبتی". اگر باز هم متوجه نشد، شروع می‌کنم به گفتن چیزهایی از این قبیل: "اگر مرا دوست داشتی"، "اگر من برات مهم بودم" یا، "به‌همین زودی برات کهنه شدم؟" معمولاً به اینجا که رسیدیم، خودش می‌داند که باید هر چه زودتر اقدامی کند. اما اگر احیاناً باز هم به‌روی خودش نیاورد، آن وقت است که شروع به تحریم او می‌کنم و قهر و ناز، و کمی گریه و دیر آشتی کردن، همیشه برگ برندهٔ این بازی است!»

وقتی دخترم این جریان را برایم تعریف کرد، پیش خود فکر کردم این ازدواج دوام زیادی نخواهد داشت و اگر هم ماندگار باشد یک رابطهٔ سالم و صمیمی نخواهد بود. آیا تحت سلطه و در چنگال خود داشتن کسی، تعریف یک رابطهٔ محبت‌آمیز و پرمعنی و پر تفاهم است، یا احترام و درک دو طرفه و اجازه دادن به اینکه طرف مقابل با آزادی و بدون ترس نظرات و حتی مخالفت‌های خود را ابراز کند و تعهدات خود را انجام دهد؟

نمونهٔ بالا فقط یک نوع زیرکی و موذی‌گری است. این بیماری زبان از بسیاری دیگر از آفت‌های زبان مانند فریب، تهمت، عصبانیت، قهر و حتی تهدید به آسیب رساندن بدنی به خود نیز، برای رسیدن به اهداف خود استفاده می‌کند. در تشریح علل دچار شدن به این بیماری زبان، مفهوم و روش‌های بروز آن را بیشتر بررسی خواهیم کرد و دیدگاه کتاب‌مقدس در رابطه با آن را نیز مطالعه خواهیم کرد:

سلطه‌جویی

نخستین عامل دچار شدن به این بیماری زبان، میل آگاه و یا ناآگاه برای اِعمال نفوذ بر دیگران و آنها را در حیطهٔ کنترل خود نگاه داشتن است. برای کنترل همسر و یا فرزندان خود زیرکانه روش‌هایی را ابداع

می‌کنیم؛ یکی از دوستان عزیز من که متوجه شروع این بیماری زبان در خود شده بود، تجربهٔ خود را چنین بازگو می‌کرد: «پسر من تصمیم داشت با فردی که با او در دانشگاه آشنا شده بود ازدواج کند. من این دختر را نمی‌شناختم و ترس تمام وجودم را برداشته بود که این دختر کیست که در خانوادهٔ ما وارد می‌شود؟ می‌ترسیدم که کنترل زندگی پسرم از دست من خارج شود. پس شروع به جبهه‌گیری کردم و با طعنه و گلایه، احساس تقصیر در پسرم ایجاد می‌کردم که وانمود کنم به نظر من اهمیت نمی‌دهد. همینطور با زیرکی و هزار و یک دسیسه‌کاری و جوّ سازی شوهرم را تحریک می‌کردم که به طرفداری از من با این وصلت مخالفت کند. تا زمانی که متوجهٔ خودخواهی خود شدم و اینکه پسرم ملک شخصی من نیست که برایش تصمیم بگیرم. من باید او را به خدا بسپارم و انتخاب‌های زندگیش مربوط به خود اوست».

نه تنها در خانه و خانواده بلکه در محل کار و در روابط و حتی در کلیسا خطر سلطه‌جویی و کنترل و اِعمال نفوذ بر دیگران ما را تهدید می‌کند. با کسی مخالفت می‌کنیم، صرفاً برای اینکه نشان دهیم رئیس کیست. انعطاف‌پذیری خود را به‌بهای شکستن روابط قربانی می‌کنیم، تا غرور ما خدشه‌دار نشود. به دیگران امر و نهی می‌کنیم تا مقام خود را نشان دهیم و آن را با چنگ و دندان حفظ کنیم. اما حوله بر کمر بستن عیسی و شستن پاهای شاگردان دیدگاه بسیار متفاوتی از مقام و احترام را به ما نشان می‌دهد. احترامی که با اِعمال نفوذ و سروری بر کسی به‌دست نمی‌آید، بلکه با ایثار و فروتنی به‌دست می‌آید. پولس رسول در مورد عیسای مسیح چنین می‌گوید: «او که همذات با خدا بود، از برابری با خدا به نفع خود بهره نجست، بلکه خود را خالی کرد و ذات غلام پذیرفته به شباهت آدمیان درآمد. و چون در سیمای بشری یافت شد خود را خوار ساخت و تا به مرگ، حتی مرگ بر صلیب مطیع گردید» (فیلیپیان ۲:۶-۸). نمونه و سرمشق بودن در خدمت فروتنانه، در مقابل کسانی که به‌نوعی به ما سپرده شده‌اند، کارایی و نفوذ بیشتری دارد تا سروری و سلطه‌جویی بر آنان (ن. ک. به اول پطرس ۵:۳).

رسیدن به اهداف شخصی

هر چند این عامل به موضوع قبل ارتباط بسیار نزدیک دارد اما خود به تنهایی علت بزرگی برای آلت دست قرار دادن دیگران و سوءاستفادهٔ زیرکانه و با تزویر از آنان است. این سوءاستفاده ممکن است برای ارضای جاه‌طلبی و اهداف و رویاها، حتی رویاهای روحانی شخص باشد و یا کسب مادیات و نیز ارضای هوس‌ها و شهوات. به هر صورت، برای استفاده از مردم در جهت رسیدن به اهداف خود، حرف آنها را تحریف می‌کنیم، حرف در دهان آنها می‌گذاریم و طوری موضوعات را می‌چرخانیم که گاهی خودشان هم متوجه نمی‌شوند که چه بر سرشان آمده تا وقتی که کار از کار گذشته باشد.

در کتاب‌مقدس نمونه‌های مختلفی از این نوع زبان‌بازی و زرنگی را مشاهده می‌کنیم. واقعهٔ شمشون و دلیله در کتاب داوران فصل شانزدهم نمونهٔ بارز توطئهٔ موذی‌گرانهٔ دلیله و سوءاستفادهٔ او از عشق شمشون برای رسیدن به پاداش مالی است که بی‌شباهت به داستان نقل شده در ابتدای این مقاله نیست. چنانکه در این روایت مشاهده می‌کنیم موذی‌گری و اِعمال نفوذ باعث شکستن روابط می‌شود حتی گاهی به‌بهای از دست رفتن جان فردی منجر می‌گردد! در عهدجدید ماجرای قتل یحیای تعمیددهنده به‌دست هیرودیس، با نقشهٔ موذیانهٔ هیرودیا حاکی از همین حقیقت است.[1] کلام خدا در مورد این‌گونه زیرکی‌های پر توطئه چنین می‌گوید: «آن که چشمک می‌زند، نقشه‌های منحرف در سر دارد، آن که لب وَر می‌چیند، شرارت را به انجام می‌رساند» (امثال ۱۶:۳۰). فردوسی نیز به قربانیان احتمالی این آفت زبان چنین هشدار می‌دهد:

به گفتارِ شیرینِ بیگانه مرد
به‌ویژه به هنگامِ ننگ و نبرد
پژوهش نمای و بترس از کمین
سخن هر چه باشد به ژرفی ببین

---

۱. ن. ک. به مرقس ۶:۱۷-۲۹

نمونهٔ دیگر همسر فوطیفار است که چگونه با چرب‌زبانی و اغوا به‌دنبال ارضای هوس و شهوت خود بود (پیدایش ۳۹). خطری که هم زبانِ زنان و هم زبانِ مردان را تهدید می‌کند. از این روست که کتاب‌مقدس، مکرراً با آیاتی نظیر امثال ۳:۵ در این مورد به ما هشدار می‌دهد: «زیرا از زبانِ زن زناکار عسل می‌چکد، و زبان او از روغن چرب‌تر است». زنی به دوست صمیمی شوهرش می‌گوید: «کاش شوهر من هم مثل شما بگو بخند و مردم‌دار بود» یا مردی به منشی خود می‌گوید: «زن من باید لباس پوشیدن و سلیقه را از شما یاد بگیرد»؛ تعریف‌هایی که در نگاه اول ممکن است بسیار بی‌خطر و معصومانه جلوه کند، اما بنا به شرایط طرف مقابل و ضعف‌ها و گرایش‌های او، تبدیل به مسئلهٔ بغرنج و دردناکی می‌شود که خانواده‌های بسیاری در نتیجهٔ آن متلاشی شده‌اند.

برای رسیدن به اهداف روحانی نیز باید از روش‌های روحانی استفاده کرد نه روش تحمیل، فشار و در منگنه و مخمصه گذاشتن دیگران! دوست داریم بچه‌های ما با کلام خدا آشنا شوند، اما به جای وقت گذاشتن وعلاقمند کردن آنها به مطالعهٔ کتاب‌مقدس، روزهای یکشنبه با ایجاد ترس از تنبیه خدا (و گاه تنبیه خودمان) آنها را به کانون شادی می‌فرستیم. واعظی با مشکل مالی مواجه است و با ایجاد ترس از غضب خدا، کلیسا را مجبور می‌کند که نه با رغبت و از روی محبتِ توأم با قربانی، بلکه از روی ترس و اجبار هدیه دهند.

مردی را می‌شناختم که عاشق دختری بود و مایل بود با او ازدواج کند اما این دختر او را مرد ایده‌آل خود نمی‌دانست. این مرد پس از کوشش‌های بسیار برای به‌دست آوردن دل این دختر، شروع به فشارهای روحانی کرد. یک روز ادعا می‌کرد که خدا او را به‌طور خاص هدایت کرده که همسر این دختر شود. روز دیگر آیاتی را برای او می‌نوشت که عواقب نااطاعتی از خدا را به وی هشدار می‌داد. حتی وقتی این دختر با فرد دیگری نامزد کرده بود و او نمی‌دانست، باز هم او را تحت فشار می‌گذاشت که خدا به او گفته است که وی تا سال دیگر همسر او خواهد بود! این همه در حالی بود که این دختر جوان خود هیچ‌گونه هدایتی در

این مورد نداشت و در آخر هم با نامزد خود ازدواج کرد.

عیسای مسیح خود هرگز از زیرکی و زرنگی برای شکل دادن شاگردان، یا جهت دادن به آنها برای انجام دادن اهداف خود سود نجست. هر چند که او روش نیکوی زندگی را تعلیم می‌داد، اما اختیار انتخاب آزادانه را به خود مردم وا می‌گذاشت؛ حتی زمانی که این انتخاب باعث ضرر و خسارت به آنها می‌شد. شایسته است که نمونهٔ او الگوی زبان ما باشد.

پنهان‌کاری

در برخی دیگر از اوقات برای سرپوش گذاشتن روی اشتباهات یا قصورات خود، یا تنها برای پنهان کردن یک واقعیت، خود را دچار این بلای زبان می‌سازیم. زیرکانه سفسطه و مغلطه می‌کنیم، موضوع را می‌پیچانیم، حرف دیگری را تحریف می‌کنیم تا نیت‌ها و هدف‌های نامطلوب خودمان آشکار نشود و یا برای کسب نوعی منفعت، موضوع مهمی را پنهان نگاه داریم.

کلام خدا در امثال ۲۶:۲۴ چه زیبا می‌گوید: «پاسخ سرراست، بوسه است بر لب‌ها». در همین چیزهاست که رفتار یک مسیحی از رفتارهای مرسوم در دنیا متمایز می‌شود. در اول یوحنا ۱:۵-۶ می‌خوانیم که: «خدا نور است و هیچ تاریکی در او نیست. اگر بگوییم با او رفاقت داریم، حال آنکه در تاریکی گام می‌زنیم، دروغ گفته‌ایم و به راستی عمل نکرده‌ایم». بی‌شک بودن و ماندن در "نور"، ما را از تاریکی پنهان‌کاری و عدم صداقت دور نگاه خواهد داشت.

آیهٔ امروز به ما یادآوری می‌کند که التفات و توجه و مرحمت خدا در نتیجهٔ نیکوکاری و اطاعت از او به‌دست می‌آید نه با دسیسه‌سازی و زبان موذیانه. باشد که زبان ما بازتاب اعتماد ما به او، رضایت و خرسندی ما از ارادهٔ او و اطمینان ما به وعده‌ها و نقشه‌های نیکوی او گردد.

تفکر در کلام خدا:

طبق لوقا ۲۰:۲۰ -۲۳ چه عاملی این جاسوسان را که گماشتهٔ علمای دین یهود بودند بر آن داشت که پرسش زیرکانهٔ خود را از عیسی بپرسند؟

در زندگی روزانه به چه مواردی نظیر مورد بالا برخورد می‌کنیم که با دسیسه‌کاری بخواهیم کسی را به دام بیندازیم؟

با مطالعهٔ زندگی یعقوب و عیسو و نیز پیدایش ۱:۲۷-۱۷، پیشنهاد موذیانهٔ رفقه چه عواقبی برای پسران او داشت؟

آیات زیر را مطالعه کنید:

- آن که بدی در سر می‌پروراند، دسیسه‌گر شناخته خواهد شد (امثال ۸:۲۴).
- خشونتکاران همقطار خود را اغوا می‌کنند، و او را به راهی که نیکو نیست، می‌کشانند (امثال ۲۹:۱۶).
- همهٔ روز سخنان مرا تحریف می‌کنند و همهٔ تدبیرهایشان برای آزار من است. دسیسه می‌کنند، در کمین می‌نشینند و گام‌هایم را می‌پایند (مزمور ۵:۵۶ و ۶).

کتاب‌مقدس ریشه‌های این بیماری زبان را در چه می‌داند؟

در مسیر انضباط فکری:

زیرکی و زرنگی در دامان فریب و ریا و خودبینی پرورده می‌شود. امروز قبل از باز کردن دهانم، انگیزه‌های خود را خواهم آزمود تا نیت‌های ناپاک من سبب اِعمال نفوذ بر دیگری نگردد.

تصمیم روز:

از آنجایی که لطف خداست که مرا بزرگ می‌سازد پس برای حصول به هدف‌های خود به او اعتماد خواهم کرد نه به زیرکی و موذی‌گری.

روز هجدهم

چاپلوسی

بسیاری جویای نظر لطف حاکمند، اما خداوند است که آدمیان را دادرسی می‌کند.

امثال ۲۹:۲۶

نام‌ها و روش‌های دیگر بروز این بیماری:

چرب‌زبانی، تملق‌گویی و خودشیرینی

دوستی معتقد بود که با کمی هندوانه زیر بغل کسی گذاشتن، هر کاری را می‌توان پیش برد. من با این دوست کاملاً موافقم چون کمتر آفت زبان است که به اندازهٔ چاپلوسی و تملق‌گویی میل به جاه‌طلبی و خودبزرگ‌بینی طرف مقابل را تحریک کند و او را آلت دستی سازد در جهت تأمین منافع شخص اول. شعرای ما هم به این موضوع شهادت می‌دهند:

شیرین سخنم دید بدان چرب‌زبانی
کوتاه سخن کرد و کمی نرمتر آمد

اما این تنها یک روی سکه است! روی دیگر سکه هشدار جدی خداست به کسانی که با شیرین‌زبانی و تملق راه کوتاه و بدون هزینه‌ای را برای رسیدن به خواسته‌های خود بر می‌گزینند یا حتی در مواردی فراتر رفته با طرفداری‌های بیهودهٔ خود و مداحه‌سرایی و چرب‌زبانی، حق دیگری را نیز بیهوده پایمال می‌کنند: «خداوند همهٔ لبهای چاپلوس را منقطع خواهد ساخت، و هر زبانی را که سخنان تکبرآمیز بگوید، که

می‌گویند: "به زبان خویش غالب می‌آییم. لبهای ما با ما است. کیست که بر ما خداوند باشد" خداوند می‌گوید: "به‌سبب غارت مسکینان و نالهٔ فقیران، الان برمی‌خیزم ..."» (مزمور ۱۲:۳-۵).

چاپلوسی یعنی ستودن از کار، فضایل، هنرها و رفتار یک شخص به‌طوری که او را مدیون شیرین‌زبانی‌های خود سازیم. البته این تحسین‌ها هم می‌تواند راست باشد و هم دروغ، اما تفاوت فاحش چاپلوسی با تعریف و تمجید اصیل و خالصانه، انگیزه‌ای است که در پس آن نهفته است. علت و محرک چاپلوسی اِعمال نفوذ زیرکانه بر شخص مقابل برای کسب منافع شخصی می‌باشد.[1]

در عمیق‌ترین لایه‌های آفت چاپلوسی، شاید سه انگیزه را بتوان برشمرد که عوامل اصلی این بیماری زبان هستند:

میل به جلب توجه و پذیرفته شدن

در دنیایی که بسیاری از ما از عدم پذیرش و کمبود محبت‌های بی‌قید و شرط رنج می‌بریم، چرب‌زبانی و تملق راه کوتاه و بی‌دردسری است برای جلب توجه و پذیرفته شدن توسط کسانی که ما تشنهٔ عنایت و مهربانی آنها هستیم. عدم اعتماد به‌نفس و کج‌باوریی‌های عمیق در مورد بی‌کفایتی خود، گاهی آنقدر زندگی ما را فلج می‌کند که چاپلوسی تنها فن بقای عاطفی به نظر می‌رسد. پذیرفته شدن توسط فرد یا افرادی که اکثر مردم آنها را قبول دارند و به آنان احترام می‌گذارند به ما وجهه و اعتماد به‌نفس می‌بخشد؛ هر چند این وجهه موقتی باشد! هیچ‌کدام از ما دوست نداریم در نظر فرد یا افراد معتبر بازنده جلوه کنیم، بنابراین به‌راحتی ممکن است به راه میان‌بُر چاپلوسی و خودشیرینی متوسل شویم تا مورد توجه آنان قرار گیریم و ما را بپذیرند.

تا زمانی که عمیقاً متوجه نشویم که امنیت ما از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که خدا ما را بی هیچ قید و شرط در عیسای مسیح پذیرفته است،

1. The Weight Of Your Words, Joseph Stowell, p. 52

و باور نکنیم که دید خدا نسبت به ما متفاوت از باورهای کاذبی است که جامعه از کودکی به ما تلقین کرده است، نه تنها به حربهٔ چاپلوسی بلکه به هزار و یک دستاویز دیگر متوسل خواهیم شد تا به دل مردم راه پیدا کنیم و خود را در نظر مردم مقبول جلوه دهیم. وقتی به مسیح ایمان می‌آوریم، خدا ما را در عیسای مسیح می‌بیند و به‌واسطهٔ خون او که در راه ما بر صلیب ریخته شد، در نظر خدا پارسا شمرده می‌شویم (دوم قرنتیان ۱۸:۵-۱۹). پذیرش خالص و محبت بی‌قید و شرط، تنها در رابطهٔ عمیق و صمیمی با خدا یافت می‌شود.

اگر احساس می‌کنید که دنیا اعتماد به‌نفس شما را پایمال کرده و مردم شما را به‌خاطر آنچه هستید نمی‌پذیرند و از این‌رو چاره‌ای ندارید جز این‌که با تملق و چاپلوسی دل آنها را به‌دست آورید، مطالعهٔ مطلبی تحت عنوان "من در مسیح کیستم؟" در آخر این کتاب، برگرفته از کتاب "پیروزی بر تاریکی"، نوشتهٔ دکتر نیل اندرسون[1] را توصیه می‌کنم. این حقایق شأن و منزلت والایی را که هر یک از ما در مسیح داریم، به ما یادآوری می‌کند.

نیاز به شنیدن تقدیر و تحسین از دیگران

همهٔ ما از اینکه دیگران ما را تشویق و دلگرم کنند شاد می‌شویم و روحیه می‌گیریم و این به‌خودی خود بد نیست. اما گاهی هویت و ارزش ما چنان به آنچه دیگران در مورد ما می‌اندیشند وابسته می‌شود که می‌خواهیم به زورِ تملق و چرب‌زبانی، تعریف و تمجید را از دهانشان بیرون بکشیم. وقتی از لباس، طرز برخورد یا رفتار یک نفر به‌طور مکرر و مبالغه‌آمیز تعریف می‌کنیم، به‌واقع به‌نوعی آنها را مدیون صحبت‌های شیرین خود می‌کنیم تا آنان نیز متقابلاً از فضایل ما تعریف کنند.

چاپلوسی ابزار زیبنده‌ای برای فرزندان و خادمان خدا نیست چنانکه پولس به مسیحیان غلاطیه تأکید می‌کند: «آیا تأیید مردم را می‌خواهم یا

1. Neil Anderson

تأیید خدا را؟ آیا می‌کوشم مردم را خشنود سازم؟ اگر همچنان در پی خشنودی مردم بودم، خادم مسیح نمی‌بودم» (غلاطیان ۱:۱۰).[۱] عیسای مسیح به ما هشدار می‌دهد که چنین تحسین‌هایی نه تنها سطحی هستند بلکه زودگذر و فانی نیز می‌باشند: «وای بر شما آنگاه که همگان زبان به ستایشتان بگشایند، زیرا پدران آنها نیز با پیامبران دروغین چنین کردند» (لوقا ۶:۲۶).

کسب منافع مادی و غیر مادی

به‌جرأت می‌توان گفت که بارزترین انگیزهٔ چاپلوسی تحصیل نوعی منفعت شخصی است. این منفعت می‌تواند جنبهٔ مادی داشته باشد و هم می‌تواند امور غیر مادی باشد؛ نظیر کسب قدرت، کسب محافظت و امنیت یا حفظ یک موقعیت خوب. هنگامی که یعقوب پس از حیله‌گری‌ها و نیرنگ‌های متعدد خود قرار بود با برادرش عیسو روبرو شود از ترس و اضطراب انتقام برادر، به چاپلوسی متوسل می‌شود و چه چاپلوسی پر خطری! یعقوب گفت: « ... اگر در نظرت التفات یافتم، پیشکش مرا از دستم قبول فرما، زیرا که روی تو را دیدم "مثل دیدن روی خدا"، و مرا منظور داشتی» (پیدایش ۳۳:۱۰). در جای دیگر ابشالوم را می‌بینیم که برای آنکه دل مردم اسرائیل را به‌دست آورد و به مقام برسد، به زیرکی به شگرد شیرین‌زبانی متوسل می‌شود تا به این وسیله به جای داوود پادشاه شود. او کنار دروازهٔ شهر می‌ایستاد و به مردمی که برای دادرسی نزد داوود می‌رفتند می‌گفت: «ببین، کارهای تو نیکو و راست است لیکن از جانب پادشاه کسی نیست که تو را بشنود ... کاش که در زمین داور می‌شدم ...» (دوم سموئیل ۱۵:۱-۷).

برکت مادی و معنوی، امنیت و برتری هدیهٔ خداست به پارسایان. به زندگی استر نگاه کنید که چگونه خدا از لطف خود او را برتری داد و او را وسیله‌ای قرار داد تا از قتل عام یهودیان در ایران جلوگیری شود. دانیال

---

۱. همچنین اول تسالونیکیان ۲:۵-۶ و رومیان ۱۶:۱۸

نیز بدون آنکه به چاپلوسی و تملق متوسل شود، محبوب دربار ایران گشت و لطف خدا و انسان شامل حال او و دوستانش شد (دانیال فصل ۱). در مورد یوسف نیز همین را می‌بینیم، و او از آنجا که نسبت به خدا امین ماند، رفته رفته در دربار مصر به مقام و منزلتی عظیم دست یافت و در نظر همگان محترم شد.

خطرات چاپلوسی

چرب زبانی بر همهٔ ابعاد زندگی یک ایماندار اثر سوء دارد و نه تنها بر رابطهٔ او با خدا تأثیر می‌گذارد، بلکه به خود شخص و به کسانی که پیرامون او هستند نیز آسیب می‌زند. در اینجا به اختصار به برخی از خطرات جدی این بیماری زبان اشاره می‌کنیم.

ستایش انسان به جای خدا

تنها خداست که شایسته و سزاوار ستایش است. حمد و ثناگویی ما باید فقط و فقط متوجهٔ او باشد. او ابتدا و انتها و مرکز پرستش‌های ماست. چرب‌زبانی جایی را که متعلق به خداست به انسان می‌دهد. در بالا لغاتی را که یعقوب برای مدح برادرش به‌کار برد ملاحظه کردیم. او که خدا را روبرو دیده بود و تجربهٔ عمیقی با خدا داشت، چه آسان روی برادر خود را به حضور خدا تشبیه می‌کند؟ آیا برای ما نیز این خطر وجود ندارد؟ کلام خدا می‌گوید: «هر بخشش نیکو و هر عطای کامل از بالاست، نازل شده از پدر نورهای آسمان ...» (یعقوب ۱:۱۷). پس چه مناسب است که در تشویق‌های خود به جای انسان، خدا را جلال دهیم.

عباراتی نظیر «صدای تو ملکوتی‌است! وقتی سرود می‌خواندی نور خدا را در تو می‌دیدم» یا «صحبت‌های شما مثل کلام خداست و مرا تسلی می‌دهد» را می‌توان با این‌گونه عبارات جایگزین کرد: «خدا را برای عطایی که در زمینهٔ پرستش به تو داده است شکر می‌کنم» یا «چقدر خدا نیکوست که امروز که من نیاز به تسلی داشتم، توسط صحبت شما این نیاز مرا برآورده کرد».

گستراندن دام برای شخص مقابل

ز چرب و نرمی سخن فریب عجز مخور
دلیر، بر سر این آبِ زیرِ کاه مرو
صائب

کلام خدا در امثال ۵:۲۹ صریحاً به ما اخطار می‌دهد که «آن که تملق همسایه‌اش را بگوید، دامی برای پاهای وی می‌گسترد». میل به جاه‌طلبی و نفس‌پرستی در همهٔ ما انسان‌ها وجود دارد و به‌همین جهت به‌آسانی ممکن است به این دام گرفتار آییم. کتاب‌مقدس خطرات چنین دامی را به‌کرات به ما گوشزد می‌کند: «دهان چاپلوس ویرانی به‌بار می‌آورد» (امثال ۲۶: ۲۸). هنگامی که ما توسط چرب‌زبانی و چاپلوسی از دیگران برای منفعت شخصی خود سوء استفاده می‌کنیم، حال این منفعت چه مادی باشد و چه عاطفی، به نوعی آنها را در کمند غرور می‌اندازیم. کلام خدا می‌گوید که ما در برخورد با شیرین‌زبانی‌ها و تملق‌گویی‌ها می‌بایستی آن را چون بوتهٔ آزمایشی بدانیم که اگر مراقب نباشیم، به‌آسانی می‌تواند باعث شود در غرور و تکبر و جاه‌طلبی بسوزیم: «بوته برای نقره و کوره برای طلاست، ستایش نیز برای آزمایش آدمی!» (امثال ۲۱:۲۷). اگر واقعاً برای فردی احترام قائلیم چرا باید او را در معرض چنین آزمایشی قرار دهیم؟

ضایع کردن حق مظلومان

کتاب‌مقدس بسیار به این خطر جدی چاپلوسی اشاره می‌کند. طرفداری‌ها و چرب‌زبانی‌های بیهوده و نابجا برای حفظ دوستی با افراد توانمند و معتبر، به‌آسانی می‌تواند به‌بهای ضایع شدن حق و یا احترام ضعفا تمام شود. «جانبداری به هیچ رو نیکو نیست، اما هستند که به خاطر لقمه نانی بی‌انصافی می‌کنند!» (امثال ۲۱:۲۸). سرنوشت چنین افرادی از دید کلام خدا بسیار آشکار است: «هر که به مجرم گوید: "تو بی‌گناهی!" نزد قوم‌ها ملعون است و نزد ملت‌ها محکوم. اما برای آنان

که مجرم را نکوهش کند نیکو خواهد شد و برکت بسیار خواهند یافت» (امثال ۲۴:۲۴ و ۲۵). و همچنین در امثال ۱۶:۲۲ می‌خوانیم: «آنکه بر بینوایان ظلم کند تا بر مال خویش بیفزاید و یا به ثروتمندان ببخشد، تنها به ناداری گرفتار آید».[۱]

بی‌اعتبار کردن خود

چاپلوسی به‌تدریج درستی، صداقت و وقار ما را کمرنگ می‌کند. شاید برای همین است که معمولاً به افراد چاپلوس و چرب زبان لقب "نوکرصفت" اطلاق می‌شود. چاپلوسی همچون تار عنکبوت، ما را با گناهان دیگر همچون تلخی، عیب‌جویی و پر توقعی تنیده می‌کند. از همین روست که یهودا به مخاطبان خود در مورد این‌گونه افراد چنین هشدار می‌دهد: «اینان گله‌مند و عیب‌جو و غرقه در ارضای شهوات خویشند، به خود می‌بالند و به نفع خویش مردمان را تملق می‌گویند» (یهودا ۱۶:۱).

تفکر در کلام خدا:

قسمت‌های زیر را مطالعه کنید و در مورد پرسش‌های مربوط به آن تفکر کنید:

دانیال ۶:۱-۹ و اعمال ۱۲:۲۰-۲۲

انگیزه‌های چاپلوسی کردن از داریوش پادشاه و از هیرودیس چه بود؟ کدام یک از خطرات ذکر شده را در بالا در این داستان‌های بالا بارزتر می‌بینیم؟

در اعمال ۲۴ چه تفاوتی بین طرز خطاب کردن شاکیان پولس و خود او در حضور فلیکس می‌بینیم؟ بهای چاپلوسی این مدعیان برای پولس چه بود؟

---

۱. همچنین ن. ک. به ایوب ۵:۱۷ و امثال ۲۶:۲۵

در مسیر انضباط فکری:

تفاوت چاپلوسی و تشویق در انگیزه‌ای است که در پس هر یک نهفته است. امروز با صداقت، خصوصی‌ترین انگیزه‌های نهان خود را در مذبح خدا خواهم نهاد و در عین حال که دیگران را تشویق و دلگرم می‌کنم از آفت چرب‌زبانی می‌پرهیزم. «همهٔ راه‌های انسان در نظر وی پاک می‌نماید، اما خداوند است که انگیزه‌ها را می‌آزماید» (امثال ۲:۱۶).

تصمیم روز:

شخصی ملاک خوبی برای تشخیص چاپلوسی داشت و در مورد تفاوت بین غیبت و چاپلوسی چنین می‌گفت: «غیبت چیزی است که ما پشت سر افراد می‌گوییم ولی جلوی رویشان نمی‌گوییم. اما چاپلوسی چیزی است که ما جلوی افراد می‌گوییم ولی پشت سرشان نمی‌گوییم».

امروز در حضور افراد تنها چیزی را برای تشویق آنان خواهم گفت که در پشت سرشان می‌گوییم، و در تنهایی نیز به آن فکر می‌کنم.

نام خدا را به باطل بردن

نام یَهوه، خدای خود را به باطل مبر، زیرا خداوند کسی که اسم او را به باطل بَرَد، بی‌گناه نخواهد شمرد.

خروج ۲۰:۷

نام‌های دیگر این بیماری:

قسم خوردن، کُفر گفتن، توهین به مقدسات

روش‌های دیگر بروز این بیماری:

خُرافه‌گویی

خوار و حقیر شمردن اسم خدا، توهین و بی‌احترامی و تمسخر به امور و وقایع روحانی در جُک‌ها و لطیفه‌ها، وقاحت زبان در بازگو کردن و اشاره به مطالب روحانی، روش‌های گوناگونی هستند که آشکارکنندهٔ این بیماری زبان می‌باشند.

هر چند که استانداردهای دنیای امروز در این موارد بسیار نسبی، متزلزل و ضعیف است، باید بدانیم که کلام خدا موازین و پارامترهای بسیار مشخص و واضحی برای این بیماری زبان قرار داده و آن را بسیار جدی گرفته است (ن. ک. به لاویان ۱۶:۲۴ و متی ۳۱:۱۲ -۳۲).

با خواندن مفاد ده فرمان، در کتاب خروج فصل بیستم، متوجه می‌شویم که آیهٔ امروز، تنها فرمانی است که در مورد مجازات آن، سخت و محکم هشدار داده شده است. استفاده از نام خدا به باطل، یعنی به‌کار بردن نام خدا، گاه و بیگاه، به‌صورت تصادفی یا عادت، بی فکر و اندیشه،

به‌طوری که فراخور این نام قدوس و والا نباشد و این نام مقدس، ارزش، اهمیت، شایستگی و اعتبار خود را از دست بدهد.

اهمیت نام خدا

هر چند امروزه در بسیاری از جاهای دنیا، نام اشخاص، تنها برچسبی برای شناسایی آنهاست، هنوز هم بسیاری از نام‌های ایرانی نه تنها زیبا، بلکه پر مفهوم و با مسمّی نیز هستند. من فرزند دوم خانوادهٔ خود هستم. پدر من، نام همهٔ فرزندان خود را با دقت و وسواس بسیار انتخاب کرده است. او ضوابط خاصی برای انتخاب اسم داشت که مهم‌ترین آنها این بود که آن اسم، پر مفهوم و زیبندهٔ آن کودک خاص باشد. هنگامی که خواهر بزرگتر من به دنیا می‌آمد، پدر و مادرم تصمیم داشتند نام او را "مژده" بگذارند. برای آنها این نام اولاً نشانهٔ نجات نویدبخش مسیح در زندگی آنان بود، ثانیاً تولد فرزند ارشدشان بزرگترین سرور و شادمانی را به زندگی مشترک آنها می‌آورد. اما وقتی مادرم به مراحل آخر بارداری خود رسید به بیماری سختی دچار شد تا جایی که دکترها به پدرم گفته بودند که به بهبودی مادر و به‌خصوص کودک امید چندانی نیست. از طرف دیگر پدر بزرگم نیز در همان روزها، در اثر کهولت و بیماری فوت کرد. از این رو بود که پدرم تصمیم گرفت که از گذاشتن نام "مژده" صرف نظر کند و نام خواهرم را "شکوفه" بگذارد چون پیش خود تصور می‌کرد که او بمانند شکوفهٔ زیبایی خواهد بود که دنیایشان را برای چند روزی زیبا می‌کند و سپس پژمرده می‌گردد. خوشبختانه هم مادرم و هم خواهرم پس از چندی بهبودی کامل یافتند، اما نام "شکوفه" بر خواهرم ماند و این‌گونه من نام زیبای "مژده" را صاحب شدم. همیشه هم آرزویم این بوده که به پیام و مفهوم اسم خود وفادار بمانم. اگر مفهوم و معنای یک اسم معمولی آنقدر برای ما اهمیت دارد، چقدر بیشتر معنا و مفهوم عمیقی که در نام خدای آسمان و زمین نهفته است ارزشمند می‌باشد.

در فرهنگ عهدعتیق نیز بسیاری از اسامی نشانهٔ ارزش‌های باطنی و

یـا گویـای موقعیتی بود کـه فرد در آن پا به دنیا می‌گذاشـت.[۱] نام خدا نیز تنها وسـیلهٔ معرفی و وسیلهٔ تمایز او با دیگران نیست. در نام خدا، تمامی موجودیـت، ماهیت، ذات و بی‌انتهایی خدا نهفته اسـت. نام خدا، خاص قدوسـیت اوسـت و به‌کار بـردن آن به‌صورتی زیبنده اسـت که نشـانگر جلال، عظمت و برتری او باشد.

هنگامی که موسـی از میان بوتهٔ مشـتعل، صدای خدا را شـنید و از او خواسـت که نام خود را به او بگوید، خدا به موسـی گفت: «هسـتم آنکه هسـتم». و گفت: «به بنی اسـرائیل چنین بگو: اَهْیه (هسـتم) مرا نزد شـما فرسـتاد» (خروج ۱۴:۳). هر چند در کتاب‌مقدس برای واژهٔ یهوه اِعراب گذاشـته شده است، اما امروزه کسـی به‌درستی نمی‌داند که اسم "یهوه" یا خدا چگونه باید به‌طرز درسـت خوانده و تلفظ شـود. دلیل آن این است کـه نـام خدا در نظر یهودیان آنقدر مقـدس و محترم بود که از ترس آنکه آن را بـه عبـث به‌کار برنـد، ترجیح می‌دادند که اصـلاً آن را نخوانند و در خواندن تورات وقتی به آن می‌رسـیدند سـکوت می‌کردنـد. به‌طور کلی یهودیان دو نام برای خدا داشتند یکی اسم خاص خدا بود که تا به امروز طرز تلفظ آن مبهم اسـت و دیگری اسـامی عام بود که آن را در خواندن تورات به‌کار می‌بردند. "ادونای"، به معنی خداوند، یکی از این اسامی عام بود که صرفاً برای اجتناب از به‌کار بردن اسم خاص خدا استفاده می‌شد. یهودیان امروزه حتی واژهٔ "ادونای" را برای خدا، کمتر به‌کار می‌برند و آن را با اسم مستعار دیگری جانشین کرده‌اند که قداست نام "ادونای" خدشه دار نشود و به‌طور نامناسب به‌کار برده نشود.

اسم خدا و دنیای امروز

در سمت دیگر این تفکر تقدس‌گرا، دنیای امروز ما قرار دارد که اسم خدا را سرسـری، بی‌توجه به مفهوم و ارزش آن و حتی خلاف ارزش‌ها و موازین کتاب‌مقدسـی به‌کار می‌برد. برای یک ایرانی یکی از بزرگترین

---

۱. به‌عنوان مثال نگاه کنید به پیدایش ۳۱:۲۹-۳۵، ۲۸:۳۲، ۵۱:۴۱

فحش‌ها و توهین‌ها، لوث کردن اسم مادر یا خواهر است. اما متأسفانه اهانت به اسم خدا و بد به‌کار بردن آن، و سهل و سبک گرفتن آن، چنانکه هر روزه در اجتماع اطرافمان و بسیاری از برنامه‌های تلویزیونی می‌بینیم، حتی خم به ابروی ما نمی‌آورد.

افراد زیادی را می‌شناسم که برای ابراز تعجب و حیرت چه در مواقع خوشی و چه در سختی می‌گویند "وای ، خدای من ..." این عبارت نه دعاست و نه لزوماً با فکر و اندیشهٔ به خدا توأم است، بلکه تنها بنا بر عادت گفته می‌شود! در بعضی فرهنگ‌ها حتی به زبان آوردن این عبارات یا اسم عیسای مسیح به‌طور نامناسب، بسیار زننده است و فحش محسوب می‌شود.

به برخی از عبارات مصطلح توجه کنید: به‌عنوان مثال در به‌کار بردن عبارت "قربان خدا بروم ..."، در بسیاری از موارد، به خدا طعنه زده می‌شود که آنچه را مطلوب گوینده بوده، انجام نداده و زندگی را برایش دشوار کرده است. حتی اگر در این عبارت مفهوم مثبتی نهفته باشد، آیا طبق تعالیم کتاب‌مقدس می‌توان قربان خدا رفت؟ آیا خود او نیست که با قربانی مسیح، عمق محبت را به بشر خاکی نشان داده است؟

عبارات "تو را به خدا؟" برای جویا شدن صداقت گفتار یا "به خدا قسم" برای تأکید درستی سخن، که ما ایرانیان زیاد به‌کار می‌بریم، نیز علاوه بر کاستن ارزش اسم خدا و سَبُک گرفتن آن، با موازین زندگی یک مسیحی مطابقت ندارد؛ چون عیسای مسیح از پیروان خود می‌خواهد که هرگز به خدا سوگند نخورند بلکه "بله گفتن" آنها همان "بله" و نه گفتن" آنها همان "نه" باشد (متی ۵:۳۳-۳۷).

و چند کلمه در مورد خرافات ...

اِ. دبلیو. توزر[1] نویسنده و متفکر مسیحی می‌گوید: «مابین حقیقت و خرافات خط ظریفی بیشتر نیست! ما باید حقایق را دربارهٔ دشمن خود

1. A. W. Tozer

بدانیم، اما باید با شجاعت در مقابل خرافاتی که او در مورد خود شایع می‌کند بایستیم. حقیقت ما را آزاد می‌کند اما خرافات ما را اسیر می‌سازد».

خرافات نه تنها در عمیق‌ترین بافت‌های اعتقادی - فرهنگی ما، بلکه در زبان ما نیز رخنه کرده است. شاید در برخی از این خرافه‌های لفظی، به‌ظاهر اسم خدا به باطل برده نمی‌شود، اما مفاهیمی که در پشت آن نهفته است کاملاً به‌ضد شخصیت خدا و ارزش‌های کلام اوست. به‌طور مثال به اندیشه و ادراکی که در پس عبارات زیر قرار دارد، توجه کنید: عبارت "بزنم به تخته"، برای دور کردن عواقب شریر و آوردن بخت نیک، یا گفتن "چشم نزنم ..." برای راندن چشم بد. عیسای مسیح می‌گوید «زبان از آنچه دل از آن لبریز است سخن می‌گوید» (انجیل متی ۱۲:۳۴). آیا به‌عنوان مسیحیان هم می‌توان در دل اعتقاد داشت که آنچه ضامن خوشبختی و محافظت و امنیت ماست، خود خداست[1] و در عین حال باور داشت برای پیروزی بر بدی و شرارت، افسون خاصی لازم است که با گفتن این عبارات آغاز به عمل می‌کند؟

رشد و بلوغ روحانی، ما را مشتاق می‌کند که عشق خود را به خدا، در نشان دادن عظمت، رفعت و جلال نام او، چه در پرستش‌ها و چه در گفتار روزمره ابراز کنیم. نام زیبای خدا برای ما مسیحیان، معانی بسیار عمیق و گرانبهایی دارد و زبان ما باید به عزت و احترامِ سزاوارِ این نام شهادت دهد.

جان لُنُن[2] خوانندهٔ معروف گروه "بیتل"[3] در مصاحبه‌ای با یک مجلهٔ آمریکایی، در سال ۱۹۶۶ چنین گفته بود: «مسیحیت از بین خواهد رفت ... من در این مورد شکی ندارم و این موضوع قابل بحث نیست! امروزه ما از عیسی هم شهرت بیشتری کسب کرده‌ایم!» مدت کوتاهی پس از این مصاحبه، لُنُن به‌ضرب شش گلوله کشته شد. کازوزا[4] شاعر و خوانندهٔ برزیلی پس از یک کنسرت بزرگ در ریودوژانیرو[5] در حالیکه

---

۱. به‌عنوان مثال نگاه کنید به تثنیه ۲۹:۳۳، مزمور ۳:۱۲۱، امثال ۲۱:۱۲ و مزمور ۱۹:۹۱

2. John Lennon; 3. Beatles; 4. Cazuza; 5. Rio de Janeiro

بـه سـیگار خود پُک مـی‌زد به طعنـه دودی از دهان خارج کـرد و گفت: «خدا، این هم باشـد برای تو!». او در سـن ۳۲ سالگی بر اثر بیماری ایدز درگذشت. مرلین مونرو[1] بازیگر معروف هالیوود پس از آنکه بیلی گراهام مبشـر سرشـناس امریکایی، به هدایت روح‌القدس، بشارت نجات مسیح را به او داد، در پاسخ به او چنین گفت: «من به عیسای تو هیچ‌گونه نیازی ندارم!» یک هفته پس از این واقعه جسد او در آپارتمانش یافت شد که با خوردن تعداد زیادی قرص و دارو خودکشـی کرده بود. آری، بسیاری از مشـاهیر جهان مردند و به‌تدریج به باد فراموشی سپرده شدند اما آن نامی که برتر از هر نام دیگر در عالم هسـتی اسـت تا ابد باقی می‌ماند و نام او شایستهٔ حرمت تام است.

تفکر در کلام خدا:

آیات زیر را مطالعه کنید و در مقابل هر کدام شرح دهید که خدا از ما انتظار دارد که نگرش و واکنش ما در مقابل اسم او چه باشد؟

- مزمور ۱۱:۵
- مزمور ۵:۵۲
- مزمور۱۱۳:۱-۳
- میکا ۵:۴
- ملاکی ۱۶:۳
- ملاکی ۲:۴

نام عیسـی، بـه معنی نجات‌دهنده (متـی ۲۱:۱) و القاب او "مسـیح"، اشـاره به مسـیح موعود و یـا "عمانوئیل"، به معنی خدا بـا ما (متی ۲۳:۱) نیز نشـان‌دهندهٔ ماهیت وجودی و رسـالت اوست. طبق فیلیپیان ۹:۲-۱۱ واکنش غایی بشر نسبت به این نام، تسلیم کامل و اقرار خداوندی اوست.

---

1. Marilyn Monroe

این نام بیان‌کنندهٔ چه اقتداری است؟

نگاه کنید به یوحنا ۲۳:۱۶(ب)، ۱۳:۱۴ و ۱۴؛ رومیان ۱۳:۱۰؛ متی ۱۹:۲۸.

یوحنا ۲۳:۱۶ و ۲۴ را با یوحنا ۱۵: ۷ و کولسیان ۱۷:۳ مقایسه کنید. به نظر شما استفاده از اقتدار نام عیسی چه ارتباطی با طرز زندگی و سلوک روزمرهٔ ما دارد؟

در مسیر انضباط فکری:

در ضرب‌المثل‌های فارسی، دَه‌ها ضرب‌المثل است که در آنها اسم خدا به‌کار برده شده است. به‌کار بردن این ضرب‌المثل‌ها لزوماً به باطل نام بردن اسم خدا نیست، اما ما مسیحیان فارسی زبان باید در محتویات و معنی برخی از این عبارات روزمره و ضرب‌المثل‌ها اندیشه کنیم و آنانی را به‌کار بریم که با ارزش‌های ایمان مسیحی‌مان مغایرت ندارد.

به‌عنوان مثال عبارات "خدا شانس بدهد" یا از "شانس مزخرف من"، چه تصور و عقیده‌ای را در مورد خدا و در مورد طرز نگرش ما به وقایع زندگی‌مان ارائه می‌دهد؟ آیا این عبارت‌ها با جهان‌بینی مسیحی مطابقت دارد؟ چرا؟ (نگاه کنید به رومیان ۲۸:۸ و ارمیا ۱۱:۲۹ و مزمور ۵:۱۶-۶)

تصمیم روز:

اسم خدا را بر زبان خود معظم خواهم شمرد، چه در پرستش و در کلیسا و با جمع ایمانداران و چه در مکالمات روزمرهٔ خود!

گفتار عجولانه

برادران عزیز من، توجه کنید: هر کس باید در شنیدنْ تند باشد، در گفتنْ کُند و در خشمْ آهسته!

یعقوب ۱:۱۹

نیلوفر با هیجان شهین رادر آغوش گرفت و به او تبریک گفت. شهین گیج و مبهوت از تبریک بی‌جای او پرسید: «جریان چیست؟ مگر خبری شده؟» نیلوفر پاسخ داد: «خودت را لوس نکن! تاریخ زایمانت کی هست؟» شهین سرخ شد و گفت: «من که حامله نیستم. فقط مدتی است چاق شده‌ام!»

بدون تردید همهٔ ما خاطراتی داریم که از به‌یاد آوردن آنها عرق شرم و خجالت بر پیشانی‌مان می‌نشیند. خجالتی که نتیجهٔ یک سخن عجولانه و بی‌فکر است؛ زمان‌هایی که زبان ما پیش از عقل ما به‌کار افتاده و کار به دستمان داده است! ویا زمان‌هایی که عجولانه قولی داده‌ایم اما نتوانسته‌ایم به تعهد خود وفا کنیم. شاید در بسیاری از موارد از این وقایع بی‌تفاوت گذشته‌ایم و متوجهٔ بازتاب منفی آن بر دیگران و تأثیر بدی که از خود به‌جا گذاشته‌ایم نبوده‌ایم.

اظهار نظرهای عجولانه، شوخی‌های شتاب‌زدهٔ بی‌مزه، تعهدهای بی‌فکر، نتیجه‌گیری‌های بی‌موقع و زودرس، قضاوت‌های تند، حاضرجوابی‌های مداوم، تنها برخی از روش‌های بروز این بیماری زبان هستند.

در کتاب داوران، داستان یفتاح را می‌خوانیم که با یک نذر عجولانه و غیر ضروری و بی‌فکر هم سر دختر خود را به‌باد داد و هم آبروی خود را! او با خدا پیمان بست که اگر در جنگ با بنی‌عمون به او پیروزی دهد،

در بازگشت به خانه هر چه را که از در خانه‌اش به استقبالش بیرون در آید به‌عنوان قربانی سوختنی به خداوند تقدیم خواهد کرد. پس از غلبهٔ او بر دشمنان دختر نوجوان او که تنها فرزند او بود با دف و رقص به استقبال پدر آمد. یفتاح در مقابل این انتخاب چاره‌ای ندید جز قربانی کردن دختر یگانه‌اش (داوران ۱۱:۲۹-۴۰).

هیرودیس، نمونهٔ دیگری از این حقیقت است که چگونه تعهدات فی‌البداهه و نپختهٔ یک شخص باعث پشیمانی خود و قربانی شدن دیگری می‌شود. در ضیافتی که هیرودیس به‌مناسبت تولد خود برگزار کرده بود، دخترِ زن نامشروع او چنان با رقص خود همه را شاد کرد که هیرودیس بدون اندیشیدن به عواقب این کار، در حضور همهٔ مهمانان به او گفت: «هر چه را از من بخواهی به تو خواهم داد». آن دختر تحت تأثیر توطئهٔ زیرکانهٔ مادر خود، سر یحیای تعمیددهنده را خواست. هیرودیس در انتخاب بین آبروی خود و مرگ یحیای تعمیددهنده، دومی را برگزید (مرقس ۶:۱۴-۲۹).

شاید نتیجهٔ همهٔ سخنان و وعده‌های شتاب‌زده و عجولانهٔ ما چنان وخیم نباشند اما به‌عنوان یک مسیحی که باید متعهد به قول و پیمان خود باشد (ن. ک. به متی ۵:۳۷)، چقدر مهم است که قبل از سخن گفتن، فکر خود را به‌کار ببریم. داستان یفتاح و هیرودیس بیان‌کنندهٔ یک نتیجهٔ تلخ و جدی این بیماری زبان است. سخن‌های شتاب‌زده و تعهدات زودرس، در اکثر مواقع گذشته از اینکه خود شخص را شرمنده می‌کند، به‌ضرر و زیان فرد دیگری تمام می‌شود که کاملاً بی‌تقصیر است. هنگامی که ما تعهدی می‌دهیم که به آن وفا نمی‌کنیم چه در مراودات عادی روزمره و چه در موارد جدی‌تر، بدون شک به کسی نیز ضربه می‌زنیم که روی تعهد ما حساب باز کرده و برنامهٔ خود را طبق آن هماهنگ کرده است. در رابطه با همین موضوع، در قسمت دروغ، تحت عنوان بدقولی اشاره کردیم و اهمیت این موضوع را بررسی کردیم که متعهد شدن به قولی که به هر دلیلی قادر به نگاه داشتن آن نیستیم، شایستهٔ منش مقدسین نیست. حتی کلام خدا از این فراتر رفته شخصِ "خدادوست" را کسی می‌داند که

به قول خویش وفا می‌کند اگر چه به ضرر شخصی خودش باشد (مزمور ۴:۱۵). بی‌تردید متعهد شدن به اموری که مانند یفتاح و یا هیرودیس "از کیسهٔ خلیفه" بخشیده شده، خلاف عقل و اخلاقیات کتاب‌مقدس است!

پیشگیری بهتر از درمان است

در امثال ۲۰:۲۹ می‌خوانیم: «آیا کسی را دیده‌ای که در سخن گفتن عجول باشد؟ به نادان بیش از او امید هست». از آنجایی که خدا، نادانی و حماقت را یکی از اسفناک‌ترین وضعیت‌های شخص می‌داند، این هشدار بسیار جدی و خطیر است.

آیهٔ روز مهم‌ترین قدم برای جلوگیری از افتادن در این موقعیت را به ما نشان می‌دهد: تأمل کردن!

در امثال ۲۸:۱۵ چنین می‌خوانیم: «دل پارسا در پاسخ دادن تأمل می‌کند، اما دهان شریران سیل سخنان بد را روان می‌سازد». بدون شک ذره‌ای درنگ و تفکر به عواقب برخی از سخنان به‌ظاهر بی‌آزار ولی شتاب‌زده‌ای که بر زبان می‌آید، می‌تواند سد راه سیل مخربی شود که زبان به‌آسانی ایجاد می‌کند و دیگران را زخمی می‌کند و باعث خفت خودمان نیز می‌گردد.

درمان بهتر از سهل‌انگاری است

سلیمان نبی در امثال خود هم شرمساری حاصل از این حالت را تشریح می‌کند و هم راه حل و لزوم فوریت برای خلاصی از این وضعیت را بیان می‌کند: «اگر از سخنان زبانت به دام افتاده‌ای و از کلام دهانت گرفتار آمده‌ای؛ پس، پسرم، چنین کن تا رهایی یابی، زیرا به‌دست دیگری افتاده‌ای: برو و خویشتن را فروتن ساز و به او التماس کن! خواب به چشمانت راه مده و نه سنگینی به پلک‌هایت» (امثال ۲:۶-۴).

می‌گویند، وقت و سخن دو چیز است که بعد از رفتن نمی‌توان آن را بازگرداند. از یک نظر این کاملاً درست است. تیرِ تیزِ ضربه‌های هر کدام از بیماری‌های زبان که در این کتاب ذکر شده است می‌تواند

ماندگار، مزمن و فلج‌کننده باشد. اما در پادزهری که کلام خدا ارائه می‌دهد یک نکتهٔ ظریف وجود دارد و رعایت آن از بسیاری از صدمه‌ها و خسارت‌های ناشی از این ضربه‌ها پیشگیری می‌کند. این نکتهٔ مهم که در بسیاری از موارد نادیده گرفته می‌شود و در مورد آن سهل‌انگاری می‌شود، فوریت و ضرورت عذرخواهی فروتنانه و واقعی است. به‌تعویق انداختن پوزش خالصانه و صمیمی سبب می‌شود که اثر زهرآگین بسیاری از این جراحت‌ها در عمیق‌ترین جای خاطره و عاطفهٔ شخص فرو رود و آن زمان است که گریز از این دام و گرفتاری مشکل خواهد بود. نیاز شدید برای اولویت دادن به این موضوع به اندازه‌ای مبرم است که کلام خدا تأکید می‌کند که شخص نباید قبل از اقرار به اشتباه خود و درخواست بخشش راحت و قرار گیرد.

تصور کنید که در یک ناحیهٔ جنگلی گردش می‌کنید و تصمیم گرفته‌اید که ساعتی استراحت کنید و کبابی برای خود درست کنید و نوش جان کنید. اگر سهواً کبریت خود را روی برگ‌های خشک اطراف بیندازید و آنها آتش بگیرند چه خواهید کرد؟ آیا پیش خود خواهید گفت: «الان مشغول کباب درست کردن هستم، اما قطعاً پس از اتمام کارم به این موضوع رسیدگی خواهم کرد»؟ مسلماً خیر! ذره‌ای تأخیر در این امر، جنگل بزرگی را خواهد سوزانید و چه بسا که خود نیز نتوانید از این مخمصه بگریزید. کلام خدا می‌فرماید، زبان همان آتش است (ن. ک. به یعقوب ۳:۵-۶). آتشی که خاموش کردن آن نیاز به سرعت، جدیت و فروتنی دارد. نادیده گرفتن این ضرورت است که جرقه‌های جزئی و به‌ظاهر غیر مهم را به آتشی پیشرونده و خانمان برانداز تبدیل کرده که بسیاری از ازدواج‌ها، دوستی‌ها و مشارکت‌ها در نتیجهٔ آن سوخته و نابود گشته‌اند.

اگر با خود صادق باشیم، هر کدام از ما هنگامی که سخنان و تعهدات عجولانهٔ خود را به‌یاد می‌آوریم اذعان خواهیم کرد که اثر قصور ما بسیار دردآور بوده است. باشد که حکمت کلام خدا را در اولویت به‌مرمت آنچه زبان شتاب‌زدهٔ ما سبب شده است، جدی بگیریم و تا زمانی که این

ویرانی قابل جبران است، آن را بازسازی کنیم. کلام خدا را آویزهٔ گوش خود سازیم که «هستند که سخنان باطلشان چون ضرب شمشیر است، اما زبان حکیمان شفا می‌بخشد» (امثال ۱۸:۱۲).

تفکر در کلام خدا:

خویشتنداری ثمرهٔ کار خدا در زندگی ایمانداران است (غلاطیان ۲۳:۵). این بُعد ثمرهٔ روح‌القدس در جلوگیری از مبتلا شدن به این بیماری زبان کاربرد دارد (همچنین نگاه کنید به کولسیان ۱۲:۳).

امثال ۲۷:۱۷ را با ۱۳:۱۸ مقایسه کنید. فهمیدگی شخصی که عجولانه حرف نمی‌زند و نادانیِ کسی که این کار را می‌کند، در چه چیزهایی است؟

جامعه ۲:۵ را مطالعه کنید. به نظر شما تعجیل در چه نوع دعاهایی اشتباه است؟

این آیه در مورد حاکمیت خدا در رابطه با درخواست‌های ما در دعا به ما چه می‌آموزد؟

در مسیر انضباط فکری:

ضرب‌المثل فارسی مختصر و مفیدی می‌گوید: «شتابست دیو و فرشته درنگ!» در جایی این جمله را خواندم که «اگر در مورد ابراز سخنی شک داری، خاموش باش!» فکر می‌کنم این آزمون خوبی برای انتخاب بین سخن گفتن یا ساکت بودن است.

تصمیم روز:

امروز به مدد روح‌القدس نمی‌گذارم گفتار عجولانه‌ام باعث شود که هم به شخصیت روحانی خود لطمه زنم و هم به دیگران آسیب برسانم.

زورگویی

هیچ دینی به کسی نداشته باشید جز اینکه یکدیگر را پیوسته محبت کنید.

رومیان ۱۳:۸

نام‌ها و روش‌های دیگر بروز این بیماری:

پر توقع بودن، سماجت و لجاجت

خانواده‌ای در راه بازگشت از یک مهمانی هستند. شوهر در حال رانندگی است و مثل اینکه در مهمانی زیاد به او خوش نگذشته است. او پا روی پدال گاز گذاشته و با سرعت به‌پیش می‌رود. از این و از آن سبقت می‌گیرد و چند عابر پیاده را هم با فاصلهٔ اندکی رد می‌کند. زن با وحشت تقاضا می‌کند که همسرش کمی آرام‌تر رانندگی کند. همسر خشمگین می‌شود، ولی چیزی نمی‌گوید تا اینکه به اولین چهارراه می‌رسند. از قضا چراغ قرمز است. او همان پشتِ چراغ قرمز ماشین را خاموش می‌کند. کلید را بر می‌دارد و در حالی که فریاد می‌زند: «تو که رانندگی بهتر بلد هستی، خودت را به مقصد برسان»، از اتومبیل خارج می‌شود! زن چند لحظه در حال شوک می‌ماند. بچه‌ها در صندلی پشت، از ترس گریه می‌کنند. بالاخره زن از اتومبیل پیاده می‌شود و شوهرش را که به‌سرعت از او دور می‌شود دنبال می‌کند و به او التماس می‌کند که برگردد. شوهر با خونسردی پاسخ می‌دهد: «تا وقتی که عذرخواهی نکنی و قول ندهی که دیگر هرگز از رانندگی من ایراد نگیری، ماشین همانجا خواهد ماند!» شاید این یک نمونهٔ مفرط به نظر آید اما این واقعه از خاطرات تلخ دوستی است که همسرش به این بیماری زبان دچار بود. او قادر نبود

کـه در مورد موضوعی بـدون زورگویی و لجاجت، صحبت کند. یک بار دیگر او به آشپزخانه آمد تا به دخترش در پذیرایی از میهمانان کمک کند. دخترش از او خواسـت که شـیرینی‌ها را در ظرفی بچیند، اما او آنها را با قوطی در سـینی خالی کرد. دخترش که فکر کرد پدر شـوخی‌اش گرفته از او خواسـت که آنها را مرتب بچیند. ناگهان پدر به طرف در آشـپزخانه رفت و فریاد زد: «به زنْ جماعت، کمک هم نمی‌شود کرد! پای من دیگر به این آشپزخانه نخواهد رسید». سپس به دوستانش پیوست و به‌طعنه به جنس مؤنث، گفت:

«از این قوم، نیکی توقع مدار
کز این ابر، باران نخواهیم یافت»

حرف همان بود و عمل هم همان! بعد از آن هرگز پیشـنهاد کمک به زن یـا فرزندانـش را نکرد. حتی در معـدود وقت‌هایی هم که به این آفت زبان و رفتار خود واقف می‌شـد به دوستم می‌گفت: «من همین هستم که هستم! عوض بشو هم نیستم! اگر دوست نداری، برو خانهٔ پدرت».

زبان زورگو، زبانی است که با سماجت تلاش می‌کند که حرف خود را به‌کرسـی بنشـاند؛ چه در مواقعی که فکر می‌کند حق با اوسـت و چه در مـوارد دیگـر. زبان زورگـو، از کوتاه آمـدن واهمه دارد و آن را کسـر شأن می‌پندارد. زبان زورگو، با اصرار و لجبازی دیگران را به کارهایی وا می‌دارد که خودش آنها را انجام نمی‌دهد. از همه طلب‌کار است و پرتوقع و پرمدعا! حرف، حرف خودش است و مرغ سرسختی او یک پا دارد!

چرا به این بیماری زبان دچار می‌شویم؟

زورگویـی، پرتوقعـی و لجبـازی اگر چه با هـم متفاوت هسـتند، اما می‌توان گفت که همه از منشـأ غرور سرچشـمه می‌گیرند و بسیاری از ما با شدت و ضعف متفاوت به این آفت‌های زبان دچار هستیم. وقتی مدام از دیگران توقعِ توجه، حمایت و قدردانی و احترام داریم و یا هنگامی که

احساس می‌کنیم به‌گردن همه حق داریم و دیگران به ما مدیونند و هیچ وقت هم حساب آنها کاملاً تصفیه نمی‌شود، در خطر این بیماری زبان هستیم. وقتی دیگران از ما می‌خواهند که کاری بکنیم که زیاد باب میل ما نیست و ما با لجبازی و سرسختی تن به خواستهٔ دیگری نمی‌دهیم و سعی می‌کنیم آن را توجیه کنیم، به این بیماری زبان دچار شده‌ایم. وقتی خود را آنقدر بزرگ و پراهمیت می‌بینیم که اگر کسی به ما به‌طور خاص و ویژه احترام نکند رنجیده خاطر می‌شویم و یا هنگامی که کسی قدر و منزلت ما را، آنطور که تصور می‌کنیم شایستهٔ ماست نداند، پای گله و شکایت از او می‌نشینیم، به بیماری پرتوقعی دچار شده‌ایم.

در واقع، وقتی خود را مرکز دنیا می‌دانیم و آگاهانه یا ناآگاهانه تصور می‌کنیم که دنیا باید در محور ما و خواسته‌ها و سخنان ما بچرخد، به همان غروری دچار شده‌ایم که خود شیطان دچار آن شد و باعث سقوط او گشت (ن. ک. به اشعیا ۱۴:۱۳-۱۴). غروری که خود را برتر می‌بیند، نیازها و خواسته‌های خود را مهم‌ترین می‌شمارد و عقاید و نظرات خود را موثق‌تر و صحیح‌تر می‌داند و از همین روست که به خود اجازه می‌دهد بر دیگران سلطه‌جویی کند. گاهی با قُلدُری و خشونت، گاهی هم با نرمی، ولی پر توقعی؛ گاهی هم چیزی مابین این دو، یعنی سرسختی و لجاجت! اما هشدار امثال ۳:۱۴ را در مورد این آفت زبان باید جدی‌گرفت که چنین زبانی، به خود بیشتر از دیگران آسیب خواهد رسانید: «نادان چوب زبان متکبر خود را می‌خورد، اما لبهای حکیمان، ایشان را محافظت می‌کند».

عواقب و خطرات زورگویی و سرسختی

پیروزی اما شکست

پافشاری قوم اسرائیل به سموئیل و اصرار در انتخاب یک پادشاه سبب شد که بالاخره سموئیل به تقاضای آنان تن در دهد. هر چند او مکرراً آنها را از عواقب این سماجت آگاهانید، اما آنها با نادیده گرفتن

هشدارهای او حرف خود را به‌کرسی نشاندند و به پیروزی رسیدند (اول سموئیل فصل ۸) اما چه نوع پیروزی؟ تاریخ عهدعتیق خلاصه‌ای است از خودکامگی و ظلم و بت‌پرستی بسیاری از این پادشاهان که نخست به تجزیهٔ قوم اسرائیل انجامید و سپس به رفتن آنان به اسارت بابل (هوشع ۹:۱۳-۱۰). سرسختی و لجاجت گاهی باعث پیروزی‌های کوتاه مدت می‌شود اما بسیاری از برکات را سلب می‌کند. برکاتی که در نتیجهٔ گفت و شنود محبت‌آمیز، و درک و سنجش حقیقی موضوعات و توافق و تفاهم می‌باشند.

محروم شدن از برکات

توقعات بی‌جای ما و پافشاری برای به‌دست آوردن آن توقعات گاهی ما را از برکات نهفته‌ای که در انتظار ماست محروم می‌سازد. به‌محض اینکه کسی را مهمان می‌کنیم انتظار داریم محبت ما را پاسخ دهد؟ وای اگر آن شخص آن را به تعویق بیندارد. می‌گوییم: «دست من نمک ندارد، هیچ وقت از کمک کردن به دیگران خیری ندیدم». چه برکتی را از خود سلب می‌سازیم؟ پاداش ماندگار الهی و پذیرایی از فرشتگان را (لوقا ۱۳:۱۴-۱۴؛ عبرانیان ۲:۱۳). یک بار پس از آنکه کشیش کلیسایی مردم را به خرید یک کتاب‌مقدس با ترجمه‌ای جدید تشویق کرده بود، مکالمهٔ دو نفر را در بیرون از کلیسا شنیدم که یکی به دیگری می‌گفت: «عجب! از کی تا حالا باید برای کتاب‌مقدس پول داد؟ من چهار سال مسیحی هستم و تا به حال یک ریال هم برای کتاب‌مقدس نداده‌ام. این‌ها همه مجانی است!» با چنین توقعاتی چه برکتی را از خود سلب می‌سازیم؟ فیض سخاوتمندی و برکاتی که از دادن به دست می‌آید (دوم قرنتیان ۹:۱۱-۱۴؛ اعمال ۲۰:۳۵).

ممانعت از کار روح‌القدس

سماجت و لجاجت گاهی مانع پیشرفت کار روح‌القدس در ما می‌گردد و یا لااقل روند آن را کُند می‌سازد. فردی را می‌شناسم که کمی

از شعر فارسی سررشته دارد و در یک سازمان انتشاراتی مسیحی به کار ویرایش مشغول بود. ایرانیان زیادی اشعار خود را جهت انتشار برای او می‌فرستادند، اما تعداد زیادی از این اشعار یا وزن و قافیهٔ درستی نداشت و یا از لحاظ الهیاتی مشکل داشت. وقتی او مشکل را با "شاعران" در میان می‌گذاشت در برخی از مواقع آنها به‌شدت ناراحت می‌شدند و حتی حاضر نبودند که او کمی در تصحیح اشعار، آنان را یاری کند. آنها معتقد بودند که روح‌القدس کلمه به کلمهٔ شعر را به آنها الهام کرده و هر گونه دخل و تصرف در آن نوعی توهین به روح‌القدس است! وقتی این فرد این موضوع را با من درمیان گذاشت، فکر کردم که این نیز نوعی زورگویی و لجاجت است که برخی از ما برای تحمیل عقاید خود به دیگری، از روش‌های به‌ظاهر روحانی استفاده می‌کنیم. کلام خدا می‌گوید که آنچه از روح‌القدس می‌آید نصیحت‌پذیر و سرشار از ثمرات نیکوست (یعقوب ۳:۱۷)؛ نه همراه با تعصب و تحمیل! سرسختی و عدم انعطاف روحانی، مانعی جدی برای رشد و بلوغ روحانی می‌باشد.

دورویی و ریا

در کلام خدا می‌بینیم که در برخی از مواقع زورگویی و متوقع بودن دست در دستِ دورویی و ریا پیش می‌رود. در مَثَل خادم بی‌رحم در متی ۱۸:۲۳-۳۵، شخصی که معادل پانزده سال حقوق، بدهکاری داشت و توسط اربابش بخشوده شده بود، با زور و اصرار، فرد دیگری را که فقط معادل صد روز به وی بدهی داشت مورد رنج و آزار قرار می‌دهد. گذشته از درس بخشش که هدف اصلی عیسی در این مثل است، می‌بینیم که چگونه توقعات بی‌جا چشم ما را به روی عدل و انصاف می‌بندد و ما را به انسان‌هایی متظاهر و ریاکار تبدیل می‌کند. این موضوع در رفتار فریسیانِ زمان عیسی نیز مشهود بود. چرا که عیسی به شاگردان خود چنین هشدار می‌دهد: «آنچه به شما می‌گویند، نگاه دارید و به‌جا آورید اما همچون آنان عمل نکنید! زیرا هر آنچه تعلیم می‌دهند خود به‌جا نمی‌آورند». عیسی تحمیلات و زورگویی‌های آنها را چنین تشبیه می‌کند: «بارهای توان‌فرسا

بر دوش مردم می‌گذارند، اما خود حاضر نیستند برای حرکت دادن آن انگشتی تکان دهند»؛ و سپس خطاب به خود آنها، ریاکاریشان را چنین تشبیه می‌کند: «ای راهنمایان کور! شما پشه را صافی می‌کنید اما شتر را فرو می‌بلعید!» (متی ۲۳:۳،۴،۲۴).

آیا آنچه را که ما از دوستان و همسر و خانوادهٔ خود توقع داریم، خود نیز به‌تمامی رعایت می‌کنیم؟ آیا این امکان وجود دارد که گاهی محبت و حمایت دیگران را به حساب وظیفهٔ آنها گذاشته‌ایم اما در عوض لطف خود را به آنان بزرگ و ارزشمند دیده‌ایم؟ کلام خدا در انجیل متی ۷:۱۲ می‌گوید: «با مردم همانگونه رفتار کنید که می‌خواهید با شما رفتار کنند»؛ آیا در این مورد خود را بی‌ملامت می‌بینیم؟

توقع از خدا

زبان پرتوقع به‌تدریج از خدا هم طلبکار و متوقع می‌شود. دارندهٔ چنین زبانی فکر می‌کند که می‌تواند پیش‌بینی کند که خدا باید چگونه عمل کند و اگر طبق پیش‌بینی و دانش او عمل نکرد، از خدا هم گله‌مند می‌شود و حتی برخی با او قهر هم می‌کنند. کلام خدا می‌فرماید: «خدا در آسمان است و تو بر زمین هستی» (جامعه ۵:۲). معمولاً وقتی چیزی به نسبت چیز دیگر در سطح پایین‌تری قرار گیرد، سطح بالاتر، از آن زاویه دیده نمی‌شود. لذا کسی که بر آن سطح پایین‌تر قرار گرفته، تنها می‌تواند حدس بزند که در سطح بالاتر از او چه خبر است. اما انسان خاکی با اندکی شناخت از خدای لایتناهی به خود حق می‌دهد که خدا را ارزیابی کند و توقع داشته باشد که در مواقع مختلف، خدا طبق نگرش محدود وی عمل کند. یونس نمونهٔ خوبی در این مورد است. بعد از فرار از مأموریتی که خدا به او داده بود او به اکراه از خدا اطاعت می‌کند و به نینوا می‌رود و از مردم می‌خواهد که برای دچار نشدن به پیامدهای سخت گناهشان توبه کنند. مردم این کار را می‌کنند اما جای شگفت‌آور ماجرا این است که یونس از این بابت ناراحت و خشمگین می‌شود به‌حدی که با ترشرویی در کنجی دور از مردم می‌رود و گله‌مند از خدا می‌خواهد او

را بکشد! او از خدا توقع داشت که مردم نتیجهٔ نبوت او را با مجازات الهی ببینند نه با رحمت و محبت خدا که در نتیجهٔ توبه و ندامت آنان بود (یونس ۴).

در کتاب "توقعات بی‌جا" نوشتهٔ شادروان اسقف دهقانی تفتی، منظومهٔ بسیار شیرینی با همین نام وجود دارد که یک مکالمهٔ فرضی بین پسر گمشده و ناظر خانه است (لوقا ۱۱:۱۵ به بعد). توقعات این پسر از خانهٔ پدر چنان دور از واقعیت و سطحی بود که او اظهار پشیمانی می‌کند که چرا به خانه برگشته است. این توقعات بازتاب واضحی از انتظارات نابجای ما از خداست. در ادامهٔ این مکالمه اسقف دهقانی چند موعظهٔ ارزشمند خود را در پاسخگویی به مسائلی مانند "دعا و معنی آن" و "وجود شر در دنیا" در قالب شعر ارائه می‌دهد. خواندن این کتاب پر بار را به خوانندگان عزیز توصیه می‌کنم.[۱]

راه رهایی چیست؟

تسلیم به خدای نهان‌بین

بسیاری از سماجت‌ها و لجاجت‌های ما نسبت به مردم به این علت است که فکر می‌کنیم اگر خودمان بر حق و حقوق و مقام و احترام خودمان پافشاری نکنیم، دیگران حق ما را زایل می‌کنند. شاید در این موارد فراموش می‌کنیم که پدر نهان‌بین و عادل و مهربان پاداش‌دهنده است (لوقا ۳۵:۶). تسلیم و تقدیم کردن حق خود به او در حقیقت یک قربانی معقول و پسندیده است که خدا را خشنود می‌سازد (رومیان ۱:۱۲-۲). سرافرازی شخص مسیحی در نتیجهٔ عمل خداست و فروتنی و تسلیم به او، نه پافشاری و سماجت در به‌کرسی نشاندن حرف خود. چنانکه پطرس می‌گوید: «خویشتن را زیر دست نیرومند خدا فروتن سازید تا در زمان مناسب سرافرازتان سازد» (اول پطرس ۶:۵).

---

۱. "توقعات بی‌جا"؛ ح- ب- دهقانی تفتی، چاپ سهراب، ژانویه ۲۰۰۶

تسلیم به مسیح

در رساله به غلاطیان ۲:۲۰ چنین می‌خوانیم: «با مسیح بر صلیب شده‌ام، و دیگر من نیستم که زندگی می‌کنم، بلکه مسیح است که در من زندگی می‌کند». شخصی که با مسیح مصلوب شده است دیگر نیازی به زبان زورگو و پرسماجت برای دفاع از خود و نظرات خود ندارد. او نیازی ندارد که با انتظارات و توقعات متعدد، عمق دوستی‌های دیگران را نسبت به خود آزمایش کند. تنها هدف او عیسی و جلال دادن اوست در زندگی خود.

مادر ترزا که خود سرمشق فروتنی، تسلیم کامل به مسیح و بی‌توقعی است، معتقد است که میزان ایثار و تحمل، با قضاوت‌های ناعادلانهٔ مردم و سوءاستفاده‌های آنها کم و زیاد نمی‌شود و نتیجهٔ مستقیم عملکرد محبت مسیح در ایمانداران است. تأملاتی از او در آخر این کتاب چاپ شده است که خواندن آن را به خوانندگان عزیز توصیه می‌کنم.[II]

تسلیم به روح‌القدس

ثمرهٔ روح که در غلاطیان ۵:۲۲-۲۳ به آن اشاره شده است، همانطور که از عنوانش پیداست، نتیجهٔ کار روح‌القدس در یک مسیحی است نه کوشش و تقلای او. اما این ثمره آیا سبب می‌شود که یک مسیحی منفعل بماند و دست روی دست بگذارد تا زمانی صفاتی مانند فروتنی و خویشتنداری در او بارور شود؟ اگر نه، سهم ما در این میان چیست؟ سهم ما تسلیم و وقف خود در اطاعت کامل است. واعظی می‌گفت: «وقتی همه چیز را تسلیم روح‌القدس نکرده‌ایم در حقیقت هیچ چیز را تسلیمش نکرده‌ایم». تسلیم کامل ما را از خود و توقعات خود نسبت به خدا ومردم خالی می‌کند. عیسای مسیح این موضوع را در مَثَل خدمتکار وقف شده در انجیل لوقا باب ۱۷ آیات ۷-۱۰، به‌وضوح شرح می‌دهد و چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «پس، شما نیز چون آنچه را به شما فرمان داده شده است به‌جای آورید، بگویید: "خدمتکارانی بی‌منّت‌ایم و تنها انجام وظیفه کرده‌ایم"» (آیهٔ ۱۰).

تسلیم به یکدیگر

تسلیم و مطیع یکدیگر بودن در ایمان مسیحی معطوف به سلطه‌جویی قشری بر قشر دیگر نیست و محدود به اطاعت زنان از شوهران، فرزندان از والدین، و زیردستان از رؤسای خود نیست. تسلیم و اطاعت روش و شیوه و رسم و راه زندگی مسیح‌وار است. کلام خدا ما را ترغیب می‌کند که «به‌حرمت مسیح، تسلیم یکدیگر باشید» (افسسیان ۲۱:۵). بار دیگر پطرس از "همهٔ" ایمانداران تقاضا می‌کند که «یکدل و همدرد و برادردوست و دلسوز و فروتن باشید» (اول پطرس ۸:۳). از این عبارات به‌هیچ‌وجه بوی زورگویی، سماجت و لجاجت به مشام نمی‌رسد بلکه رایحهٔ زیبای فروتنی و محبت و احترام به مسیح به مشام می‌رسد.

تفکر در کلام خدا:

در ماجرای الیشع و زن شونمی در دوم پادشاهان ۸:۴-۱۷ چه خصوصیت این زن بسیار بارز است؟

تضاد زبان او را با زبان یعقوب در پیدایش ۱۱:۲۵ و در خواست بنی‌اسرائیل از هارون در خروج ۲۲:۳۲-۲۴ مقایسه کنید.

به نظر شما زورگویی و پرتوقعی منجر به چه خطاهای دیگر می‌شود؟

برای پاسخ به پرسش بالا آیات زیر را نیز مطالعه کنید:

امثال ۳:۱۹، ۲۵:۲۱-۲۶

در مواقعی که خود را در خطر این آفت زبان می‌بینیم آیات زیر چگونه می‌توانند ما را کمک کنند؟

- اول قرنتیان ۴:۱۳-۷
- مزمور ۷:۳۷
- کولسیان ۱۲:۳

در مسیر انضباط فکری:

عیسای مسیح به شاگردان خود فرمود: «حکمی تازه به شما می‌دهم، و آن این که یکدیگر را محبت نمایید. از همین محبت شما به یکدیگر، همه پی خواهند برد که شاگرد من هستید» (یوحنا ۱۳:۳۴-۳۵). حکم تازهٔ مسیح، جایگزین احکام پیشین که محبت متقابل و مشروط است می‌شود. فکر خود را انضباط دهیم که در مسیر وسوسهٔ سماجت و پرتوقعی که بیشتر از سرچشمهٔ غرور است، سدی از محبت بسازیم: «محبت بردبار و مهربان است؛ ... و کبر و غرور ندارد؛ رفتار ناشایسته ندارد و نفع خود را نمی‌جوید؛ به‌آسانی خشمگین نمی‌شود و کینه به دل نمی‌گیرد؛ ... محبت با همه چیز مدارا می‌کند، ... همیشه امیدوار است و در همه حال پایداری می‌کند» (اول قرنتیان ۱۳:۴-۷).

تصمیم روز:

اگر امروز، موضوعاتی مطابق خواسته و توقع و انتظارات من پیش نرود به جای تمرکز بر کمبودها و پافشاری بر دیدگاه‌های خود، دید خود را وسیع می‌گردانم و مطابق مزمور ۱۶:۶ به لطف خدا نسبت به خود بیشتر می‌اندیشم تا کم‌لطفی‌های دیگران: «حدود من به جاهای دلپذیر افتاده است؛ میراثی دل‌انگیز به من رسیده».

ستیزه‌جویی و نزاع

دوری از نزاع، عزّت آدمی است اما تن هر نادان برای مجادله می‌خارد.
امثال ۲۰:۳

نام‌ها و روش‌های دیگر بروز این بیماری:

بگومگو کردن، مشاجره، سرِ دعوا داشتن، پرخاشگری و پرخاشجویی، بر انگیختن جنگ و جدال، نفاق‌افکنی و دو به هم زنی

تفرقه و جدایی یکی از بزرگترین حربه‌های شیطان بر علیه فرزندان خدا است. به این وسیله است که او خدمت و شهادت آنان را بلااثر کرده، قدرت آنان را کاهش می‌دهد و سد راه برکتی می‌شود که در نتیجهٔ اتحاد و همکاری و اشتراک مساعی به‌دست می‌آید.

کلام خدا در یعقوب ۴:۱-۳ چند سؤال را در مورد منشاء جدال‌ها و ستیزه مطرح می‌کند و خود به آنها پاسخ می‌دهد: «از کجا در میان شما جنگ و جدال پدید می‌آید؟ آیا نه از امیالتان که در اعضای شما به ستیزه مشغولند؟ حسرت چیزی را می‌خورید، اما آن را به کف نمی‌آرید. از طمع مرتکب قتل می‌شوید، اما باز به آنچه می‌خواهید نمی‌رسید. جنگ و جدال برپا می‌کنید، اما به‌دست نمی‌آورید از آن رو که درخواست نمی‌کنید! آنگاه نیز که درخواست می‌کنید، نمی‌یابید، زیرا با نیّت بد درخواست می‌کنید تا صرف هوس‌رانی‌های خود کنید». امیالی که در ما در کشمکش دائمی هستند چه می‌باشند؟ بی‌شک اگر با خود صادق باشیم اذعان خواهیم کرد که کلنجار رفتن با لااقل برخی از امیال زیر است که در ما آتش جنگ و جدال و نفاق افکنی برپا می‌کند: حسادت، حسرت، غرور، خود عادل‌بینی، خودخواهی، خشم، کینه، نفرت،

انتقام، اولویت دادن به گرفتن "حق" خود و اثبات بی‌گناهی خود، کنترل رفتار و گفتار دیگران، عدم بخشش، میل به محبوبیت، و حتی میل به ماجراجویی![1]

جنگ و نزاع و ایجاد جوّ نفاق بیش از همه بر روحیهٔ خود ما و نیز روابط ما با دیگران اثر می‌گذارد. کتاب‌مقدس برخی از اثرات ستیزه‌جویی را چنین بر می‌شمرد:

فرار و کناره‌گیری اطرافیان از شخص

در امثال ۲۱: ۱۹ می‌خوانیم: «سکونت در بیابانِ بی‌آب و علف، به از زندگی با زن ستیزه جو و بد خُلق». همین مطلب در امثال ۲۴:۲۵ به نحوی دیگر تکرار می‌گردد: «سکونت در کُنجِ بام، به از زندگی زیر یک سقف با زن ستیزه‌جو». این مثال‌ها بسیار جدی و قوی هستند و گویای این حقیقتند که ستیزه‌جویی و جدال، اطرافیان را بیزار و کلافه می‌کند به‌حدی که اگر توانایی آن را داشته باشند، به هر نحوی، فرار را بر قرار ترجیح خواهند داد.

این موضوع به‌خصوص در جر وبحث‌های بین زن و شوهر در حضور فرزندان، بسیار جدی و خطرناک است و به‌آسانی آنان را از محیط خانه و خانواده گریزان می‌کند.

آزردن دائمی اطرافیان

ایجاد مشاجره‌های پی‌در پی، فضایی تلخ و پرکدورت را سبب می‌شود که در نهایت باعث خراش دادن، آزردن و رنجاندن دیگران می‌شود. چنانچه کلام خدا می‌فرماید: «چکیدن پیوستهٔ آب در روز بارانی و زن ستیزه‌جو مشابه‌اند» (امثال ۱۵:۲۷). یکی از شکنجه‌های بسیار آزاردهنده، چکیدن دائمی قطره‌های آب است. کسانی که تنشان برای

---

۱. ن. ک. به امثال ۲۵:۲۸، ۱۶:۲۸، ۲۱:۲۶؛ غلاطیان ۲۶:۵؛ امثال ۲۲:۲۹، ۱۱:۱۰، ۱۸:۱۵؛ افسسیان ۳۱:۴

مجادلـه می‌خارد، چنین فضای عـذاب‌آوری در کنار خود ایجاد می‌کنند. فضایی که علاوه بر زجرِ آن، مستمر نیز است، همانطور که در یک روز بارانی صدای چکیدن آب به‌آسانی قطع نمی‌شود. این هشدار نشان‌دهندهٔ آن است که نزاع و پرخاشگری، به‌آسانی می‌تواند چرخهٔ گریزناپذیری را دنبال کند.

این موضوع در یک جلسهٔ مطالعهٔ کتاب‌مقدس بسیار مشهود بود. در این گردهم‌آیی بین مسئول جلسه، کامران، و یکی از شرکت‌کنندگان، سیما، بحثی در گرفت. به‌زودی معلوم شد که سیما کاملاً موضوع را اشتباه برداشت کرده بود و چند نفر دیگر سعی کردند که به او توضیح دهند که موضوع بحث چیز دیگری بوده است. اما او به‌هیچ وجه کوتاه نمی‌آمد و با پرخاشگری به صحبت خود ادامه داد و جلسه کاملاً مختل شده بود. هر چند بحث او بی‌ربط به موضوع جلسه بود، مدیر جلسه اجازه داد که او نظر خود را بیان کند و به او اطمینان داد که نظر او درست است و هیچ‌کس مخالفتی با آن ندارد. اما سیما دست بردار نبود و شروع کرد به حمله به شخصیت کامران و بعضی دیگر از حاضرین در جلسه و آنها را متهم به غرور، خودبینی، جسارت و تعلیم غلط دادن کرد. سپس با تحکم از یکی از دوستان خود خواست که از او دفاع کند. هنگامی که دوست او، او را قانع کرد که همه حرف او را تأیید می‌کنند، فریاد زد: «شما همه نان را به نرخ روز می‌خورید! چه زود کوتاه آمدید و چه آسان حرفتان را عوض کردید! مرد آن است که روی حرف خود بایستد!»

در ادامهٔ همین آیه از امثال ۲۷، نویسنده تناوب مکرر ستیزه‌جویی را چنان اجتناب‌ناپذیر و پر خطر می‌داند که چنین هشدار می‌دهد: «بازداشتن او همچون بازداشتن باد، یا گرفتن روغن است با دست». این زنگِ خطر نشان می‌دهد که این بیماری زبان را می‌بایست بسیار جدی گرفت و دانست که در این مورد پیشگیری بهتر از درمان است.

برانگیختن خشم و نزاع متقابل

مربوط و پیوسته به موضوع بالا، جنگ و دعوا در اکثر موارد، زایندهٔ عصبانیت و جدال متقابل است.

ستیز آوری کار اهریمن است
ستیزه به پرخاش آبستن است
اسدی

در کتاب امثال این ضرب‌المثل‌ها گویای همین مطلب هستند: «همچون زغال برای اخگر و چوب برای آتش است، مرد ستیزه‌جو برای داغ کردن آتش» (امثال ۲۱:۲۶) و «سخن تند غضب را بر می‌انگیزد» (امثال ۱:۱۵).

مسبب گناهان دیگر

علاوه بر ایجاد خشم و عصبانیت، جنگ و جدال و ستیزه‌جویی، مسبب ایجاد نفرت، ایجاد نفاق و جدایی و خراب شدن روابط است.[۱] فردوسی در این مورد چنین می‌گوید:

ستیزه به‌جایی رساند سخن
که ویران کند خانه‌های کهن

چه بسیار دوستی‌ها که به‌خاطر نزاع‌های پی در پی و جنگ و دعوا بر سر مطالب مهم و غیر مهم، بزرگ وکوچک، خدشه دار و نابود شده است و چه بسیار روابط گرم و صمیمانه و مفید که با پاشیدن تخم نفاق از هم گسسته شده است و شاید پس از گذشت سال‌ها از خود پرسیده‌ایم، آیا اثبات نظر خود، گرفتن حق خود، و رسیدن به برخی از آرزوهای خود، ارزش ویران کردن این خانه‌های کهن را داشت یا نه؟

---

۱. ن. ک. به امثال ۱۰:۱۱، ۲۹:۲۲، ۲۸:۱۶

کلام خدا پاشیدن تخم نفاق در میان برادران را جزو چیزهای انگشت‌شماری می‌داند که خدا از آنها بیزار است و نسبت به آن کراهت دارد (ن. ک. به امثال ۱۶:۶ و ۱۹).

چارهٔ کار چیست؟

اگر بر این باور باشیم که بروز اختلاف نظر، مباحثات غامض و پیچیده و مشکلات در روابط با دیگران، علامت عدم رشد ایمانی و نشانهٔ ضعف ایمان ماست، بی‌شک به‌خطا رفته‌ایم. حقیقت این است که در هر جایی که دو یا سه نفر در ارتباط نزدیک یا حتی نیمه نزدیک با یکدیگر هستند، اختلاف عقیده و مواجه شدن با موضوعات قابل بحث، اجتناب‌ناپذیر است. در اینجا تمرکز صحبت روی روش‌های حل اختلاف نظرها نیست، هر چند در انجیل متی فصل ۱۸ از آیات ۱۵ الی ۱۹ راه حل مقابله با خطا شرح داده شده است. اما حتی در آنجا هم بویی از جدال، دعوا و جنگ و قهر برای رفع سوءتفاهمات به مشام نمی‌خورد. اما در این مبحث کوتاه، روی سخن با "زبانی" است زود رنج، تحریک‌پذیر و در مواردی کم‌حوصله و تهاجمی، که خود را به‌آسانی در دام جنگ و جدال و مشاجره می‌بیند و تا حرف خود را به کرسی ننشاند و به‌منظور خود نرسد، از ستیزه باز نمی‌ایستد.

پیشگیری اولیه

چند لحظه به برخی از زمان‌هایی که صحبت شما با نزدیکان یا دوستانتان به جنگ و مشاجره انجامیده است فکر کنید. شاید شروع برخی از آنها را به‌یاد نمی‌آورید و این امکان نیز وجود دارد که موضوع از یک مطلب کوچک و پیش پا افتاده شروع شده باشد. به‌عنوان مسیحیان، در این مواقع باید گوش به‌زنگ باشیم چون کلام خدا هشدار می‌دهد که «آغاز مشاجره همچون رخنهٔ آب است؛ پس، از آن دست بدار، پیش از آنکه به منازعه بیانجامد» (امثال ۱۴:۱۷) (همچنین ن. ک. به افسسیان ۲۶:۴و۲۷ و امثال ۲۲:۳۰-۲۳). چنانکه پیشتر نیز اشاره شد، همان‌گونه که

بازداشتن باد یا گرفتن روغن در دست، امری غیر ممکن است، آتش نزاع نیز چون مشتعل شود، مهار آن بسیار مشکل و حتی غیر ممکن می‌شود:

بکُش آتش خُرد پیش از گزند
که گیتی بسوزد چو گردد بلند
فردوسی

گزینش و تمرینِ روش ملایمت

بسیاری از اوقات، رفتار پرخاشگرانهٔ خود را به‌گردن خُلق و خوی موروثی خود یا تحریکات دیگران می‌اندازیم و چه بسا که هر دوی این عوامل درست و بجا باشند؛ اما از دیدگاه کتاب‌مقدس به نظر می‌رسد که در نهایت خودِ ما هستیم که می‌توانیم رفتار جنگجویانه و نزاع‌آمیز را کنار گذاشته و ملایمت و شکیبایی را برگزینیم و با خویشتنداری و انضباط روحانی، آن را در زندگی روزمره روش زندگی خود سازیم. به‌عنوان مثال به این دو آیه توجه کنید: «هرگونه تلخی، خشم، عصبانیت، فریاد، ناسزاگویی و هر نوع بدخواهی را از خود دور کنید» (افسسیان ۴:۳۱) و «اما اکنون باید همهٔ اینها را از خود دور کنید، یعنی خشم، عصبانیت، بدخواهی، ناسزاگویی و سخنان زشت را از دهان خود» (کولسیان ۳:۸).

علاوه بر این، طبق اصول روحانی کتاب‌مقدس، نرم‌گویی و شکیبایی بسیار مؤثرتر و مفیدتر است از پرخاشگری و نزاع؛ به‌طوریکه امثال ۱۵:۲۵ نیرومندی زبان ملایم را چنین تشریح می‌کند: «با شکیبایی حاکمی را مجاب توان کرد، با زبان نرم استخوان را توان شکست». زبان ملایم به‌جای تشدید عصبانیت، آن را فرو می‌نشاند و به‌جای پاشیدن تخم نفاق مرافعه را پایان می‌دهد (ن. ک. به امثال ۱۵:۱۸، ۱:۱۵) درست همان کارهایی که جنگ و جدال هرگز قادر به انجام آن نیست!

صلحِ بی چون وچرا

کلام خدا به‌جای روش گرفتن "حق" و اثبات بی‌گناهی خود در منازعه، ما را به ملایمت و تحمل، در محبت، تعلیم می‌دهد: «در کمال

فروتنی و ملایمت و با بردباری و محبت، یکدیگر را تحمل کنید»[۱] و ما را ترغیب می‌کند که اتحاد خود را به‌هیچ قیمتی فدای "حق" خود نکنیم: «به سعی تمام بکوشید تا آن یگانگی را که از روح است، به مدد رشتهٔ صلح حفظ کنید» (افسسیان ۴:۲ و ۳). هر چند این روش بسیار پربها است، اما پاداش آن بسیار پر ارزش می‌باشد: «خوشا به‌حال صلح‌جویان، زیرا آنان خدا را خواهند دید» (متی ۹:۵).

جویس مایر[۲] واعظ سرشناس تلویزیونی که برنامه‌های او در ایران نیز طرفداران بسیار دارد، معتقد است که «چیزهای جزئی که ما بر سر آنها آشوب به‌پا می‌کنیم و نزاع به راه می‌اندازیم، در زندگی ما، در بلند مدت، تفاوت چندان فاحش و مهمی ندارند». او می‌نویسد: «آنچه از دید خدا اهمیت دارد مسحی است که او بر ما قرار داده است و تنها راه نگاه داشتن این مسح، راغب بودن ما به برقراری صلح و آشتی و همسازی است».[۳]

صلح اما به چه بهایی؟

بسیاری از مواقع جنگ و جدال و نزاع چنین ادامه پیدا می‌کند که حس می‌کنیم اگر جواب طرف را ندهیم وی آنطور استنباط می‌کند که ما با او موافقیم و حق را به او داده‌ایم، یا فکر می‌کنیم سکوت ما، به نحوی خطاکاری ما را تأیید می‌کند. در نتیجه پاسخ می‌دهیم و نیز هر دو طرف دچار این وسوسه می‌شویم که خود سخن آخر را بگوییم و این خود باعث تحریک و ادامهٔ مشاجره می‌شود. زمانی به‌خود می‌آییم که موضوع بسیار پیچیده شده و احتمالاً سخنان تلخ و رنج‌آور دیگر، مشکل را غامض‌تر کرده‌است.

حتی کلام خدا هم چنین پند می‌دهد که: «جاهل را مطابق جهالتش پاسخ مده، مبادا تو نیز همچون او شوی» و بلافاصله می‌گوید: «جاهل را مطابق جهالتش پاسخ ده، مبادا در نظر خود حکیم بنماید» (امثال ۴:۲۶

---

۱. ن. ک. به اول پطرس ۱۹:۲-۲۱

2. Joyce Meyer; 3. Me and my big mouth, Joyce Meyer; p. 180

و ۵). پس روش حکیمانه در این موقعیت‌ها چیست و با چه محکی می‌توان پاسخ درست را تشخیص داد؟ یعقوب ۱۷:۳ و ۱۸ بهترین پاسخ را به این پرسش می‌دهد: «اما آن حکمت که از بالاست، نخست پاک است، سپس صلح‌آمیز و ملایم و نصیحت‌پذیر و سرشار از رحمت و ثمرات نیکو، و بری از تبعیض و ریا! پارسایی محصولی است که در صلح و صفا و به دست صلح‌جویان کاشته می‌شود».

مشاجره و نزاع تنها روش فهماندن خطا نیست! به‌قول نظامی:

سخن را که گوینده بدگو بود
نه نیکو بود گر چه نیکو بود

برعکس، کلام خدا به‌روشنی بیان می‌کند که علامت و نشانهٔ سخنان مفید و مؤثر و بجا در این است که چقدر صلح به ارمغان می‌آورد، چه مقدار پالایش‌شده و ملایم است، چه حد نصیحت‌پذیری و قبول خطای خود در شخص مشهود است، چه اندازه توأم با بخشش، رحمت و با ملاحظه است و به چه میزان بی‌غرض و منصفانه می‌باشد. این آزمون بسیار جدی است و خطا در آن نه تنها احیا و اصلاح را به‌بار نمی‌آورد بلکه باعث ضرر و زیان بسیار می‌گردد. علاوه بر آن در ادامهٔ همین آیه، کلام خدا به ما اطمینان می‌دهد که درستکاری و پارسایی و مقبول خدا بودن تنها در یک نوع زمین محصول می‌دهد و بارور می‌شود و آن، مزرعهٔ صلح و صفاست نه زمین نزاع و جنگ؛ و تنها صلح‌جویان و صلح‌طلبانند که قادر به کاشتن این بذر می‌باشند. خودداری از نزاع، و ممانعت از ایجاد نفاق و دودستگی، وظیفهٔ یک مسیحی را در این مورد خلاصه نمی‌کند. مأموریت ما از این فراتر است به حدی که خدا از ما انتظار دارد عاملینِ فعالِ صلح، آشتی و اتحاد باشیم.

در رسالهٔ اول پطرس در مورد تحمّل و بردباری در مواقعی که به ناحق به ما خطا شده، با نمونه و سرمشقی بی‌نظیر ترغیب شده‌ایم. پطرس به مخاطبین خود که مورد جفا و آزار شدید بودند چنین می‌نویسد: «...

شایان تقدیر است که کسی از آن رو که چشم بر خدا دارد، چون به ناحق رنج کشد، دردها بر خود هموار سازد ... اگر نیکویی کنید و در عوض رنج ببینید و تحمل کنید، نزد خدا پسندیده است. چه برای همین فراخوانده شده‌اید، زیرا مسیح برای شما رنج کشید و سرمشقی گذاشت تا بر اثر قدم‌های وی پا نهید» (اول پطرس ۱۹:۲-۲۱). مسیح در مقابل ستیزه، جنگ و رفتار ناحق مخالفین خود عکس‌العمل نشان نداد و ما نیز خوانده شده‌ایم که در این موارد از او نمونه بگیریم.

تفکر در کلام خدا:

بر مزمور ۱۳۳ تعمق کنید و نقل قول ذکر شده از جویس مایر را در کنار این آیات بخوانید.

- روغن و شبنم در کتاب‌مقدس هر کدام علامت چه هستند؟
- فکر می‌کنید که برکت خدا را در چه حالتی بیشتر می‌توان تجربه کرد؟

اول قرنتیان ۶ را مطالعه کنید و روی آیهٔ ۷ تعمق کنید:

- چه راه حلی برای رفع اختلافات در این قسمت ذکر شده است؟
- چرا وجود دعوا و مرافعه از دید پولس برای ایمانداران مسیحی شکست محسوب می‌شود؟
- چرا پولس از ایمانداران قرنتس می‌خواهد مظلوم شدن و زیان دیدن را برگزینند؟

در مسیر انضباط فکری:

در مزمور ۷:۱۴۰ چنین می‌خوانیم: «تو سر مرا در روز جنگ محفوظ داشتی». هنگامی که بتوانیم فکر خود را در حریم منتخب کلام خدا گردش دهیم و از دفاع از منافع خود دست برداریم قادر خواهیم بود که

از چرخهٔ نزاع گریز زنیم. به‌یاد آوریم که «نفرت، نزاع‌ها برمی‌انگیزد اما محبت، خطاپوش است» (امثال ۱۰:۱۱).

علاوه بر این باید دانست که بسیاری از درگیری‌ها و نزاع‌ها ارزش جنگیدن ندارند و تنها باعث اتلاف انرژی، دلخوری و کدورت می‌شوند. به‌عنوان یک مسیحی متعهد، پیکار و نبردهای مهم زندگی خود را شناسایی خواهم کرد و قوت خود را صرف پیروزی در آن خواهم نمود، بقیه را با فروتنی به خدا خواهم سپرد.

تصمیم روز:

به مدد خدا امروز در هر موقعیتی کفش آمادگی برای اعلام انجیل "صلح" را به پا خواهم نمود (افسسیان ۶:۱۵) و آنچه را که موجب برقراری صلح و صفا و بنای یکدیگر می‌شود، دنبال خواهم کرد (رومیان ۱۴:۱۹).

تحقیر

آنکه همسایهٔ خویش را خوار می‌سازد کم‌عقل است، اما شخص فهیم خاموش می‌ماند.

امثال ۱۱:۱۲

نام‌ها و روش‌های دیگر بروز این بیماری:

سرکوفت زدن، منت گذاشتن، ضعف کسی را به رُخ او کشیدن

رومینا دختر نوجوان پاکستانی که چند بار دست به خودکشی زده بود و در نهایت از خانه فرار کرده بود، به مددکار اجتماعی خود چنین می‌گفت: «تمام عمر از خانواده‌ام شنیده‌ام که چقدر کودن، بی‌عُرضه و دست و پا چُلفتی هستم. وقتی کسی اسم مرا می‌پرسد، باید کمی فکر کنم تا آن را به‌خاطر بیاورم چون در خانه معمولاً به اسامی انواع و اقسام جانوران نامیده شده‌ام. برادر بزرگم محبوب خانواده است، به نظر می‌رسد که او یکی از قدیسین است، چون از دید پدرم او هرگز خطایی مرتکب نشده و اگر هم گاهی تصادفاً اشتباهی کرده باشد، پدر آن را چنین توجیه کرده است، "خوب، مسئله‌ای نیست، پسر است دیگه!" مادرم هر بار که با من عصبانی می‌شود، که معمولاً چند بار در روز است، به من می‌گوید "ای کاش مار زاییده بودم و دختر نزاییده بودم"!»

تجربهٔ تلخ رومینا نتیجهٔ پیام‌های تحقیرآمیز و سرکوفت‌های متعدد دوران کودکی اوست. این پیام‌ها در وجود او تبدیل به یک باور محکم شده است. به‌طوری‌که او عمیقاً معتقد است که شخصی بی‌فایده، بی‌ارزش و کم‌عقل است. شاید پس از سال‌ها بتوان با یک مشاور خوب و در محیطی سالم و پر محبت اعتماد به‌نفس او را بازگرداند. از دیدگاه

یک کودک که از بدو تولد، ناخودآگاه والدینِ خود را عقل کُلّ می‌داند و سخنان آنان را بدون چون و چرا می‌پذیرد، مشکل است که بتواند نظرات تحقیرآمیز آنها را در مورد خودش نادیده بگیرد و مانع شود که این سخنان در او اثرگذار شوند.

زبان تحقیرآمیز، هیچ قشری را از گزند و آسیب خود در امان نمی‌گذارد. نه تنها کودکان، بلکه پدر و مادرها، مردان و زنان خدا، خادمین انجیل و بزرگان آسمانی و حتی خود عیسای مسیح هم از تیرْرَس این بلای زبان محفوظ نبوده‌اند.[۱]

چرا دیگران را تحقیر می‌کنیم؟

روانشناسان، کمبوداعتماد به‌نفس، عقده‌های کودکی، حس حقارت فردی، کمال‌گرایی، خشمِ ابراز نشده و سلطه‌جویی را از عوامل مهم این بیماری زبان می‌دانند. علاوه بر آن معتقدند که طبقه‌بندی‌های اجتماعی مانند مقام، سِن، اُنس و آشنایی و غیره نیز مسبب خود را برتر دانستن و در نتیجه تحقیر نمودن و کوچک کردن طرف مقابل می‌باشد. در کنار این‌ها کلام خدا به ما یادآوری می‌کند که غرور، حق به جانب گرفتن، تبعیض، شرارت، دوری از خدا و نادانی عوامل ریشه‌ای و اصلی این بلای زبان می‌باشند.[۲] عامل دیگری را که به خرمن این آفت زبان آتش می‌زند، مزمور نویس در دعای پر درد خود در مزمور ۱۲۳:۳-۴، در کسانی می‌بیند که به‌قول ما ایرانی‌ها نفس‌شان از جای گرم بلند می‌شود و از موضِع آسودهٔ خود دیگران را تحقیر و سرزنش می‌کنند: «ما را فیض ببخشا، ای خداوند، ما را فیض ببخشا. زیرا تحقیر بسیار بر ما رفته است! جان ما بس سیر شده است از تمسخر آسودگان و تحقیر متکبران!»

---

۱. به‌عنوان مثال نگاه کنید به امثال ۲۰:۱۵؛ اول سموئیل ۲۷:۱۰؛ نحمیا ۱۹:۲، ۲:۴-۳؛ اول قرنتیان ۱۰:۱۵-۱۱؛ اول تیموتائوس ۱۲:۴؛ دوم قرنتیان ۱۰:۱۰؛ دوم پطرس ۱۰:۲؛ یهودا ۸؛ متی ۲۹:۲۷

۲. ن. ک. به امثال ۱۳:۳۰، ۲۴:۲۱؛ لوقا ۹:۱۸و۱۱؛ یعقوب ۱:۲-۳؛ امثال ۳:۱۸؛ رومیان ۲۹:۱-۳۱؛ امثال ۲۱:۱۴

چگونه دیگران را تحقیر می‌کنیم؟

این بیماری زبان نیز مانند دیگر بلاهای زبان لزوماً نیازی به کلمات زیادی برای ابراز خود ندارد و حتی یک نگاهِ عاقل اندر سفیه، یک شانه بالا انداختن، یک پوزخند یا یک حرف گزنده و حتی بی‌اعتنایی به‌راحتی می‌تواند زهر آن را به طرف مقابل انتقال دهد. برشمردن برخی از روش‌های متداول تحقیر دیگران از طریق زبان، تنها به این امید است که هر کدام از ما که این سطور را مطالعه می‌کنیم صادقانه خود را بیازماییم و در صورت لزوم به کمک روح‌القدس خود را اصلاح کنیم.

ضعف‌های دیگران را به رُخشان کشیدن

در هر شخص ضعف‌هایی است که خودْ با آنها دست و پنجه نرم می‌کند و کسانی از آن با خبرند که به شخص نزدیک‌ترند. همین اُنس و آشنایی در بسیاری از اوقات وسیلهٔ گزنده و مخرب این بیماری زبان است و با برملا کردن این عیوب به دیگران یا حتی بازگو کردن آنها به خود شخص او را مورد تحقیر قرار می‌دهد. چه آسان عادات، طرز لباس پوشیدن، نحوهٔ غذا خوردن، سستی‌های مربوط به ناتوانی جسمی یا سن و سال و میزان تحصیلات و تفاوت بین دو نسل را وسیلهٔ تحقیر و پایین آوردن دیگران قرار می‌دهیم. خانمی که از ضعف‌های خصوصی شوهرش آگاه است و باید آن را در حریم مستور زندگی مشترک پاس بدارد، در موقع عصبانیت او را تحقیر می‌کند و حتی حضور دیگران را هم مانعی برای این کار نمی‌داند. پدر، فرزند خود را که ممکن است در ورزش و موسیقی نابغه باشد اما ذهن ریاضی نداشته باشد، تحقیر می‌کند که بچه‌های همهٔ مردم چیزی شدند اما تو به‌هیچ جا نخواهی رسید و مرتب نمره‌های بدِ حساب و هندسهٔ او را به رُخش می‌کشد. مسیحی قدیمی به برداشت‌های ناپخته، اما اصیل نوایمان، پوزخند می‌زند و دیدگاه‌های او را تحقیر می‌کند. در صورتی که می‌بینیم در گفتگوی عیسی با زن سامری در انجیل یوحنا فصل چهارم، با وجود پاسخ‌های به‌ظاهر پَرتی که زن سامری می‌داد، عیسی حتی یک بار او را مورد

تحقیر قرار نداد بلکه عقاید روحانی او را گوش گرفت و با او وارد بحث شد.

سرکوفت زدن

«زن فلانی اینطور غذا می‌پزد و کدبانوگری می‌کند، تو که با او دوست هستی کمی از او یاد بگیر.»؛ «بی‌عُرضه بالاخره نتوانستی کارِ خودت را حفظ کنی؟»؛ «بچهٔ فلانی نصف توست و انگلیسی را مثل بلبل حرف می‌زند، یاد بگیر!»؛ «تو همانی هستی که پارسال به التماس افتاده بودی که...»؛ خانم خانه‌داری به دوست کارمندش سرکوفت می‌زد که چطور می‌تواند فقط فکر پول درآوردن باشد و بچه‌ها را بدون سرپرستی مادرانه به امان خدا رها کند؟ کودک با یک اشتباه کوچک و یا بزرگی که مرتکب می‌شود، مدام باید سرکوفت بشنود که «به پدر دست و پا چلفتی‌ات رفته‌ای!» غفلت‌ها و اشتباهات گذشتهٔ شخص یا وابستگان او، شمشیر دو دمی می‌شود در دست فرد متقابل، تا به‌وسیلهٔ آن هم خود آن شخص و هم دیگرانی را که از آنها کینه‌ای به‌دل دارد، تحقیر کند.

از این گذشته بسیاری از افراد به‌خودی خود عقدهٔ خود کم‌بینی و حس حقارت دارند و چه بسا که این بیماری زبان، چنین مشکلاتی را در زندگی آنان تشدید کند.

منّت گذاشتن

این روش دیگری برای تحقیر کسانی است که به نحوی به ما مدیون هستند و در مقابلِ تیرِ این بلای زبان، سپر دفاعی از خود ندارند. «من بودم که تو را به فلان جا رساندم حالا جوابم این است؟ این دست نمک ندارد!». یادآوری لطفی که زمانی به دیگری کرده‌ایم و بهره گرفتن از آن برای پایین آوردن عزت‌نفس شخص یا تحریک او، به هر شکلی که باشد، روش مخرب دیگری در ابراز این بلای زبان است. نصیحت سعدی چه به‌جا است که

تو نیکی میکن و در دجله انداز
که ایزد در بیابانت دهد باز

کم‌ارزش شمردن

بی‌اعتنایی کردن به حرف و نظرات دیگران چنان‌که گویی سخن آنها ارزش شنیدن ندارد، لطف و محبت دیگران را کم ارزش کردن و خدمات و کمک‌های آنها را ناچیز شمردن از دیگر روش‌های بروز این مشکل زبان است. فردی را می‌شناختم که به‌عادت، کادوی دیگران را بی‌ارزش می‌کرد. یک بار می‌گفت :«آه، از این جنس گوشهٔ هر بازار و کنار هر دست‌فروشی ریخته است». بار دیگر می‌گفت: «ممنون، ولی همسرم مارک‌دار این کِرِم را از خارج برایم آورده است». یک بار که کادو بسیار مقبول افتاد گفت: «دستش درد نکند، اما من هم کم بهش محبت نکردم!»

چرا تحقیر نکنم؟

با توجه به نمونه‌های بالا باید اذعان داشت که همهٔ ما اگر کمی خویشتنداری خود را از دست بدهیم به آسانی در دام این بلای زبان می‌افتیم و چه بسا که به‌صورتی، حتی آن را توجیه می‌کنیم. با بررسی کلام خدا دلایل متعددی برای خودداری از تحقیر نمودن دیگران می‌یابیم:

بی‌فایده بودن آن

تحقیر کردن دیگران برای تحریک آنان به انجام دادن یا خودداری از انجام دادن کاری بی‌فایده است. تشویق همیشه بیشتر از تحقیر جواب می‌دهد. در اول تسالونیکیان ۱۱:۵، ایمانداران به تشویق و تقویت یکدیگر فرا خوانده شده‌اند. حتی در مقابل ضعف‌ها و کاستی‌های دیگران، پیرو مسیح، خلاف کم‌ارزش شمردن و سرکوفت‌زدن به دیگران، روش متفاوتی از دنیا برمی‌گزیند. چنانکه در افسسیان ۳۲:۴ می‌خوانیم: «با یکدیگر مهربان و دلسوز باشید و همان‌گونه که خدا شما را در مسیح بخشوده است، شما نیز یکدیگر را ببخشایید».

مدافع مظلومین

در جای‌جای کلام خدا به این واقعیت برخورد می‌کنیم که هر کس، چه جوان و چه پیر و چه قوم خدا و چه اجنبی اگر مظلوم واقع شود، خدا به دفاع از او برمی‌خیزد. به‌عنوان مثال به این آیات در رابطه با تحقیر کردن کودکان توجه فرمایید: «آگاه باشید که هیچ‌یک از این کوچکان را تحقیر نکنید، زیرا به شما می‌گویم که فرشتگان ایشان در آسمان همیشه روی پدر مرا که در آسمان است، می‌بینند» (متی ۱۸:۱۰).

در امثال ۱۴:۲۱ می‌خوانیم که دریافت‌کنندهٔ برکت، تحقیرکننده نیست بلکه آنی است که به مظلومان ارزش می‌دهد و به کسانی که آسیب‌پذیرند، محبت می‌کند: «آن که همسایه‌اش را خوار شمارد گناه می‌ورزد، اما خجسته آن که با مظلومان مهربان است».

برازنده نبودن آن

با توجه به کلام خدا در افسسیان ۴:۲۹ که می‌گوید: «دهانتان به هیچ سخن بد گشوده نشود، بلکه گفتارتان به تمامی برای بنای دیگران به‌کار آید و نیازی را برآورده، شنوندگان را فیض رساند»؛ آیا هیچ‌کدام از نمونه‌های ذکر شده در این مطلب، شایسته و برازندهٔ فرزندان خداست؟ آیا تحقیر، شماتت و کم‌ارزش شمردن دیگران به آنها فیض می‌رساند؟ آیا سرکوفت زدن به دیگران جز این‌که نمک به‌زخم آنها بپاشد، برای بنای شخصیت و روحیهٔ فرد مفید واقع می‌شود؟

پی‌آمد آن

تحقیر و تکبر دست به‌دست هم زاده می‌شوند و از دیدگاه خدا این گناه زبان بسیار جدی است، چنانکه به ما هشدار می‌دهد: «غرور متکبران را تباه خواهم ساخت و تکبر جباران را به زیر خواهم انداخت» (اشعیا ۱۳:۱۱). نیز در امثال ۱۴:۳ می‌گوید: «نادان چوب زبان متکبر خود را می‌خورد، اما لب‌های حکیمان ایشان را محافظت می‌کند». پی‌آمد این بیماری زبان گریزناپذیر است. در جای دیگر (حزقیال ۲۸:۲۶) می‌بینیم

که خود خدا به داوری و محاکمهٔ تحقیرکنندگان برمی‌خیزد، دعای اهانت‌شدگان را می‌شنود و اهانت‌کنندگان را به‌زیر می‌افکند (نحمیا ۴:۴؛ مزمور ۳:۱۲۳؛ اشعیا ۱۴:۶۰).

تفکر در کلام خدا:

وقایع زیر را در کلام خدا مطالعه کنید:

- خوار شمردن مقام سموئیل توسط پسران بلیعال، در اول سموئیل ۲۷:۱۰
- بی‌احترامی به فرستندگان داوود و تحقیر آنها توسط نابال، در اول سموئیل ۱۰:۲۵-۱۱
- خُرد کردن روحیهٔ نحمیا و مردان او و پایین آوردن ارزش کار آنها، در نحمیا ۱۹:۲؛ ۲:۴-۳
- تحقیر شخصیت پولس توسط معلمین کاذب، در دوم قرنتیان ۱۰:۱۰
- تبعیض بین فقیر و غنی، در یعقوب ۲:۲-۳

در هر یک از این وقایع بالا، به نظر شما انگیزهٔ نهفته برای خوار شمردن و تحقیر افراد چه بوده است؟ آیا ممکن است چنین انگیزه‌هایی در زندگی روزمرهٔ ما مسبب تحقیر کردن و ناچیز شمردن دیگران شود؟

با یک مثال و تجربهٔ امروزی آن را بازگو کنید و در گروه خود بررسی کنید که چگونه می‌توان با به‌کارگیری ضوابط کلام خدا بر آن غلبه کرد.

در مسیر انضباط فکری:

بسیاری از چیزهایی که ما دیگران را به‌خاطر آن تحقیر می‌کنیم، تنها نشانهٔ تفاوت شخصیتی، دیدگاه متفاوت، تشخیص و الزام شخصی و در کل متمایز بودن گزینه‌های فردیِ دیگران با ماست. حتی در کارهایی که به‌نظر روحانی می‌آیند و ما فکر می‌کنیم دلیل خوبی برای اتخاذ این روش‌ها داریم و به نحوی خود را به‌خاطر حفظ آنها برتر می‌شماریم و

روش دیگران را تحقیر می‌کنیم، باید با جدیت فکر خود را انضباط دهیم که تفاوت‌های شخصی را وسیله‌ای برای متمایز دانستن، سلطه‌جویی و برتر دانستن خود و در نتیجه کم‌ارزش کردن دیگران نسازیم. در رساله به رومیان ۳:۱۴ می‌خوانیم: «آن که همه چیز می‌خورد، نباید به آن‌که نمی‌خورد به‌دیدهٔ تحقیر بنگرد؛ و آن که همه چیز نمی‌خورد، نباید آن‌کس را که هر غذایی را می‌خورد، محکوم کند».

تصمیم روز:

امروز در رویارو شدن با ضعف‌ها و کاستی‌های دیگران، به‌جای تحقیر کردن آنان، زبان من برای تشویق، بنا، ابراز اعتماد به لیاقت و کفایت آنان و ارزش دادن به آنها به‌کار خواهد رفت.

فضولی کردن

اگر رنج می‌برید، مبادا که به‌سبب قتل، دزدی، شرارت یا حتی فضولی در کار دیگران باشد.

اول پطرس ۱۵:۴

نام‌ها و روش‌های دیگر بروز این بیماری:

سر از کار دیگران در آوردن، دخالت بی‌جا کردن

فضولی در قالبِ واژه‌هایی مانند کنجکاوی و یا آگاه شدن از واقعیت‌ها، خود را بی‌آزار و حتی ضروری جلوه می‌دهد؛ اما طبق کلام خدا، چنانکه در آیهٔ بالا می‌بینیم، فضولی در شمار گناهان جدی تلقی می‌شود. بر مبنای این آیه و آیاتی دیگر در کتاب‌مقدس، این گناه زبان نه تنها به حریم شخصی دیگران تجاوز می‌کند، بلکه برای خود شخص نیز رنج و خطر به همراه دارد.

کلام خدا خطری را که در فضولی نهفته و وخامت و بی‌مسئولیتی این کار را چنین تشبیه می‌کند: «دخالت در مشاجرهٔ دیگران، همچون کشیدن گوش سگ ولگرد است!» (امثال ۱۷:۲۶). گوش حساس‌ترین قسمت بدن سگ است و سگِ ولگرد، کوچک‌ترین تماسِ غریبه با گوش خود را علامت خطر می‌بیند و در دفاع از خود، به‌شدت به متجاوز حمله می‌کند. به‌همین شکل مداخله و فضولی کردن در امور دیگران نیز، نه تنها دیگران را رنجیده‌خاطر می‌سازد، بلکه برای مداخله‌کننده نیز نتیجهٔ معکوس داشته، منجر به واکنش‌های منفی، فاصله وجدایی و سلب اعتماد و تیرگی روابط می‌گردد.

شاید بتوان این معضل زبان را به دو نوع کلی تقسیم‌بندی کرد. نوع

اول: فضولی کردن در کار دیگران برای کسب اطلاعات و سر در آوردن از مسائل آنان؛ و نوع دوم: مداخله کردن در امور خصوصی دیگران و سرگرم شدن به کاری که به شخص مربوط نیست.

چند سال پیش گروهی از بانوان یک کلیسا، جلسات بسیار مفیدی تشکیل دادند که در آن زندگی زنان مختلف کتاب‌مقدس مورد بحث و بررسی قرار می‌گرفت. هر چند این جلسات در ابتدا با استقبال زیاد همهٔ خانم‌ها مواجه شد اما چندی نگذشت که بانوان جوان از شرکت در آن امتناع کردند. وقتی مسئولینِ گروه علت را جویا شدند، اکثر خانم‌های جوان، که اکثرشان نیز تازه ازدواج کرده بودند از پاسخگویی به دیگران در مورد اینکه چرا تا به‌حال بچه‌دار نشده‌اند، درمانده و رنجیده‌خاطر گشته بودند. از دید آنها موضوع بچه‌دار شدن، یک مسئلهٔ خصوصی بین خود و همسرشان بود و آنان لازم نمی‌دیدند که علت باردار نشدن خود را برای همگان توضیح دهند.

چنانچه گفته شد از نظر کسی که به این کار مبادرت می‌ورزد ممکن است این‌گونه صحبت‌ها، بدون منظور و بی‌آزار باشد، حتی ممکن است شخص تصور کند که به‌این وسیله تنها سر صحبت را باز می‌کند و ایجاد دوستی و ارتباط می‌کند. برخی نیز تصور می‌کنند که موظفند با تجربیات و پند و اندرزهای خود به دیگران کمک کنند و سر در آوردن از مسائل آنها تنها به این دلیل است که می‌خواهند خدمتی انجام دهند. اما باید در نظر داشت که اولاً مسئولیت تصحیح کردن، راهنمایی کردن، اصلاح نمودن، آگاهی دادن و نصیحت کردن همگان، بر دوش ما نهاده نشده است و این وظیفه در جامعه، کلیسا و محیط خانواده، به افراد معتبری سپرده شده است که صلاحیت لازم برای این کار را دارند. در ثانی کسانی که نیاز به کمک گرفتن و نصیحت شدن دارند، خود به آسانی سفرهٔ دل خود را روی افراد معتمد می‌گشایند. آنها به افرادی که به خود حق تخطی به حریم خصوصی زندگیشان می‌دهند، کمتر اعتماد می‌کنند.

پرسش‌هایی مانند: «چقدر حقوق می‌گیری؟»، «چطور از عهدهٔ خرید چنین لباس گران‌قیمتی بر می‌آیی»، «آیا دخترت دوست پسر دارد؟»، «چرا

تا به‌حال ازدواج نکرده‌ای؟» و غیره، به هر دلیلی گفته شود، شنونده را در تنگنا می‌گذارد که قسمتی از زندگی خصوصی خودش را، آن هم بدون آنکه خودش خواسته باشد، با شما در میان بگذارد. حتی اگر آن شخص پیشتر به شما اجازهٔ مداخله در برخی از امور خصوصی زندگیش را داده باشد، این لزوماً بدان معنا نیست که مایل است شما را مکرراً در آن مورد یا در خصوص دیگر امور مربوط به زندگی‌اش دخیل سازد.

کتاب‌مقدس فضولی و دخالت بی‌جا در کار دیگران را هم‌پیوند و مرتبط با کاهلی، سخن‌چینی و بدگویی می‌داند. کلیسای اولیه این گناه زبان را بسیار جدی می‌گرفت و به‌هیچ‌وجه با آن مدارا نمی‌کرد (ن. ک. به دوم تسالونیکیان ۳:۱۱-۱۲ و اول تیموتائوس ۵:۱۳). کلیسا و مسیحیان امروز نیز وظیفه دارند که این بلای زبان را جدی قلمداد کنند تا بتوانند در جامعه‌ای که این گناه زبان در آنجا بسیار متداول و رایج است، نمونهٔ مثبتی از خود بر جای بگذارند.

الهی نَفْسِ سرکش را زبون کن
فضولی از دماغ ما برون کن
عطار

تفکر در کلام خدا:

داستان مداخله‌های موسی در دو مشاجره را در خروج ۲:۱۱-۱۵ مطالعه کنید.

- مداخلهٔ او چه پیامدهای دراز مدتی برای او داشت؟
- این قسمت را با اعداد ۱۶:۱-۵ مقایسه کنید. فکر می‌کنید موسی چه درس‌های مهمی را در طول خدمت خود آموخت؟

یوحنا ۱۲:۱-۸ را مطالعه کنید و انگیزه‌های منفی و حتی مثبت افرادی را که در کار دیگران دخالت می‌کنند را مورد بحث قرار دهید.

چرا داشتن انگیزهٔ مثبت، مجوز خوبی برای دخالت در کار دیگران نیست؟

در مسیر انضباط فکری:

احترام به حریم فردی خصوصی دیگران نیازمند شناخت و پاسبانیِ این حد و مرزها است. خدمت، محبت، کمک و حمایت کردن به دیگران بدون شکستن این حد و مرزها نیز میسر است. فکر خود را انضباط خواهم بخشید تا این حریم‌ها را در خانواده، بین دوستان و همکاران، در جامعه و در کلیسا بشناسم و آنها را محترم شمارم.

تصمیم روز:

امروز برای ورود به زندگی و خدمت به مردم، با دعوت ایشان و از "دَر" وارد خواهم شد، و نه با تخریب حصار خصوصی زندگی آنان.

قضاوت کردن و محکوم کردن دیگران

پس تو ای آدمی که دیگری را محکوم می‌کنی، هر که باشی هیچ عذری نداری. زیرا در هر موردی که دیگری را محکوم می‌کنی، خویشتن را محکوم کرده‌ای؛ چون تو که داوری می‌کنی، خودْ همان را انجام می‌دهی.

رومیان ۲:۱

نام‌ها و روش‌های دیگر بروز این بیماری:

انتقاد کردن، عیب‌جویی کردن، بهانه‌گیری، تقصیر را به‌گردن دیگری انداختن، بی‌تقصیر پنداشتن خود، مقصر شناختن و محکوم کردن خدا

یکی از بیماری‌های بسیار متداول زبان، قضاوت و داوری کردن افراد است. این بیماری با لغات به‌ظاهر بی‌آزاری مانند: «به نظر من...» یا «اگر من جای فلانی بودم...» شروع می‌شود و زمانی جزوی از عادات و شخصیت ما می‌شود که دیگر هیچ عیبی از اینکه بر مسند داوری بنشینیم و کارهای دوستان و فامیل و همکاران را با نظرات و عقاید خود بسنجیم و آشکارا یا در بعضی موارد زیرکانه و مؤدبانه آنها را محکوم کنیم، نمی‌بینیم. به‌تدریج این باور در ما تقویت می‌شود که نظرات، و روش‌ها و گزینه‌های ما، اگر نه همیشه، ولی لااقل در اکثر اوقات، ملاک کل است و دیگران بر حسب آن ارزیابی می‌شوند. تخطی اطرافیان از آن‌چه به نظر "من" درست آید، سبب می‌شود که یا آنان صریحاً محکوم شوند و به باد انتقاد گرفته شوند، یا لااقل حس تقصیر در وجدان و ذهن آنان به‌شدت برانگیخته شود. اما "من" غالباً بی‌تقصیر است.

مبتلا به این بیماری زبان، که بسیاری از ما کم و بیش دچار آن هستیم،

می‌تواند برای سندیت دادن به عقاید خود حتی از کتاب‌مقدس نیز استفاده کند و کلام خدا را وسیله‌ای برای سرزنش، نکوهش و عیب‌جویی از دیگران قرار دهد. در کتاب‌مقدس بیش از ۳۱ هزار آیه وجود دارد که اگر آنها را در جای نادرست و بدون در نظر گرفتن زمینهٔ هر آیه به‌کار بریم، به‌جرأت می‌توان گفت که هر نظر و دیدی را ثابت می‌توان کرد.

پیشرفت این بیماری زبان به جایی منجر می‌شود که شخص به خود اجازه می‌دهد که حتی از خدا هم انتقاد کند و او را محکوم کند. مسبب اصلی گناهان و خطایای او خداست و علاوه بر این آنچه او در دعا می‌خواهد، حق مسلم اوست و اگر خدا آن را به او عنایت نکند می‌تواند از او ادعای حق کند و او را محکوم کند. انتقاد از خدا و محکوم کردن او از بدو خلقت و ورودگناه برای بشر خاکی امری طبیعی به نظر می‌رسید به‌طوری که در فصل سوم پیدایش در آیهٔ ۱۲ می‌بینیم که آدم سرپیچی خود از اوامر خدا را به‌گردن خدا می‌اندازد و به او می‌گوید: «این زنی که قرین من ساختی، وی از میوهٔ درخت به من داد که خوردم».

آر.تی.کندال[1] واعظ ارشد کلیسای وست مینستر لندن می‌گوید: «یکی از دلایل تکذیب‌ناپذیر گناه‌کار بودن ما در این است که از خود دفاع می‌کنیم، تقصیر را به‌گردن دیگران می‌اندازیم و حتی‌الامکان از اذعان به خطاهای خود سر باز می‌زنیم. عنصر اصلی کژروی ذاتی ما، حق به جانب بودنِ ماست».[2] به‌قول ضرب‌المثل فارسی: عیب نبیند به جز از اهل عیب!

عجیب و غم‌انگیز اینجاست که اکثر ما که از این بیماری زبان در رنج و عذاب هستیم خودْ زمانی بی‌رحمانه مورد انتقاد و نکوهش و محکومیت قرار گرفته‌ایم و قربانی قضاوت‌های ناعادلانهٔ مردم شده‌ایم. اما نادرستیِ کار آنانی که ما را بی‌سبب محکوم کرده‌اند، آمیخته با غروری که از گناه ناشی می‌شود ما را به کمال‌گرایی سوق داده است. هر چند

1. R.T. Kendall; 2. William Somerset Maugham, p. 12

هم که معایب زیادی در ما وجود دارد، اما چه بسیار نیت‌ها و انگیزه‌های خود را با آنچه که در واقع هستیم اشتباه می‌گیریم و دیگران را با تصویر کاملی که از خود در ذهن خود ساخته‌ایم مقایسه کرده، قصورات آنان را ملامت می‌کنیم.

از این رو بود که عیسای مسیح فرمود: «داوری نکنید تا بر شما داوری نشود. زیرا به همان گونه که بر دیگران داوری کنید بر شما نیز داوری خواهد شد و با همان پیمانه که وزن کنید برای شما وزن خواهد شد. چرا پَرِ کاهی را در چشم برادرت می‌بینی، اما از چوبی که در چشم خود داری غافلی؟ چگونه می‌توانی به برادرت بگویی، "بگذار پر کاه را از چشمت به در آورم،" حال آن‌که چوبی در چشم خود داری؟ ای ریاکار، نخست چوب را از چشم خود به در آر، آنگاه بهتر خواهی دید تا پَرِ کاه را از چشم برادرت بیرون کنی» (متی ۷:۳-۵).

تو که خود صاحب صد عیب هستی
ز عیب دیگران کمتر سخن گوی

علاوه بر این به‌خاطر دید و چشم‌انداز محدود انسانی ما، امکان زیادی وجود دارد که ما در قضاوت‌های خود ظاهر قضیه را ببینیم و انگیزه‌ها و محرک‌های طرف مقابل را نادیده بگیریم و در نتیجه یک‌جانبه داوری کنیم. عیسای مسیح نیز همین هشدار را می‌دهد که «به ظاهر داوری مکنید، بلکه به حق داوری کنید» (یوحنا ۷:۲۴). آیا با توجه به زخم مهلکی که داوری‌های یک‌جانبهٔ ما می‌تواند ایجاد کند، بهتر نیست قضاوت و داوری را به خودِ خدای حق‌بین بسپاریم؟

تفکر در کلام خدا:

برخورد علمای دین و فریسیان را با زن زناکار در انجیل یوحنا ۸:۲-۱۱ مطالعه کنید و آن را با سخنان رهایی بخش عیسی به این زن مقایسه کنید.

«زیرا خدا پسر خود را به جهان نفرستاد تا جهانیان را محکوم کند، بلکه فرستاد تا به واسطهٔ او نجات یابند» (یوحنا ۱۷:۳).

این دو قسمت از کلام خدا چه ابزاری برای غلبه بر این بیماری زبان در دسترس من قرار می‌دهند؟

در مسیر انضباط فکری:

مردمی که هر روزه با آنها در ارتباط هستیم بیشتر از انتقاد و قضاوت‌های ما به تشویق ما نیاز دارند. یک داستان‌نویس انگلیسی می‌گوید: «حتی زمانی که افراد خودْ می‌خواهند عیوب‌شان را به آنها بگوییم، در حقیقت جویای تحسین ما هستند». ابلیس، که مدعی برادران و خواهرانِ ایمانی ماست، شبانه‌روز در پیشگاه خدای ما بر آنان اتهام می‌زند (مکاشفه ۱۰:۱۲). بیایید با او همکاری نکنیم. و به‌یاد آوریم که «... یکدیگر را به‌شدت محبت کنید، زیرا محبت، انبوه گناهان را می‌پوشاند» (اول‌پطرس ۸:۴).

تصمیم روز:

امروز سهم داوری را به خدای عادل خواهم سپرد که داور عادل کل جهان است و تنها سهم خود را انجام خواهم داد که نسبت به دیگران مهربان و دلسوز باشم و همان‌گونه که خدا در مسیح مرا بخشوده است، من نیز دیگران را ببخشم.[۱]

---

۱. مزمور ۱۱:۵۸؛ افسسیان ۳۲:۴

بدبینی

خوشا به‌حال کسی که در مشورت شریران گام نزند و در ره گنهکاران نایستد و در محفل تمسخرگران ننشیند.

مزمور ۱:۱

نام‌های دیگر این بیماری:

بدگمانی، منفی‌بافی، دلسرد کردن، برانگیزاندن شک و تردید

روش‌های دیگر بروز این بیماری:

بیرون ریختن تلخی و کینه‌های مزمن

افرادی که به این بیماری زبان دچارند، به هر چیز مشکوکند و در پس هر اقدام و عمل، توطئه و نقشه‌ای منفی، یا لااقل مخفی می‌بینند. برای آنها همیشه کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه است! از نظر آنها بسیاری از مردم ریگی در کفش دارند و نیت‌های بد آنها بعداً آشکار می‌شود. آنان معمولاً جنبهٔ وخیم قضیه را می‌بینند که با ظاهر امر مغایرت دارد. این دیدگاه منفی هم بر خودِ شخص و هم بر اشخاص دیگری که در قضیه دخیل هستند تأثیر می‌گذارد و ممکن است نتیجه‌گیری‌ها و طرز فکر آنان را به‌طرز نامطلوب تغییر دهد.

اثرات منفی‌بافی، بدبینی و بد گمانی و راه‌های رهایی از آن

دلسردی و تضعیف روحیه

هنگامی که داوود تهدیدهای مبارز فلسطینی، جلیات را شنید و متوجه شد که او با هم‌آوردجویی خود چگونه باعث رُعب و ترس در

میان اسرائیلیان شده است، با اعتماد به خدای خود و قوت و محافظت او، به میدان نبرد آمد. اما برادر بزرگ او اَلیاب، با عصبانیت و بدبینی او را متهم کرد که فقط از سر کنجکاوی و ماجراجویی به آنجا آمده است (اول سموئیل ۲۸:۱۷-۲۹). خوشبختانه داوود می‌دانست که برای آن نبرد بزرگی که در پیش دارد، نباید خود را درگیر مبارزات کوچک و پیش‌پا افتادهٔ خانوادگی کند؛ اما آیا می‌توانید تصور کنید که اگر داوود این را تشخیص نداده بود، چگونه بدبینی برادر بزرگتر او می‌توانست باعث دلسردی و تضعیف روحیهٔ او در این مبارزهٔ خطیر شود؟

همهٔ ما مواردی را به یاد داریم که چگونه با سرزنش‌ها، منفی‌بافی‌ها و یا عدم باور یک معلم، یا والدین یا دوستی نزدیک، از قابلیت‌ها و استعدادهای‌مان، خودمان را باخته‌ایم. به‌عکسِ آن، تشویق دیگران، در صورتی‌که صادقانه و راست و بی‌ریا بوده باشد، به همراه سخنانی که برای پذیرش، تأیید و حمایت و پشتیبانی از ما گفته شده، نه تنها به ما روحیه و جرأت داده است بلکه سبب شده که بسیاری قابلیت‌های نهفته در ما بیدار شود.

تضعیف ایمان

مسیر زندگی و سرنوشتِ افراد بی‌شماری در نتیجهٔ دلسرد کردن، عدم تشویق و ایجاد یأس، از جهت اصلی و هدفمندی خود منحرف شده و رویاها و آرزوها و مکاشفات روحانی بسیاری در نطفه عقیم مانده است. هر چند که شاید اظهار نظرهایی که منجر به دلسردی و در نهایت، احتراز از یک قدم پیشروندهٔ ایمانی شده، در بسیاری از مواقع، در قالب "منطقی بودن" خود را نمایان می‌کند؛ اما در عین حال باید مراقب بود مبادا "حساب همه چیز را کردن" و "با عقل و منطق به پیش رفتن"، جایی برای ایمان و نیروی روح‌القدس، باقی نگذارد. نیرویی که طبق کلام خدا «می‌تواند بی‌نهایت فزون‌تر از هر آنچه بخواهیم یا تصور کنیم، عمل کند» (افسسیان ۲۰:۳). نصیحت حافظ گاهی در این رابطه مصداق دارد که

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست
سخن شناس نه‌ای جان من، خطا اینجاست

به سخنان تومای شکاک در انجیل یوحنا ۲۵:۲۰ توجه کنید. پس از برخاستن عیسی از مردگان و ظاهر شدن او به برخی از شاگردان، آنها به او گزارش دادند که: «خداوند را دیده‌ایم!» اما او به ایشان گفت: «تا خودْ نشان میخ‌ها را در دست‌هایش نبینم و انگشت خود را بر جای میخ‌ها نگذارم و دست خویش را در سوراخ پهلویش ننهم، ایمان نخواهم آورد.» اگر به گفتهٔ نویسندهٔ عبرانیان، «ایمان، برهان آنچه است که هنوز نمی‌بینیم» (عبرانیان ۱:۱۱)، این چه ایمانی است که فقط با دیدن و مشاهده کردنِ عینی کسب می‌شود؟

البته پذیرشِ با ایمان، به آن معنی نیست که هرگز نمی‌توان، درستی، دوام و دقت یک پروژه را زیر سؤال برد و یا شکنندگی و بی‌پایگی آن را مورد بررسی قرار داد. به‌عکس، کلام خدا به‌کرات مؤمنان را تشویق می‌کند که قبل از مبادرت به هر کار، همهٔ جوانب آن کار را بسنجند. اما تکیه زدن بر عقلِ تنها، روش پیروان راه ایمان نیست. در امثال ۳:۵-۶ می‌خوانیم که «به تمام دل خود بر خداوند توکل کن، و بر عقل خویش تکیه منما؛ در همهٔ راه‌های خود او را در نظر داشته باش، و او طریق‌هایت را راست خواهد گردانید». برخی از منفی‌بافی‌ها و بدبینی‌های ما ناشی از موقعیت‌های فرضی و ملاحظه‌کاری‌های افراطی است. درست مثل همان شخصی که در امثال ۱۳:۲۶ در خانه می‌ماند و کار نمی‌کند چرا که می‌گوید: «شیری در راه در کمین است، شیری در وسط خیابان‌هاست!» کنارگذاشتن خدا و روش ایمان، به‌خودی خود زایندهٔ شک، بدگمانی و دلسردی است.

ایجاد فضایی ناامن و بی‌اعتماد و بی‌امید

جویس مایر، واعظ معروف تلویزیونی دربارهٔ زندگی خود، قبل از ایمان به مسیح چنین می‌نویسد: «من فردی بسیار بدبین و منفی‌باف بودم.

دلیل آن هم این بود که از تجربه‌های تلخ و منفی زیادی گذشته بودم و افراد زیادی، هم به خودِ من و هم دربارهٔ من سخنان منفی گفته بودند. بزرگ شدن در چنین محیطی و احاطه شدن با چنین افرادی، سبب شده بود که خود من هم این‌گونه شوم. با خود تصور می‌کردم که بدبینی و شکاکی روش حفاظت و حراست خوبی برای احساسات آسیب‌دیدهٔ من است. از این گذشته وقتی عمیقاً بر این باور باشم که هیچ چیز خوبی برای من اتفاق نمی‌افتد، در آن صورت ناامیدی‌های زندگی مرا دلسرد نخواهد کرد! اما این طرز باور مرا به فردی افسرده و سخت‌دل تبدیل کرده بود و حتی دچار بیماری‌هایی شده بودم که افراد بدبین از آنها رنج می‌برند».[1]

بودن، و ماندن در محیط منفی و شنیدن نظریات منفی چه در مورد خودمان و چه در مورد دیگران سبب می‌شود که ما چه بخواهیم و چه نخواهیم باز به این نظریات فکر کنیم و نگرش منفی دیگران بر باورهای ما نیز اثر بگذارد. هرچند گاهی زندگی در چنین فضایی گریزناپذیر است اما طبق آیهٔ روز، برکت در این است که از هم‌صحبتی باتمسخرگران بپرهیزیم، و از محافلی که در آن انگیزه‌ها، نیت‌ها و رفتار دیگران به چشم بدبینی نگریسته می‌شود پرهیز کنیم. چرا که ثمر بدبینی و بدگمانی چیزی جز یأس، عدم اعتماد و ناامنی و ناامیدی نیست.

ایجاد سوءظن، سوءتفاهم و سوءتعبیر

افراد شکاک و بدگمان، انگیزه، شهامت وعزم دیگران را مورد تمسخر و استهزا قرار می‌دهند و آنها را به ساده بودن یا بلندپروازی یا کوته‌نگری متهم می‌کنند. کافی است که در محل کار یا در کلیسا و حتی در خانواده فردی وجود داشته باشد که مرتباً بذر بدگمانی بپاشد و نسبت به رفتار و عمل و انگیزه‌های دیگران، ایجاد شک و شبهه کند؛ به‌زودی، به‌قول نویسندهٔ رساله به عبرانیان، ریشهٔ تلخی نمو خواهد کرد و موجب

1. Me and My Big Mouth, Joyce Mayer, p. 199-200

ناآرامی شده و بسیاری را آلوده خواهد ساخت (عبرانیان ۱۵:۱۲). گفت و شنودهای منفی، غیبت، اختلاف، تهمت و شکسته شدن روابط، همه ثمرات تلخ این بیماری زبان می‌باشند.

ریشهٔ بسیاری از منفی‌بافی‌ها و بدبینی‌ها نگاه داشتن و پرورش کینه‌های دیرینه است. کلام خدا به‌وضوح در این مورد در امثال ۲۴:۲۶-۲۶ می‌گوید: «کینه‌توز با سخنانش کینهٔ خود را پنهان می‌کند، اما در دل خویش فریب را می‌پرورد. چون به نیکویی سخن گوید، باورش مکن، زیرا دلش از هفت کراهت آکنده است. هر چند بُغض خویش به حیله پنهان دارد، شرارتش در میان جمع آشکار خواهد شد».

تو را حرفی به صد تزویر در مشت
منه بر حرف کس بیهوده انگشت
اگر بر فرازی و گر در نشیب
نباید نهادن سر اندر فریب
به دل نیز اندیشهٔ بد مدار
بداندیش را بد بُود روزگار
شاهنامه فردوسی

شکاکی و بدبینی دائم و گاهی بدون دلیل، بین زن و شوهر، فرزندان و والدین، دوستان و همکاران باعث سلب اعتماد و ایجاد سوءتفاهم شده، در نتیجه پنهان‌کاری و عدم شفافیت و عدم صداقت و ترس را در روابط ایجاد می‌کند. پولس رسول، در مورد یکی از صفات بارز محبت در اول قرنتیان باب ۱۳ آیهٔ ۵ می‌گوید که «محبت کینه به دل نمی‌گیرد»؛ یا در ترجمهٔ قدیم، «محبت سوءظن ندارد». بدون شک، بایگانی نکردن اشتباهات گذشته، کمک خواهد کرد که در این روابط، پس از پشت سر گذاشتن تجربیات تلخ، یک صفحهٔ سفید و تازه گشوده شود تا بتوان با فیض خدا و قدرت روح‌القدس، روی بازسازی و ترمیم این روابط تلاش کرد.

تفکر در کلام خدا:

اعداد ۱۳:۳۱-۳۳ و ۱۴:۳۶-۳۸ را مطالعه کنید.

- با توجه به تاریخ بنی‌اسرائیل تا آن زمان، به نظر شما آیا عکس‌العمل این افراد که برای تجسس کنعان رفته بودند منطقی بود یا از روی بدبینی و بی‌ایمانی؟ چرا؟
- بدبینی و منفی‌بافی این افراد چه نتیجه‌ای برای خود آنان و نیز میراث و آیندهٔ دیگران داشت؟

در مسیر انضباط فکری:

گفتار منفی زاییدهٔ فکر منفی است. هنگامی که افکار من بدون انضباط روحانی و خویشتنداری در حال پرسه زدن به این طرف و آن طرف است، با مراقبت تمام و به کمک روح‌القدس، از پرورش افکار منفی و بی‌اساس که در نهایت به تلخی و بدگمانی منجر می‌شوند مانع خواهم شد. کلام خدا به ما یادآوری می‌کند که «اگر حماقت کرده، خویشتن را برافراشته‌ای و اگر بد اندیشیده‌ای، دست بر دهان خویش بگذار» (امثال ۳۲:۳۰). دست بر دهان گذاشتن، به شرم اشاره دارد ولی علاوه بر آن به نوعی نیز ما را ترغیب می‌کند که افکار خود را به‌طور منظم تفتیش کنیم و قبل از آنکه بد اندیشی‌های ما به زبان ما راه پیدا کنند با ندامت از آنها توبه کنیم.

تصمیم روز:

به اظهار نظرات خود در طی روز و در موقعیت‌های مختلف توجه خواهم کرد و مصمم خواهم بود که فکر خود و دیگران را با بدگمانی و بدبینی مسموم نکنم.

در جهت مثبت، زبان من برای تشویق، تقویت ایمان و الهام و امید بخشیدن به اطرافیانم به‌کار خواهد رفت.

نیش و کنایه

هستند کسانی که دندانهای‌شان چونان شمشیر است و در آرواره‌هایشان کاردهاست.

امثال ۱۴:۳۰

نام‌ها و روش‌های دیگر بروز این بیماری:

طعنه، سرزنش، نمک پاشیدن به زخم دیگری

آنچه زخم زبان کُنَد با من
زخم شمشیر جان‌ستان نکند

در بین بیماری‌های متعدد زبان، آنچه بیشتر از هر بلای دیگر طرف مقابل را زخمی، رنجور و آشفته می‌سازد نیش و کنایه است. در حقیقت زخم زبان، تیغ دوم شمشیر دو دَم بیماری‌هایی مانند تهمت، عصبانیت، غرغر و شکایت، بدگویی، انتقام و غیره می‌باشد. خصوصیات و اثر آن، درست مانند نیش تیز عقرب یا مار است که اولاً طعمهٔ خود را غافلگیر می‌سازد و ثانیاً، هر چند جای زخم، بسیار کوچک و در مواردی به چشم دیگران ناپیداست، اما زهر موذی آن برای مضروب، بسیار دردناک و رنج‌آور است.

زخم زبان و عوامل آن

سهل‌انگاری

بسیاری از طعنه‌ها و سخنان گزندهٔ ما در نتیجهٔ سهل‌انگاری و بی‌ملاحظه حرف زدن است. وقتی قبل از فکر کردن زبان ما به

حرکت درمی‌آید بدون اینکه بخواهیم دیگران را آزرده و زخمی می‌کنیم.

خانواده‌ای را می‌شناسم که پسرشان معتاد است و به‌خاطر خلاف‌کاری‌هایش مدت‌های زیادی را در زندان بسر می‌برد. مادر این فرد در جلوی دوستان و فامیل از این بابت بسیار احساس شرم می‌کند و ترجیح می‌دهد در مورد او کمتر حرف بزند. اما برخی از آشنایان با بی‌رحمی و در لوای احوالپرسی دائم از او پرس و جو می‌کنند: «فلانی کجاست؟ دفعهٔ پیش هم در مهمانی نبود؟ و...و...و...»؛ این‌گونه با سؤال‌های تفتیش‌گرانهٔ خود، به زخم او نمک می‌پاشند.

خوبان که نیش بر جگر ریش می‌زنند
نوشی نمی‌دهند چرا نیش می‌زنند
کلیات اهلی

در این مورد تحت عنوان "بی‌ملاحظه حرف زدن" به تفصیل صحبت کرده‌ایم. در اینجا به یادآوری این آیه از امثال ۳:۱۳ بسنده می‌کنیم که «آن که مراقب زبان خویش است مراقب جان خویش است، اما آنکه نسنجیده سخن می‌گوید، خود را هلاک می‌کند».

کینه و حسادت

شاید شدیدترین ضربهٔ ناشی از این بیماری زبان، زمانی است که حسادت مسبب آن است. دوست ما ارتقای رتبه پیدا کرده است و ما احساس می‌کنیم که به نحوی به ما ظلم شده؛ بنابراین یا به او، یا در جلوی او به شخص ثالث می‌گوییم: «اگر من هم مثل بعضی‌ها بادمجان دور قاب‌چین بودم وضعم بهتر از این بود!» همسر کسی به او خیلی توجه و محبت نشان می‌دهد و حسادت می‌کنیم در نتیجه یا به همسر خود نیش گزنده‌ای می‌زنیم یا به آن زوج متلک می‌گوییم.

فَنِنَّه، هووی حنا (مادر سموئیل)، به این بیماری زبان دچار بود. عامل اصلی آن، حسادت به توجه القانه همسرش، به حنا بود. او با سخنان گزندهٔ خود در کمال بی‌رحمی حنا را که در آن زمان به علت نازایی خود را طرد شده می‌پنداشت، آزار می‌داد و به گریه می‌انداخت (ن. ک. به اول سموئیل ۱:۳-۸). کلام خدا در رسالهٔ یعقوب ۳:۱۶ به‌روشنی هشدار می‌دهد که «هر جا حسد و جاه‌طلبی باشد در آنجا آشوب و هر گونه کردار زشت نیز خواهد بود». زخم زبان تنها یکی از سوغات‌های حسادت و رقابت است. بذر حسادت در زمین فکر پیرو راستین مسیح باید از ابتدا مجال کاشتن نیابد تا منجر به این بیماری زبان شود (ن. ک. به تیتوس ۳:۳ و غلاطیان ۵:۱۹-۲۱).

ابراز مخالفت

برخی از اوقات که بنا به رعایت برخی از موضوعات، این جرأت و شهامت را در خود نمی‌بینیم که مخالفت خود را با محبت و دلایل منطقی و سنجیده ابراز کنیم به حربهٔ نیش و کنایه متوسل می‌شویم. مادری از پسرش، بابت انتخاب همسر آیندهٔ خود ناراحت است و پس از اینکه نتوانست فرزندش را قانع کند که نظر او را بپذیرد چیزی مانند این می‌گوید: «خلایق هر چه لایق بود دادند!» و این‌گونه زهر خود را می‌پاشد. جای تعجب نخواهد بود اگر او نتواند رابطهٔ محبت‌آمیزی با عروس و پسر خود در آینده برقرار کند. هر چند همهٔ ما در ابراز نظرهای مخالف خود آزادیم اما عامل محبت را نباید در این نوع گفتار نیز فراموش کرد. در غلاطیان ۵:۱۳-۱۵ چنین می‌خوانیم: «ای برادران، شما به آزادی فراخوانده شده‌اید، اما آزادی خود را فرصتی برای ارضای نفس مسازید، بلکه با محبت، یکدیگر را خدمت کنید. زیرا تمام شریعت در یک کلمه خلاصه می‌شود و آن اینکه "همسایه‌ات را همچون خویشتن محبت نما." ولی اگر به گزیدن و دریدن یکدیگر ادامه دهید، مواظب باشید که به‌دست یکدیگر از میان نروید».

سلب مسئولیت از خود

قائن پس از کشتن برادرش هنگامی که خدا از او می‌پرسد: «برادرت هابیل کجاست؟» به‌طعنه پاسخ می‌دهد: «نمی‌دانم، مگر من پاسبان برادرم هستم؟» (پیدایش ۹:۴). از معجزات عجیب خدا برای رهایی قوم بنی‌اسرائیل از ظلم فرعون چندی نگذشته بود که آنها برای سرپوش گذاشتن به بی‌ایمانی خود در مقابل یک چالش جدید، به موسی با طعنه و کنایه می‌گویند: «آیا در مصر قبرها نبود که ما را برداشته‌ای تا در صحرا بمیریم؟ این چیست به ما کردی که ما را از مصر بیرون آوردی؟ آیا این آن سخن نیست که به تو در مصر گفتیم که ما را بگذار تا مصریان را خدمت کنیم؟ زیرا ما را خدمت مصریان بهتر است از مردن در صحرا!» (خروج ۱۱:۱۴). در دنیای امروز هم ما برای سلب مسئولیت از خود و تقصیر را به‌گردن دیگری انداختن خود را در پس پردهٔ نیش و کنایه پنهان می‌کنیم. وظیفه داشته‌ایم که کاری را انجام دهیم و به دلیلی آن کار را نکرده‌ایم. به‌جای اینکه صادقانه و شفاف کوتاهی خود را اذعان کنیم، به دیگری متلک می‌گوییم و نیش می‌زنیم که "خیال کرده‌اند ما کنیز و غلام حلقه به‌گوششان هستیم که آنقدر از ما توقع دارند". احوال کسی را نپرسیده‌ایم و به‌محض دیدن آنها قصور خود را به‌یاد می‌آوریم؛ اما به‌قول معروف دست پیش می‌گیریم که دست پس نخوریم و شروع می‌کنیم به متلک پراندن به آنها که چطور ما را فراموش کرده‌اند و به زیر پای خودشان هم نیم‌نگاهی نمی‌کنند.

گوشه و کنایه زدن در این موارد ممکن است توجه را از قصور ما منحرف کند اما روش صادقانه‌ای برای ارتباط سالم و قابل اعتماد نیست.

شوخی و عادت

شاید غم‌انگیزترین مرحلهٔ این بیماری زبان، زمانی است که نیش و کنایه جزو شخصیت و عادت ما شده است و زبان ما، به‌جز شیوهٔ طعنه، راه دیگری را برای انتقال عقاید و نظرات خود به دیگری نمی‌داند؛ حال چه در گفتار جدی و چه به شوخی! افراد بسیاری را دیده‌ام که طعنه و

کنایه جزو لاینفک تعارفات و مکالمات و حتی سلام و احوالپرسی آنان است. شاید یک بار و دو بار و چند بار این نحوهٔ صحبت به‌عنوان شوخی نادیده گرفته شود. اما وقتی دائماً با سخنان خود به دیگران نیش می‌زنیم و یا در آنها احساس تقصیر ایجاد می‌کنیم، نباید انتظار داشته باشیم که به دوستی‌های عمیق و سالم دست یابیم؛ چون این عادت برای شنونده ابتدا کسل‌کننده و در نهایت غیر قابل تحمل می‌شود. به‌قول اسدی

ز زخم سنان[1] بیش زخم زبان
که این تن کند خسته و آن توان

در این راستا نیز می‌توان به شوخ‌طبعی‌هایی اشاره کرد که نتیجه‌اش بیشتر باعث آزردن و نیش زدن به فرد یا گروهی مانند جنس مخالف، یا نژاد و قومیت خاص می‌شود. شوخی‌هایی که از حساب شخص دیگری سرمایه‌گذاری می‌کند و برای جلب توجه به خود، دیگری را می‌آزارد. در کولسیان ۶:۴ چنین می‌خوانیم: «سخنان شما "همیشه" پر از فیض و سنجیده باشد». عادت به سخن پر فیض گفتن، ما را از اسیر شدن به عادت سخن پر نیش گفتن باز می‌دارد.

تفکر در کلام خدا:

در رابطه با هر یک از موارد زیر کلام خدا چه راه‌کارها ونگرشی برای نیفتادن در دام این بیماری زبان به ما نشان می‌دهد؟

- سهل‌انگاری: افسسیان ۱۵:۴؛ مزمور ۳:۴۹
- کینه و حسادت: امثال ۱۸:۱۲؛ اول قرنتیان ۴:۱۳؛ مزمور ۱:۳۷
- ابراز مخالفت: امثال ۱۴:۱۷، ۱۵:۲۵؛ افسسیان ۲۶:۴و۲۷؛ کولسیان ۸:۳
- سلب مسئولیت از خود: مزمور ۵:۳۲؛ یعقوب ۱۶:۵؛ اول یوحنا ۹:۱
- شوخی و عادت: امثال ۲۸:۱۵، ۲:۶-۴؛ غلاطیان ۲۳:۵

---

۱. سرنیزه

در مسیر انضباط فکری:

معمولاً کدامیک از عوامل ذکر شده در بالا سبب می‌شود که زبان شما دیگـران را زخمی کند؟ در هر یک از پنج مورد بالا، تصمیم خود را برای تغییر جهت دادن فکر خود به نحوی که منجر به این بیماری زبان در شما نشود، یادداشت کنید و به‌طور جدی روی این موضوعات دعا کنید.

تصمیم روز:

امروز زبان خود را مانند مرهمی شفابخش برای دیگران به‌کار خواهم برد نه نیشی زهرآگین!

روز بیست و هشتم

زبان صاحب‌نظر

خردمند دانش را پنهان می‌دارد، اما دل جاهلان حماقت را جار می‌زند.

امثال ۱۲:۲۳

چون سخن گویند پیران طریقت گوش باش
تا شود جانت ز انواع معانی مستنیر[۱]
دم مزن آنجا ز دانایی که بی‌شرمی بود
گر زند در حضرت سیمرغ، گنجشکی صفیر
دیوان همام

نمی‌دانم شما به افرادی برخورد کرده‌اید که در مورد همه چیز اظهار نظر می‌کنند؟ در مورد آخرین یافته‌های پزشکی اظهار فضل می‌کنند. در مباحث الهیات و فلسفه ساکت نمی‌مانند. از کامپیوتر و فیزیک گرفته تا آشپزی و ورزش و رژیم غذایی صدها درس دارند که به دیگران بیاموزند. متأسفانه بسیاری از ما با خواندن چند کتاب و مقاله در مورد مطلبی، چنین می‌پنداریم که همه چیز را در مورد آن موضوع می‌دانیم و می‌توانیم در مورد آن نظر بدهیم. چه بسا که این بیماری زبان چنان در تار و پود باور ما تنیده شده باشد که با اندک دانشی خود را علامهٔ دهر تصور می‌کنیم یا لااقل اصرار داریم که به دیگران وانمود کنیم که بر هر دانشی مسلط هستیم و می‌توانیم با ابن‌سینا و فارابی، ارسطو و افلاطون، گالیله و انیشتین نیز هم‌صحبت شویم و کم نیاوریم!

---

۱. روشن

از عالِمی پرسیدند درمورد بزرگ کردن بچه چه توصیه‌ای داری؟ او گفت: «پیش از ازدواج شش نظریه برای تربیت کودکان بچه داشتم، اکنون شش بچه دارم با هیچ نظریه‌ای!»[1] بسیاری از دانشمندان و متفکرین و محققان، عقیدهٔ خود را کوتاه و سنجیده و محتاطانه ابراز می‌کنند و در مورد آنچه مربوط به حوزهٔ تخصص آنان نیست کمتر اظهار نظر می‌کنند و در این موارد کار را به کاردان می‌سپارند. حتی پیچیده‌ترین کامپیوترها و حافظه‌های مجازی نیز نمی‌توانند در مورد همه چیز با اطلاع باشند، اما شخصی که به این بیماری زبان مبتلا است دچار این توهم است که اسرار علم و دانش را در مشت دارد و مقتدرانه در هر چیز اظهار وجود می‌کند.

کلام خدا در امثال ۱۴:۱۰، حکیم و دانا را شخصی می‌داند که بیشتر در حال اندوختن دانش است تا خودنمایی دانش و اطلاعات خود: «حکیمان دانش را می‌اندوزند، اما زبان جاهل سر او را بر باد می‌دهد». در جای دیگر در امثال ۲:۱۸ همین حقیقت به‌طرزی دیگر بیان شده است و این بار شخص نادان را کسی معرفی می‌کند که از گوش گرفتن و آموختن بیزار است و تنها دل‌مشغولی او در این است که صاحب‌نظر باشد و این خطر را نادیده می‌گیرد که نظرات او گاهی تنها افشاکنندهٔ بی‌اطلاعی و کم‌دانشی و جهالت اوست: «نادان را از فهم هیچ لذتی نیست، بلکه تنها فاش کردن همهٔ مکنونات دل خویش را خوش می‌دارد». در نتیجه پر واضح است که می‌بایست قبل از هر اظهار نظر و هر گونه ابراز عقیده مراقب بود تا مبادا زبانمان کوته‌بینی‌ها و جهالت ما را آشکار کند.

اما مشکل در این است که برخی از ما نمی‌توانیم در جمع ساکت بنشینیم و به نوعی خود را مسئول می‌دانیم که برای خالی نبودن عریضه هم که شده در مورد مطلب مورد سخن چیزی بگوییم. رعایت برخی از نکات زیر به ما کمک می‌کند که در این‌گونه مواقع کمتر به دام این بلای زبان دچار شویم:

---

۱. ژان ویلموت، برگرفته از کتاب "شما عظیم‌تر از آنی هستید که می‌اندیشید"، گردآورنده مسعود لعلی

خودداری از اظهار نظر درخواست نشده

در بسیاری از موارد ما داوطلبانه و بدون این‌که کسی نظر و عقیدهٔ ما را خواسته باشد شروع به اظهار فضل می‌کنیم. وخامت این کار زمانی آشکار می‌شود که شاید بدون آگاهی ما کسی در آن جمع باشد که بسیار بیشتر از ما در آن مورد بداند و چند کلمه سخنان سنجیده و با اطلاع او، پتهٔ نادانی یا کم‌دانی ما را بر باد دهد. واضح است که همه کارشناس و متخصص همه چیز نیستند. به‌قول ضرب‌المثل فارسی «همه چیز را همگان دانند». اظهار نظر کردن در هر چیز، بیشتر علامت گستاخی و غرور است تا دانش و آگاهی. کاش حقیقت کلام خدا بر عمیق‌ترین باورهای ما نقش بندد که «نادان نیز اگر خاموش بماند، او را حکیم می‌شمارند، آن‌که دهانش را بسته نگاه می‌دارد، فهیم شمرده می‌شود» (امثال ۲۸:۱۷).

از این گذشته حقیر به تجربه متوجه شده‌ام که حتی زمانی که افراد، خواهان دانستن عقیده و نظر ما هستند، در بیشتر موارد مهم‌تر برایشان این است که ما ابتدا نظر و دیدگاه آنان را خوب متوجه شویم و سپس اگر مورد جزئی برای اصلاح یا تکمیل عقیدهٔ آنان داریم، مختصراً نظر دهیم.

برتر ندانستن عقیدهٔ خود بر دیگران

بسیاری از عقیده‌های ما بر حسب تجارب شخصی و موفقیت‌ها و شکست‌های زندگی‌مان شکل گرفته است. این تجارب سبب شده است که گزینه‌هایی را در زندگی خود انتخاب کنیم که خاص موقعیت و شخصیت و روش زندگی ماست و لزوماً برای دیگری مصداق ندارد. اهمیت زیاد به نظر خود دادن و اصرار در تحمیل کردن آن به دیگری نه تنها دیگران را مایل به پذیرفتن نظر ما نمی‌کند بلکه سدی است مابین یک ارتباط سالم و توأم با احترام و نشانهٔ عدم بلوغ عاطفی.

دوستی دارم که حتی وقتی نظر او را در موردی می‌خواهم به‌ندرت عقیدهٔ خود را با این عبارت ابراز می‌کند که «به عقیدهٔ من تو "باید" فلان کار یا بهمان کار را بکنی». به‌جای آن اکثر اوقات با چنین پرسش‌هایی

فکر و نظر شخصی من را به چالش وا می‌دارد: «آیا این را در نظر گرفته‌ای که اگر چنین کنی، نتیجه چه خواهد شد؟» و سپس منتظر پاسخ من می‌نشیند. حقیقت این است که هر کدام از ما تا زمانی که خودمان شخصاً قانع نشده باشیم، نمی‌توانیم عقیده و نظر دیگری را کورکورانه بپذیریم هر چند هم که درست و بجا باشد.

همه گوش باش

گر پُری از دانش، خاموش باش
تَرکِ زبان گوی و همه گوش باش
نظامی

در سال ۲۰۰۰ میلادی یک دانشجوی آمریکایی به اسم بِرِت بانفی[1] با دوستش قرار گذاشت که ببیند تا چند روز می‌تواند حرف نزند! دوست او هرگز باور نمی‌کرد که او خلاف ادعایش بتواند یک سال سکوت کند. پس از ۳۷۱ روز سکوت، "بانفی" به گزارشگران چنین گفت: «با شرمندگی باید اذعان کنم که پیش از این تجربه، به‌ندرت به حرف‌های دیگران گوش می‌دادم. وقتی هم گوش می‌دادم منتظر یک مکث کوتاه بودم که حرف آنها را قطع کنم و خودم رشتهٔ صحبت را به دست بگیرم چرا که عقیده داشتم که نظرات من همیشه مهم‌تر و برتر و درست‌تر از دیگران است. در نتیجهٔ این تجربه، نحوهٔ گوش کردن من به سخنان دیگران متحول شده است».[2]

برخی از ما با اظهار فضل‌های خود گفتگوها و مکالمات را در انحصار خود در می‌آوریم. یاد گرفتن به گوش دادنِ با کیفیت به سخنان دیگران نه تنها بهترین روش خلاصی از دچار شدن به این آفت زبان است بلکه روش حکیمانهٔ دانش اندوزی است. حتی اگر بُعد اطلاعاتی شما در

---

1. Brett Banfe

۲. برگرفته از کتاب: Words Begin in Our Hearts, Rhonda Rizzo Webb صفحه ۹۰

مورد مطلبی وسیع‌تر از جمع باشد، گوش فرا دادن به دیگران، در مورد دیدگاه‌ها و بینش افراد عادی نسبت به آن موضوع، می‌تواند چیز مهمی به شما بیاموزد. کلام خدا در امثال ۲۳:۱۲ می‌فرماید: «خردمند دانش را پنهان می‌دارد، اما دل جاهلان حماقت را جار می‌زند». آری، حتی پنهان نگاه داشتن دانش معتبر نیز در مواردی خردمندی محسوب می‌شود!

لذت گفتن را به دیگری بدهید

حتی در مواردی که دربارهٔ یک موضوع خوب با اطلاع هستیم خوب است که گاهی لذت بازگو کردن و تشریح آن را به دوست و همکار و همسر خود بدهیم. افرادی را دیده‌ام که با ذوق و شوق لطیفه یا ماجرایی را تعریف می‌کنند اما همین که به اوج داستان می‌رسند فرد دیگری با گفتن لُب مطلب یا افشا کردن یک نکته که سخنگو به دلیلی آن را تا به آخر پنهان گذاشته، داستان آنها را خراب و بی‌مزه می‌کنند تنها به این دلیل که می‌خواهند به دیگران بگویند «من قبل از شما این را می‌دانستم!» در برخی موارد دیگر هم که واقعاً در موردی با اطلاع هستیم باز هم مناسب است که درصورت لزوم تنها در مورد یک یا دو نکتهٔ مهم اظهار نظر کنیم و لذت گفتن برخی از نکات واضح را به دیگری دهیم.

تفکر در کلام خدا:

به برخی از سخنان دوستان ایوب در تسلی دادن به او توجه کنید:

- الیفاز: ایوب ۴:۱-۱۰ و ۵:۱۷-۲۷
- بلدد: ایوب ۸:۱-۷
- صوفر: ایوب ۱۱:۱۲-۱۵

این سخنان را با ایوب ۶:۱-۱۲ مقایسه کنید. به نظر شما اشتباه دوستان ایوب در چه بود؟
کار آنها چه خطراتی داشت؟

در چه مواردی ممکن است ما هم در دامی که دوستان ایوب در آن افتادند بیفتیم؟

ایوب ۵:۱۳ را بخوانید. در اینجا یک راه پیشگیری برای دچار شدن به آفت‌های این بیماری زبان گفته شده است. به نظر شما چه راه‌های دیگری برای خود داری از اظهار فضل بی‌مورد وجود دارد؟

در مسیر انضباط فکری:

قبول کردن دیگران، اهمیت دادن به نظرات و دیدگاه‌های آنان سبب می‌شود که ابتدا در فکرمان، خود را به‌خاطر داشتن موقعیت‌های بهتر زندگی برتر از دیگران ندانیم. سپس به همان اندازه که نظریات خود را مطرح و مهم می‌شماریم برای دیدگاه‌های دیگران نیز احترام قائل شویم. هشدار کلام خدا را آویزهٔ گوش و ذهن خود بسازیم که «با فروتنی دیگران را از خود بهتر بدانید» (فیلیپیان ۳:۲). همچنین اذعان به "ندانستن" برخی چیزها، بهتر است از ادعای دانش بیهوده کردن و همه چیزدان بودن!

تصمیم روز:

امروز از این وسوسه خودداری می‌کنم که خود را همیشه مسئول تصحیح و اصلاح نظرات جمع یا دیگری بدانم. نیز اگر نَه کمتر، لااقل به همان اندازه که حرف می‌زنم به نظرات دیگران هم گوش فرا خواهم داد.

انتقام‌جویی لفظی

به هیچ‌کس به سزای بدی، بدی نکنید ... اگر امکان دارد، تا آنجا که به شما مربوط می‌شود، با همه در صلح و صفا زندگی کنید. ای عزیزان، خود انتقام مگیرید، بلکه آن را به غضب خدا واگذارید. زیرا نوشته شده است که «خداوند می‌گوید: "انتقام از آن من است، من هستم که سزا خواهم داد."» ... مغلوب بدی مشو، بلکه بدی را با نیکویی مغلوب ساز.
رومیان ۱۲:۱۷-۲۱

نام‌ها و روش‌های دیگر بروز این بیماری:

مقابله به‌مثل کردن، تلافی کردن، کینه‌توزی لفظی

«چقدر اجازه می‌دهی مردم سوارت شوند؟ باید جوابش را کف دستش می‌گذاشتی! اگر چهار تا حرف مثل خودش به او گفته بودی، جرأت نمی‌کرد اینطور روی تو بایستد!»

عبارات بالا در جامعهٔ ما بسیار متداولند و به نحوی شخص مظلوم را به انتقام گرفتن لفظی برمی‌انگیزانند، اما حتی اگر دیگران ما را به گرفتن انتقام ترغیب نکنند، هر کدام از ما که مورد توهین، تهمت یا قضاوت بی‌رحمانه قرار گرفته‌ایم، بارها و بارها این عبارات را در ذهن خود تکرار کرده‌ایم. گرفتن انتقام، حتی اگر تنها انتقام لفظی باشد، اگر خیال ما را از این بابت راحت نکند که عدالت تا حدی برقرار شده است اما لااقل دل ما را خنک می‌کند! در کل هدف اصلی انتقام اجرای عدل و عدالت است هر چند هم که نسبی باشد. اگر عدل و انصاف خود به‌خود اجرا می‌شد هرگز نیازی به انتقام نبود!

اما عیسای مسیح نه تنها به ما فرمان می‌دهد که به‌هیچ نحو انتقام خود

را نگیریم، بلکه از آن نیز فراتر رفته به ما دستور می‌دهد که به دشمنان خود محبت کنیم: « ... شنیده‌اید که گفته شده، "چشم به‌عوض چشم و دندان به‌عوض دندان." اما من به شما می‌گویم، در برابر شخص شرور نایستید. اگر کسی به گونهٔ راست تو سیلی زند، گونهٔ دیگر را به‌سوی او بگردان .... شنیده‌اید که گفته شده، "همسایه‌ات را محبت نما و با دشمنت دشمنی کن." اما من به شما می‌گویم دشمنان خود را محبت نمایید و برای آنان که به شما آزار می‌رسانند دعای خیر کنید، تا پدر خود را که در آسمان است، فرزندان باشید ...» (متی ۵:۳۸-۴۵).

خدا عادل است[۱] و خود مجری عدالت.[۲] اما فرمان "چشم به عوض چشم و دندان به عوض دندان" در عهدعتیق، نه تنها بُعد عدالت خدا را نشان می‌دهد بلکه این را نیز که انتقام روش الهی نیست. چنانکه در لاویان ۱۹:۱۸ می‌خوانیم: «از ابنای خود انتقام مگیر، و کینه مورز، و همسایهٔ خود را مثل خویشتن محبت نما، من یهوه هستم». در حقیقت بر همین نکته است که عیسی در آیات بالا تأکید می‌ورزد. او پیروان خود را به دعوتی بزرگتر از انتقام جستن و قانونی فراتر از طلبیدن حق خود فرا می‌خواند. این دعوت، سالک را شاهد امین رحمت، محبت، لطف و فیضی می‌گرداند که هیچ‌کس به‌خودی خود سزاوار و شایستهٔ آن نیست، اما خدا به‌رایگان آن را عطا می‌کند. در حقیقت کلید معمای قدرت اجرای شریعتِ سختِ عهدعتیق و قدرت اطاعت از فرامینِ سخت‌تر مسیح در "موعظهٔ بر فراز کوه" او، در درک همین فیض خدا خلاصه می‌شود. "فیض" نه به‌معنای مجوزی برای زیرپا گذاشتن اصول شریعت و به هر حال پارسا شمرده شدن، اما "فیض" به‌معنای قدرتی که توسط روح‌القدس، که در ما به فراوانی ریخته شده، چنان عمل می‌کند و ما را قدرتمند می‌کند که فراتر رفته، توان اجرای این شریعت برتر میسر شود (ن. ک. به رومیان ۷:۱۲-۱۶ و اول قرنتیان ۱۵:۱۰).

هدف یک مسیحی در زندگی بر زمین بشارت به این بخشش و

---

۱. تثنیه ۳۲:۴؛ مزمور ۸۹:۱۴؛ ۲. ایوب ۳۴:۱۱-۱۲

رحمت و فیض خداست، حتی در جای‌هایی که آسیب به او وارد آید (متی ۳۹:۵)، یا مجبور شود برای آن بهای شخصی بپردازد (متی ۴۰:۵) و یا بار تحمیلی را تقبل کرده به دوش کشد (متی ۴۱:۵). هنگامی که به‌ناحق به ما بدی می‌شود ما با یک تصمیم روبرو هستیم؛ می‌توانیم تصمیم بگیریم تلافی کنیم و انتقام بگیریم ولو آنکه انتقام ما صرفاً لفظی باشد، یا اینکه رحمت و بخشش نشان دهیم. طبق کتاب‌مقدس تنها یکی از این دو گزینه مسئولیت ماست و برای آن کاملاً مجهز هستیم. دیگری تنها مسئولیت خداست و او خود آن را انجام خواهد داد.[1] آیهٔ امروز به‌وضوح نشان می‌دهد که کدامیک از این دو گزینه مسئولیت خداست!

خانمی را می‌شناسم (با اسم مستعار شهره) که رئیس پرستاری یک بیمارستان است. او تنها دو سال است که به مسیح ایمان آورده است. چند سال پیش این خانم جوان متوجه شد که همسر او به او خیانت کرده است آن هم با یکی از دوستان قدیمی خود او (در اینجا او را به اسم مستعار ناهید معرفی خواهم کرد)، که از کارمندان مجرب و زیر دست او نیز محسوب می‌شد. این فاجعه ضربهٔ بزرگی به این خانم و خانوادهٔ او زد به حدی که زندگی آنها تا مرز متلاشی شدن به‌پیش رفت، اما با دعاهای زیاد و گذشت فراوان این زن، بار دیگر این خانواده به هم پیوستند. چند ماه پیش ناهید کار دیگری در یکی از بیمارستان‌های شهر پیدا کرد که برای او ارتقای رتبهٔ بزرگی محسوب می‌شد اما برای تحویل مدارک خود، نیاز به معرفی‌نامهٔ محرمانهٔ کارفرمای فعلی خود داشت! فرصت انتقام برای شهره فرا رسیده بود. همهٔ دوستان او، او را به این کار ترغیب می‌کردند و معتقد بودند که خدا فرصت اجرای عدالت را به او داده است! هر چند آسیب و جراحاتی که در این سال‌ها به این خانواده وارد شده بود به این آسانی جبران‌پذیر نبود اما اکنون وقت آن بود که شهره با چند کلمهٔ کوتاه، طعم تلخ بی‌وفایی را به ناهید بچشاند. حتی ناهید هم دور کار جدید را خط کشیده بود و بدون ذره‌ای امید از شهره تقاضای کمک کرد.

---

۱. همچنین رجوع کنید به مزمور ۹:۹۸ و ۸:۹۹؛ تثنیه ۴۳:۳۲؛ مزمور ۱۲:۹، ۱:۹۴

در آن روزها شهره در عبادت شخصی خود مشغول مطالعهٔ کتاب اول پطرس بود و از یک سو با احساسات آسیب‌دیدهٔ خود و از سوی دیگر با ایمان نویافتهٔ خود کلنجار می‌رفت. خواندن این آیه او را به‌شدت تکان داد: «بدی را با بدی و دشنام را با دشنام پاسخ مگویید، بلکه در مقابل برکت بطلبید، زیرا برای همین فراخوانده شده‌اید تا وارث برکت شوید» (اول پطرس ۹:۳). آیا او حقیقتاً با انتقام نگرفتن می‌توانست وسیله‌ای برای فرو ریختن برکت به خود شود؟ آیا او برای این فراخوانده شده بود؟ آیا خدای فیض، توان انجام دادن این کار را نیز به او می‌داد؟ فردای آن روز، خواندن این آیه از اول پطرس ۸:۴ خط‌مشی او را تعیین کرد: «مهم‌تر از همه، یکدیگر را به‌شدت محبت کنید، زیرا محبت، انبوه گناهان را می‌پوشاند». معرفی‌نامهٔ بی‌نظیر شهره نه تنها ارتقای رتبهٔ ناهید را تضمین کرد بلکه آنچنان او را متحول کرد که عاشق و شیفتهٔ خداوندی شد که چنان زندگی شهره را دگرگون کرده بود.

اسقف دهقانی تفتی که تنها پسرش بهرام در اوایل انقلاب به‌طرز فجیعی به‌قتل رسید، به‌خوبی معنی اجرای عدل و انصاف از یک‌سو و نیز بخشش و سپردن انتقام به خدا را از سوی دیگر، درک کرده بود. دعای تکان‌دهندهٔ او در سوگ بهرام، تحت عنوان "دعای پدری پس از قتل یگانه پسرش"،[III] (که در آخر این کتاب به چاپ رسیده است) ماحصل قلمی شیوا نیست بلکه تراوش دل دردمند و سوگوار پدری است که معنی تلخ ظلم و بی‌عدالتی را تجربه کرده بود و با این وجود می‌دانست راه صلیب، منتخب‌ترین طریق است. او در مصاحبهٔ خود با مجلهٔ "کلمه" می‌گوید: «... بخشش به این معنا نیست که قوانین اجتماعی مجازات نباید در مورد مجرم اجرا شود. من هنوز هم می‌گویم که اگر روزگاری قانونی در مملکت پیدا شود، باید قاتلین بهرام شناسایی و محاکمه شوند ...»[۱] اما بیست و هشت سال زندگی پُربار او پس از قتل پسرش، معطوف

---

۱. "کلمه"، انتشارات ایلام، شماره ۳۹، صفحه ۶

بـه تلاش برای برقـراری این عدالـت و گرفتن انتقام نشـد. او معتقد بود کـه اسـاس و علت واقعـی زندگی او چیـزی فراتر از این اسـت. چنانکه در زندگینامهٔ خود "یک چاه و دو چشـمه" چنین می‌نویسـد: «... با اینکه هجوم این نوع اندیشه‌ها در ذهن و قلب و روحم گهگاه حالت افسردگی و یأس ایجاد می‌کرد، ولی از اعماق وجود خود، ندای الهی را می‌شـنیدم کـه به‌گـوش جانم می‌گفت که فـداکاری و قربانی هرگـز بی‌ثمر نخواهد بـود. خدمت و محبت بی‌شـائبه در خلقـت بلااثر نخواهد مانـد. تنها راه مبـارزه با سـوءتفاهم و نفـرت، تحمل دردهای آن و نشـان دادن حُسـن تفاهم و محبت است. تنها راه برطرف کردن افکار غلط دربارهٔ مسیحیت، تحمل مصائب ناشی از آن و ادامهٔ خدمت و محبت است. اینست چکیدهٔ مسیحیت! اگر این را انکار کنم اساس و علت واقعی زندگی خود را انکار کرده‌ام».[۱]

تفکر در کلام خدا:

طبق آیات زیر، خودداری از انتقام و سـپردن خطاکار به دسـتان خدا و اعتماد کردن به او، بر چه حقایق مهمی در مورد شـخصیت خدا و طرز عمل او استوار است؟

- پیدایش ۲۵:۱۸
- رومیان ۱۷:۱۲-۲۱؛ امثال ۲۱:۲۵ و۲۲، ۲۲:۲۰؛ اول پطرس ۹:۳
- رفتار او با خطاکننده: عبرانیان ۵:۱۲-۱۱؛ امثال ۱۱:۳-۱۲
- امثال ۱۰:۱۸

در مسیر انضباط فکری:

انتقام از آن خداسـت و رحمت و بخشـش، وظیفه‌ای است که به من سپرده شده است. در زمان‌هایی میل انتقام‌جویی در من بیداد می‌کند، به‌یاد

---

۱. "یک چاه و دو چشمه"، انتشارات سهراب، صفحه ۴۲۳

خواهم آورد که به‌عنوان یک مسیحی قدم به قلمرو ممنوعه گذاشته‌ام که تنها متعلق به خداست.

در دعا این صحنه را تصور کنید که شخصی را که به شما خطا ورزیده شده است، به‌نزد عیسی آورده‌اید؛ در دستان سوراخ شده و ضربه‌دیدهٔ او، هم عدالت است و هم رحمت! پس از سپردن شخص خطاکار به عیسای زنده، خود را ببینید که چند قدم عقب می‌روید و با سرسپردگی به روش‌های عیسی اعتماد می‌کنید.

تصمیم روز:

پولس، رسول مسیح، انتقام لفظی و ادامهٔ مرافعه را شکستی بزرگ برای مسیحیان می‌داند: «وجود چنین مرافعه‌هایی بین شما، خودْ شکستی بزرگ برای شماست. چرا ترجیح نمی‌دهید مظلوم واقع شوید؟ چرا حاضر نیستید زیان ببینید؟» (اول قرنتیان ۶:۷). امروز پیروزی خود را در این خواهم دانست که مظلوم واقع شوم و زیان ببینم.

سکوت

برای هر چیز زمانی است و هر مطلبی را زیر آسمان وقتی است ... وقتی برای سکوت و وقتی برای گفتن.

جامعه ۳:۱ و ۷

نام‌ها و روش‌های دیگر بروز این بیماری:

سکوتی که باعث سلب حقوق دیگری می‌شود، قهر کردن، از دست دادن فرصت‌های مغتنم در نتیجهٔ سکوت

اکنون که به فصل پایانی این کتاب می‌رسیم، شاید خوانندگان عزیز هم مانند من به این فکر افتاده‌اند که خاموشی گزیدن بهتر است از حرف زدن؛ چرا که با وجود این بیماری‌های متعدد زبان هر آن ممکن است که زبان ما کار دستمان دهد و ما را مبتلا به یک یا چند ویروس خطرناک کند. پس چه بهتر که زبان در کام بندیم و سکوت برگزینیم. علاوه بر اینکه چنین چیزی تقریباً غیر ممکن است، باید در نظر داشت که سکوت نابجا و بی‌موقع، خودْ یک بیماری زبان است که امروز با برشمردن خطرات آن فرصتی خواهیم داشت که به فیض خدا خود را از مبتلا شدن به آن باز داریم.

دکتر آلبرت محرابیان، دانشمند و روانشناس برجسته‌ای که سال‌ها روی روابط افراد بر حسب مکالمات آنها پژوهش کرده، معتقد است که به‌طور میانگین، لغات تنها ۷٪ مقصود گوینده را بیان می‌کنند در حالتی‌که نحوهٔ ابراز و لحن، ۳۸٪ معنی را انتقال می‌دهد و حرکات بدن،

به‌خصوص حالت چشم ۵۵٪ معنی سخن را منتقل می‌کند.[1] پس حتی با حالت‌های بدن و صورت هم می‌توان خوشحالی و غم، تعجب و ترس، خشم و انزجار و تنفر را منتقل کرد. به‌قول احمد شاملو، «سکوت سرشار از ناگفتنی‌هاست». در کتاب امثال ۶:۱۶-۱۷ در مورد شش چیز که خدا از آنها بیزار است و از آنها کراهت دارد گفته شده است. "چشمان متکبر" سر خط این فهرست است. این نکته حکایت از آن دارد که ما حتی با نگاه و حرکات بدنی خود بدون ابراز سخنی نیز می‌توانیم مرتکب گناه شده، دیگران را زخمی کنیم.[2]

برخی از اصطلاحات فارسی ما بیانگر همین حقیقت هستند. به‌عنوان نمونه، می‌گوییم: «چرا چپ‌چپ نگاهم می‌کنی؟» یا «فلانی برایم پشت چشم نازک می‌کند» یا «نگاه عاقل اندر سفیهی به من انداخت» و یا «امروز خیلی سرسنگین هستی». با نگاه کردن به یک شخص، به‌خصوص با آنانی که آشنایی بیشتری داریم آسان تشخیص می‌دهیم که خوشحالند یا ناراحت! از ما دلخورند یا نه! در اضطرابند یا در آرامش! حقیقتاً که واژه‌نامهٔ سکوت، خودْ طومار هفتاد من کاغذ است.

در اینجا به سه معضل عمدهٔ سکوتِ بیجا و رنج‌آور اشاره می‌کنیم و با ارائه دادن معیارهای کلام خدا راه و روش مسیحایی را در برخورد با این بیماری زبان بررسی می‌کنیم.

سکوت ناحق

سکوت ناحق، سکوتی است که حق دیگری را پایمال می‌کند. دوست ما به شخصی تهمت می‌زند و او را محکوم می‌کند که رازدار نبوده است. ممکن است ما بدانیم که سرّ محرمانهٔ او توسط دیگری افشا شده اما در آن زمان، به مقتضای دوستی و یا حتی برای اینکه ممکن است خودمان در خطر افتیم سکوت می‌کنیم و اجازه می‌دهیم حق مظلومی ضایع

1. http://personalpowerinformation.blogspot.com/2008/08/body-language-facts-and-statistics.html
زمان استخراج ۲۱ ژانویه ۲۰۱۰

۲. ن.ک. به امثال ۶:۳۰،۱۳:۱۲-۱۳

شـود. در مقام و موقعیتی هسـتیم که تأیید ما از یک نفر، می‌تواند مسـیر زندگی او را متحول کند اما بر حسـب ملاحظات شـخصی خود یا حتی سـهل‌انگاری، آن را از وی دریغ می‌کنیم. در اداره‌ای کارمندی به دیگری بی‌احترامی و اهانت می‌کند و کارفرما برای از دست ندادن کارمند پر کار خود، به روی خود نمی‌آورد و این‌گونه، به دیگری بی‌انصافی می‌کند. در مثل فارسـی می‌گوییم: «سکوت علامت رضاسـت» در حقیقت، سکوت همیشه علامت بی‌طرفی نیست و چه بسا که گواه توافق و سازش باشد.[1] سعدی چنین اندرز می‌دهد که

سخن آنگه کند حکیم آغاز
یا سر انگشت سوی لقمه دراز
که زِ ناگفتنش خلل زاید
یا زِ ناخوردنش زیان آید

از نگفتـن برخـی از حقایق، به راسـتی خلل‌های بسـیار و خسـاراتی جبران‌ناپذیر برای کسی که مورد تعدی قرار گرفته است، حاصل می‌شود. در نظر خدا این نوع سـکوت بسـیار زشـت و قابل تقبیح است. در امثال ۲۱:۲۸ چنین می‌خوانیم: «جانبداری به هیچ روی نیکو نیسـت، اما هستند که به خاطر لقمه‌نانی بی‌انصافی می‌کنند!» در جای دیگر شـدت کراهت این کار نزد خدا چنین شـرح داده شـده اسـت: «هر که به مجرم گوید: "تو بی‌گناهی!" نزد قوم‌ها ملعون است و نزد ملت‌ها محکوم. اما برای آنان که مجرم را نکوهش کنند، نیکو خواهد شـد و برکت بسـیار خواهند یافت» (امثال ۲۴:۲۴-۲۵).

علاوه بر این، کلام خدا فعالانه ما را تشویق می‌کند که صدایی باشیم برای مظلومین و محرومین و کسـانی که صدای آنها شـنیده نمی‌شـود. به هشـدار زیـر توجه کنید: «دهـان خود را بـرای بی‌زبانان بگشـا، به خاطر

---

۱. ن. ک. به اعداد ۳:۳۰-۵

دادرسی همهٔ بیچارگان. دهان بگشا و عادلانه داوری کن؛ مظلومان و نیازمندان را دادرسی نما» (امثال ۳۱:۸-۹). آیا این فرمان کلام خدا ما را ترغیب نمی‌کند که اگر چه برخی از موضوعات مستقیماً حریم زندگی ما را تهدید نکند، وظیفه داریم که در مقابل فجایعی مانند ترویج سقط جنین و یا فقر جهانی و یا معاملات اقتصادی که حق مردم جهان سوم را پایمال می‌کند به‌جای سکوت کردن، صدایی باشیم برای دفاع از قربانیان این مصائب؟ بی‌اعتنا بودن به این موضوعات و سکوت در مقابل آنها، توجیه خوبی برای سلب مسئولیت نیست. به هشدار دیگری در کلام خدا توجه کنید: «آنان را که به‌سوی مرگ برده می‌شوند، نجات ده؛ آنان را که افتان و خیزان برای کشته شدن می‌روند باز دار. اگر گویی: "ولی این را نمی‌دانستیم"، آیا او که آزمایندهٔ دل‌هاست آن را در نمی‌یابد؟ آیا دیدبانِ جان تو نمی‌داند؟ آیا او به هر کس بر حسب کارهایش جزا نخواهد داد؟» (امثال ۲۴:۱۱-۱۲). علاوه بر ترغیب به دفاع از حق مظلومین، چه در سطح جهانی و چه در روابط روزمره، کلام خدا عواقب این‌گونه سکوت را چنین یادآوری می‌کند: «هر آن کس که گوش خود را بر فریاد بینوا ببندد، خود نیز فریاد بر خواهد آورد و کسی نخواهد شنید» (امثال ۲۱:۱۳). بدون شک بستن "زبان" نیز در این موارد چنین نتیجه‌ای به‌دنبال خواهد داشت.[۱]

قهر کردن

بی‌اعتنایی و بی‌توجهی به یک شخص به‌منظور تحقیر کردن، انتقام گرفتن، تنبیه کردن، بی‌اهمیت نشان دادن شخصیت او و یا ابراز عصبانیت، یکی دیگر از روش‌های بروز این بیماری زبان است که همهٔ ما کمابیش با آن آشنا هستیم. برخی از ما ممکن است مکرراً از بمب سکوت برای تخریب شخصیت یک نفر و یا حتی دفاع از خود استفاده کنیم و مواقعی دیگر ممکن است خود، قربانی چنین وضعیتی شده باشیم. هر چند که

---

۱. ن. ک. به امثال ۲۲:۲۲-۲۳

همهٔ ما در بحران‌های عاطفی و بگو مگوهای سخت، به فرصتی نیاز داریم که به‌خود بیاییم تا بتوانیم موضوع را بدون عصبانیت و خشونت بسنجیم و با آن برخورد کنیم، اما همین کار وقتی به‌صورت عادت و به‌مدت طولانی انجام شد، باعث جنگ اعصاب و تلخی و جدایی می‌شود.

اگر با خود صادق باشیم در بسیاری از موارد از این سلاح برای تحریم عاطفی یک شخص از محبت و دوستی خود استفاده می‌کنیم تا به این وسیله او را به‌خاطر عملی که مخالف خواست ما بوده مجازات کنیم و نیز فاصلهٔ خود را با او حفظ کنیم، او را طرد کنیم و از وی انتقام بگیریم.

هر چند که قهر کردن ممکن است روش متداول در فرهنگ ما باشد، اما روش کتاب‌مقدسی نیست. در متی ۱۵:۱۸ عیسای مسیح به ما فرمان داده است، با کسی که به ما خطا کرده است در درجهٔ اول صحبت کنیم. در افسسیان ۲:۴ و۳ پولس مؤمنین را تشویق می‌کند که «در کمال فروتنی و ملایمت و با بردباری و محبت، یکدیگر را تحمل کنید. به‌سعی تمام بکوشید تا آن یگانگی را که از روح است، به‌مدد رشتهٔ صلح حفظ کنید». کوشا بودن در حفظ صلح و اتحاد، درست برعکس مسیر قهر، بی‌اعتنایی و ترشرویی است. عیسای مسیح پیروان خود را امر فرموده است که دشمنان خود را محبت کنند و برای آنان که نفرینشان کنند برکت بطلبند... هر کس را که آزارشان دهد دعای خیر کنند (لوقا ۶:۲۷-۲۸). چگونه می‌توان هم برکت طلبید و هم خاموش بود؟ چگونه می‌توان هم دعای خیر کرد و هم ساکت بود؟

پدر و پسری را می‌شناختم که سال‌ها با هم قهر بودند و با یکدیگر حرف نمی‌زدند. آنان حتی با گذشت سال‌ها فراموش کرده بودند که علت اصلی قهر آنها چه بوده است و تنها با حرف نزدن با همدیگر خو گرفته بودند؛ بدون اینکه بدانند چه کار آنها باعث رنجش و آزار دیگری شده است تا خود را اصلاح کنند. در دیوان جمال عبدالرزاق شعری است که وضعیت آنان را خوب توصیف می‌کند:

گر از تو کسی علی‌المثل پرسد
از راه فضول طبع انسانی

گوید که فلان چه جرم کرد آخر
کز نزد خودش به قهر می‌رانی
آخر به چه حرف بر نهی انگشت
ترسم که در این جواب در مانی

خطر قهرهای مکرر در همین است: عادت کردن به نبخشیدن و ماندن در وضعیتی که اتحاد و یگانگی ما را در مسیح گسسته می‌کند و صلح‌آمیز نیست. اهمیت کوشا بودن برای صلح با دیگران آنقدر است که عیسی آن را بر قربانی پرستش اولویت داده است (متی ۲۴:۵).

در رومیان ۲۱:۱۲ چنین می‌خوانیم: «مغلوب بدی مشو، بلکه بدی را با نیکویی مغلوب ساز». گویی کلام خدا حالت قهر را که به بهترین تعبیر، نوعی منفعل بودن است، در تضاد با کوشش فعالانه جهت برقراری صلح قرار می‌دهد. کوشا و فعال بودن در ایجاد صلح و دوستی که در رساله به رومیان ۱۸:۱۲ و عبرانیان ۱۴:۱۲ نیز به آن ترغیب شده‌ایم مستلزم باز نگه‌داشتن رابطه و حرف زدن است. جامی بر این موضوع چنین تأکید می‌ورزد:

به سخن زنگ‌ها زدوده شود
به سخن بندها گشوده شود

کوتاهی‌های ناشی از سکوت

کوتاهی از تشویق و حمایت

بدو گفتم ز خاموشی چه جویی؟
زبانت کو که احسنتی بگویی؟
نظامی

برخی اوقات سکوت باعث می‌شود فردی که نیاز به حمایت و پشتیبانی، تأیید و تشویق دارد از آن محروم شود. وقتی به پای درد دل

بسیاری از شبانان کلیساها می‌نشینیم متوجه می‌شویم که کمتر سخن تشویق‌آمیز از مردمی که به آنها خدمت می‌کنند می‌شنوند و کمتر به نیازهای آنها توجه می‌شود و از آنان دلجویی می‌شود. شاید برخی از ما فکر می‌کنیم که آنها آنقدر روحانی هستند که به تشویق نیاز ندارند. در اطراف ما نیز فرزندان، دوستان، همسر و همکاران ما همیشه به توجه و حمایت ما نیاز دارند. شاید شنیده باشید که برخی کوتاهی در این کار را چنین توجیه می‌کنند: «پُر رو می‌شود» یا «باورش می‌شود» یا «مغرور می‌شود». اما کلام خدا ایمانداران را به تشویق و حمایت یکدیگر بر می‌انگیزاند (عبرانیان ۱۲:۱۲-۱۳) و زبان ما بهترین وسیله در انجام این مهم است. یک تأیید محبت‌آمیز، یک ابراز عشق به همسر و فرزندان، یک آفرین و احسنت گفتن به دوست و همکار، می‌تواند در شناسایی قابلیت‌ها، در بنای اعتماد به‌نفس و در پیشبرد کار آنها بسیار تعیین‌کننده باشد.

کوتاهی از رساندن کلام خدا

چه فرصت‌های بسیار را که در رساندن مژدهٔ انجیل و یا تسلی و بنای دیگری با نگفتن کلام الهام‌بخش خدا از دست داده‌ایم. دوستی دارم که اکنون مبشر کوشا و فعالی است. اما داستان یکی از غفلت‌های خود را در رساندن کلام خدا با اشک بازگو می‌کند که چطور آخرین فرصت را برای رساندن کلام خدا به فردی از دست داد بدون آنکه بداند که آن شخص فردای آن روز در تصادفی کشته خواهد شد. گاهی خواندن یک آیه، بیان کردن یک تجربهٔ روحانی و یا دعای بلند برای یک نفر، باعث تحول بزرگی در زندگی او می‌شود. ای کاش غفلت‌های ما، ما را با شاعر[1] هم‌صدا نکند که می‌گوید:

صد سخن در سینه و قادر به اظهارش نیَم
کاشکی دوشینه می‌کردم که فرصت داشتم

---

۱. دیوان شفایی

کوتاهی از عذرخواهی

فردی را می‌شناسم که با افتخار می‌گوید: «آن کسی که عذرخواهی مرا دیده باشد هنوز به دنیا نیامده است». او معتقد است که عذرخواهی کردن از دیگری، سبب شکستن غرور و کسر شأن آدمی می‌شود. اما این مخالف کلام خداست که می‌فرماید: «هیچ کاری را از سر جاه‌طلبی و تکبر نکنید، بلکه با فروتنی دیگران را از خود بهتر بدانید» (فیلیپیان ۳:۲). عذرخواهی، نه تنها باعث ذلت و خواری نمی‌شود بلکه برای تحکیم دوستی‌ها و روابط با هیچ چیز دیگر قابل جایگزینی نیست.

تفکر در کلام خدا:

در امثال ۱۳:۳۰ چنین می‌خوانیم: «هستند کسانی که چشمانشان بس متکبر است و نگاهشان بس تحقیرگر». به نظر شما چه حالاتی در "زبان بدن ما" می‌تواند برخی از بیماری‌های زبان ذکر شده در این کتاب را بدون گفتن هیچ سخنی نشان دهد؟

مثل سامری نیکو را در انجیل لوقا ۲۹:۱۰-۳۷ بخوانید. سکوت کاهن و لاوی در برخورد با نیاز مرد زخمی و نیمه‌جان چگونه می‌تواند آینه‌ای از سکوت و غفلت ما در جامعهٔ امروز باشد؟ چند معضل اجتماعی را مثال بزنید و در گروه خود بحث کنید که مسیحیان به‌جای سکوت و نادیده گرفتن این مسائل چگونه می‌توانند صدایی باشند برای آنانی که صدایشان ضعیف است یا شنیده نمی‌شود؟

در مسیر انضباط فکری:

هم سخن زاییدهٔ فکر است و هم سکوت. به این فکر کنید که سکوت عمدی من چه چیزی را می‌خواهد بگوید و انتقال دهد؟ آیا این چیز در نظر خدایی که من از او پیروی می‌کنم، پسندیده است؟ آیا مطابق معیار "محبت" و در "نور بودن" که کلام خدا ارائه می‌دهد نیز هست؟

تصمیم روز:

در یکی از دعاهای کلیساهای اسقفی، دعاکننده، از کارهایی که مرتکب شده و نباید انجام می‌داده است از یک سو، و از کارهایی که باید انجام می‌داده و از آنها غفلت ورزیده است از سوی دیگر، طلب مغفرت می‌کند. امروز خساراتی را که در نتیجهٔ سکوت نابجا و غفلت در ابراز مطلبی حاصل می‌شود، همان اندازه جدی خواهم گرفت که دیگر بیماری‌های زبان را که از گفتن ناشی می‌شود.

ضمیمهٔ ۱

I. من در مسیح کیستم؟

من مقبول هستم

یوحنا ۱۲:۱	من فرزند خدا هستم.
یوحنا ۱۵:۱۵	من دوست مسیح هستم.
رومیان ۱:۵	من عادل شمرده شده‌ام.
اول قرنتیان ۱۷:۶	من با خداوند متحد شده‌ام و با او یک روح می‌باشم.
اول قرنتیان ۲۰:۶	من به قیمتی خریداری شده‌ام. من متعلق به خدا هستم.
اول قرنتیان ۲۷:۱۲	من عضوی از بدن مسیح هستم.
افسسیان ۱:۱	من یک قدیس هستم.
افسسیان ۵:۱	من فرزندخوانده خدا هستم.
افسسیان ۱۸:۲	من به‌واسطهٔ روح‌القدس می‌توانم شخصاً به‌حضور مستقیم خدا وارد شوم.
کولسیان ۱۴:۱	من نجات یافته‌ام و تمامی گناهانم بخشیده شده است.
کولسیان ۱۰:۲	من در مسیح کامل هستم.

من ایمن هستم

رومیان ۱:۸ و۲	من از محکومیت آزاد هستم.
رومیان ۲۸:۸	من مطمئن هستم که تمام چیزها برای خیریت من در کارند.
رومیان ۳۱:۸-۳۴	من از هر گونه حکمی مبرا هستم.
رومیان ۳۵:۸-۳۹	من نمی‌توانم از محبت خدا جدا شوم.
دوم قرنتیان ۲۱:۱ و ۲۲	من به‌واسطهٔ خدا بنا، مسح و مهر شده‌ام.
فیلیپیان ۶:۱	مطمئن هستم کار خوبی که خدا در من شروع کرده است کامل خواهد شد.
فیلیپیان ۲۰:۳	من شهروند آسمان هستم.
کولسیان ۳:۳	زندگی من با مسیح در خدا مخفی است.
دوم تیموتائوس ۷:۱	به من روح ترس داده نشده، بلکه روح قدرت، محبت و فکر سالم.
عبرانیان ۱۶:۴	من در وقت نیاز می‌توانم فیض و رحمت خدا را دریافت کنم.
اول یوحنا ۱۸:۵	من از خدا متولد شده‌ام و شیطان نمی‌تواند مرا لمس کند.

من فرد باارزشی هستم

متی ۱۳:۵ و۱۴	من نمک و نور جهان هستم.
یوحنا ۱:۱۵ و ۵	من شاخه‌ای از تاک حقیقی و مجرایی برای زندگی او می‌باشم.

یوحنا ۱۶:۱۵	من انتخاب شده و مسح گشته‌ام تا ثمر به‌بار آورم.
اعمال ۸:۱	من شاهد شخصی مسیح هستم.
اول قرنتیان ۶:۳	من هیکل خدا هستم.
دوم قرنتیان ۱۷:۵-۲۲	من خادمی هستم که مردم را با خدا صلح می‌دهم.
دوم قرنتیان ۱:۶	من همکار خدا هستم (اول قرنتیان :۹۳).
افسسیان ۶:۲	من با مسیح در جایهای آسمانی نشسته‌ام.
افسسیان ۱۰:۲	من صنعت دست خدا هستم.
افسسیان ۱۲:۳	من با آزادی و اعتماد به خدا نزدیک می‌شوم.
فیلیپیان ۱۳:۴	من قادرم به‌واسطه مسیح که مرا تقویت می‌کند هر کاری انجام دهم.

من کیستم؟

من نمک جهان هستم (متی ۱۳:۵).
من نور عالم هستم (متی ۱۴:۵).
من فرزند خدا هستم (یوحنا ۱۲:۱).
من شاخه‌ای از تاک حقیقی و مجرایی برای جاری ساختن حیات مسیح هستم (یوحنا ۱:۱۵ و ۵).
من دوست مسیح هستم (یوحنا ۱۵:۱۵).
مسیح مرا برگزیده و مسح نموده تا برای او ثمر بیاورم (یوحنا ۱۶:۱۵).
من غلام عدالت هستم (رومیان ۱۸:۶).
من غلام خدا هستم (رومیان ۲۲:۶).
من فرزند خدا هستم، خدا روحاً پدر من است (رومیان ۱۴:۸ و ۱۵؛ غلاطیان ۲۶:۳؛ ۶:۴).
من هم‌ارث با مسیح هستم، که در ارث او با وی شریک می‌گردم (رومیان ۱۷:۸).
من هیکل یا مکانی برای سکونت خدا هستم. روح و حیات او در من ساکن است (اول قرنتیان ۱۶:۳؛ ۱۹:۶).
من با خداوند متحد شده و با او یک روح گشته‌ام (اول قرنتیان ۱۷:۶).
من عضوی از بدن مسیح هستم (اول قرنتیان ۲۷:۱۲؛ افسسیان ۳۰:۵).
من خلقتی تازه هستم (دوم قرنتیان ۱۷:۵).
من با خدا مصالحه کرده‌ام و خدمتم مصالحه دادن است (دوم قرنتیان ۱۸:۵ و ۱۹).
من فرزند خدا و در مسیح یک هستم (غلاطیان ۲۶:۳ و ۲۷).
از آنجا که من پسر خدا هستم، وارث او نیز می‌باشم (غلاطیان ۶:۴ و ۷).
من مقدس هستم (افسسیان :۱۱؛ اول قرنتیان ۲:۱؛ فیلیپیان ۱:۱؛ کولسیان ۲:۱).
من صنعت دست خدا هستم (ساختهٔ دست خود خدا) که در مسیح از نو متولد گشتم تا کار او را انجام دهم (افسسیان ۱۰:۲).
من هموطن مقدسین و اهل خانهٔ خدا خوانده می‌شوم (افسسیان ۱۹:۲).
من اسیر مسیح هستم (افسسیان ۱:۳؛ ۱:۴).

من عادل و مقدس هستم (افسسیان ۲۴:۴).
من اهل آسمان هستم، و هم‌اکنون در آسمان نشسته‌ام (فیلیپیان ۲۰:۳؛ افسسیان :۶۲).
زندگی من با مسیح در خدا مخفی است (کولسیان :۳۳).
من تجلی حیات مسیح هستم زیرا او حیات من است (کولسیان ۴:۳).
من منتخب خدا، مقدس و عزیز هستم (کولسیان ۱۲:۳؛ اول تسالونیکیان ۴:۱).
من فرزند نور هستم و در من تاریکی نیست (اول تسالونیکیان ۵:۵).
من در دعوت سماوی شریک هستم (عبرانیان ۱:۳).
من شریک مسیح هستم و در حیات او سهیم می‌باشم (عبرانیان ۱۴:۳).
من یکی از سنگ‌های زنده خدا هستم که در مسیح به‌عنوان خانه‌ای روحانی به‌کار برده می‌شوم (اول پطرس ۵:۲).
من عضوی هستم از قبیله برگزیده، کهانت ملوکانه، امت مقدس و قومی که ملک خاص خدا می‌باشد (اول پطرس ۹:۲و۱۰).
من در این جهان غریب و بیگانه‌ای هستم که موقتاً در آن زندگی می‌کنم (اول پطرس ۱۱:۲).
من دشمن ابلیس هستم (اول پطرس ۸:۵).
من فرزند خدا هستم و در زمان بازگشت مسیح به شباهت او در خواهم آمد (اول یوحنا ۱:۳و۲).
من مولود خدا هستم، و شریر یعنی ابلیس نمی‌تواند مرا لمس کند (اول یوحنا ۱۸:۵).
من، من هستم. شاید بزرگ نیستم (خروج ۱۴:۳؛ یوحنا ۲۴:۸و۲۸و۵۸) ولی به فیض خدا، آنچه هستم، هستم (اول قرنتیان ۱۰:۱۵).
چون در مسیح هستم.

چون به‌واسطه فیض خدا در مسیح هستم ...

من تبرئه و کاملاً بخشیده شده‌ام و عادل گشته‌ام (رومیان ۱:۵).
من با مسیح مُردم و نسبت به قدرت گناه در زندگی خود نیز مُردم (رومیان ۱:۶-۶).
من تا به ابد از محکومیت آزاد هستم (رومیان ۱:۸).
من به‌واسطه عمل خدا در مسیح قرار گرفته‌ام (اول قرنتیان ۳۰:۱).
من روح خدا را در زندگیم یافته‌ام تا آنچه را که خدا مجاناً به من داده است بفهمم (اول قرنتیان ۱۲:۲).
به من فکر مسیح داده شده است (اول قرنتیان ۱۶:۲).
من به قیمتی خریداری شده‌ام، من متعلق به خودم نیستم؛ من متعلق به خدا هستم (اول قرنتیان ۱۹:۶و۲۰).
من به‌واسطه خدا در مسیح بنا، مسح و مُهر شده‌ام، و روح‌القدس همچون ودیعه‌ای به من داده شده است تا تضمینی برای ارث آتی من باشد (دوم قرنتیان ۲۱:۱؛ افسسیان ۱۳:۱و۱۴).
چون مرده‌ام، دیگر برای خودم زنده نیستم، بلکه برای مسیح (دوم قرنتیان ۱۴:۵-۱۵).
من عادل گشته‌ام (دوم قرنتیان ۲۱:۵).

من با مسیح مصلوب گشته‌ام و دیگر من زندگی نمی‌کنم، بلکه مسیح در من زندگی می‌کند، و زندگی‌ای که اکنون دارم زندگی مسیح می‌باشد (غلاطیان ۲:۲۰).
من با هر برکت روحانی برکت یافته‌ام (افسسیان ۱:۳).
من پیش از بنیاد عالم در مسیح انتخاب شدم تا در حضور او مقدس و بی‌عیب باشم (افسسیان ۱:۴).
خدا پیشتر مرا به‌واسطه پیش‌دانی خود تعیین کرده بود تا فرزندخوانده او باشم (افسسیان ۱:۵).
من نجات یافته و بخشیده شده‌ام، و گیرنده فیض بی‌حد او هستم (افسسیان ۱:۱۷)
من با مسیح زنده گشته‌ام (افسسیان ۲:۵).
من با مسیح قیام کرده‌ام و به همراه او در جایهای آسمانی نشسته‌ام (افسسیان ۲:۶).
من از طریق روح‌القدس می‌توانم مستقیماً به حضور خدا راه یابم (افسسیان ۲:۱۸).
من قادرم که با جسارت، آزادی و اعتماد به خدا نزدیک شوم (افسسیان ۳:۱۲).
من از قلمرو شیطان رهانیده شده و به ملکوت مسیح منتقل گشته‌ام (کولسیان ۱:۱۳).
تمامی گناهانم بخشیده و فراموش شده‌اند. قرض‌های من باطل گشته‌اند (کولسیان ۱:۱۴).
خود مسیح در من است (کولسیان ۱:۲۷).
من ریشه محکمی در مسیح دارم و حال در او بنا گشته‌ام (کولسیان ۲:۷).
من روحاً ختنه گشته‌ام (کولسیان ۲:۱۱).
من در مسیح کامل گشته‌ام (کولسیان ۲:۱۰).
من با مسیح مدفون شده و قیام کرده‌ام و با او زندگی می‌کنم (کولسیان ۲:۱۲ و۱۳).
من با مسیح مُردم و با او برخیزانیده شده‌ام. حال زندگی من با مسیح در خدا مخفی است. حال مسیح زندگی من است (کولسیان ۳:۱-۴).
به من روح قدرت، محبت و تأدیب داده شده است (دوم تیموتائوس ۱:۷).
من نجات یافته و به‌واسطه کار خدا جدا گشته‌ام (دوم تیموتائوس ۱:۹؛ تیتوس ۳:۵).
چون مقدس گشته‌ام و با مقدس‌کننده یکی شده‌ام، پس او عار ندارد از اینکه مرا برادر خود خطاب کند (عبرانیان ۲:۱۱).
من این حق را دارم که با جسارت به تخت خدا نزدیک شوم تا رحمت و فیض او را در زمان تنگی دریافت کنم (عبرانیان ۴:۱۶).
خدا به من وعده‌های بی‌نهایت عظیم و گرانبها داده که به‌واسطه آنها در طبیعت الهی خدا شریک هستم (دوم پطرس ۱:۴).

برگرفته از کتاب پیروزی بر تاریکی، نوشته دکتر نیل اندرسون، انتشارات ایلام، چاپ سوم، ۲۰۰۹. قسمت‌هایی از فصول ۱-۳

II. مادر ترزا و قضاوتهای ناعادلانهٔ مردم

• مـردم اغلـب به ناحق قضاوت می‌کنند و غیرمنطقی و خودمرکز هسـتند، با این وجود آنها را ببخشید.
• اگر محبت کنید مردم شـما را به خودخواهی و داشـتن انگیزه‌های نادرسـت متهم می‌کنند، با این وجود محبت کنید.
• اگر شـخص موفقی باشـید دوسـتان کاذب و دشـمنان واقعی پیدا خواهید کرد، با این وجود برای موفق شدن تلاش کنید.
• اگر در معاملات خود درسـتکار و امین باشـید، مردم سـر شـما کلاه می‌گذارند، با این وجود امین و درستکار باشید.
• آنچه را شـما سـال‌ها برای بنای آن کوشش کرده‌اید، شـخصی یک روزه نابود می‌کند، با این وجود بنا کنید.
• اگر به آرامش و خوشـبختی برسید، دیگران حسادت می‌کنند، با این وجود آرامش و خوشی خود را حفظ کنید.
• کار نیکی را که امروز برای مردم انجام می‌دهید، فردا فراموش می‌کنند، با این وجود به مردم نیکی کنید.
• حتی وقتی "بهترین‌های" خود را به دنیا می‌دهید، باز هم گله می‌کنند که کافی نیسـت! با این وجود همیشه "بهترین" خود را بدهید.
• به‌یاد آورید که با وجود همهٔ برداشتهای مردم، برداشت نهایی سنجش خداوند است و بس!
• دعـا ایمـان را پدیـد می‌آورد، ایمان محبت را، و محبت خدمت به نیازمندان را.

برگرفته از مجله "کلمه" انتشارات ایلام.

ضمیمهٔ ۳

III. دعای پدری پس از قتل یگانه پسرش

پروردگارا! نه فقط بهرام را به‌یاد می‌آوریم،
بلکه قاتلان او را نیز.
نـه بـرای اینکه وی را در عنفوان جوانی ناجوانمردانه کشـتند و ما را در پیـری داغدار کردند و دلمان را خونین و دیدگانمان را اشکبار ساختند،
نـه برای اینکه با عمل وحشیانهٔ خود آبروی ملت نجیـب ایران را در میان ملل متمدن دنیا بیش از پیش از میان بردند،
بلکـه برای ثمرات گرانبهـای روحانی که در نتیجهٔ جنایت خود نصیب ما کرده‌اند و برای اینکه امکان فهم بیشتری از قربانی مسیح و گام برداشتن در آن راه را برایمان میسر ساخته‌اند.

***

آتش این مصیبت ریشهٔ خودخواهی و میل به تملک را در ما می‌سوزاند.
عمق دنائت و محرومیت و زشتی و نفرت و سوءظن و شدت گناه را در طبیعت آدمی آشکارتر می‌سازد.
لزوم تکیه بر محبت الهی مکشوف در صلیب و قیام عیسی را بیش از پیش محرز می‌سازد.
محبتی که خالی از هر گونه نفرت نسـبت به قاتلان بهرام و نسـبت به جفا کنندگان ما می‌باشـد.
محبتی که صبر و تحمل و بردباری، شهامت و شجاعت و وفاداری، سخاوت طبع و سعهٔ صدر و فروتنـی، اطمینـان و توکل روزافزون به نقشـه‌های الهی را برای جهان و جهت کلیسـایش به ما می‌آموزد.
و بالاخـره محبتـی کـه به ما یـاد می‌دهد که چگونه خـود را آماده روبرو شـدن با مرگ خویش بسازیم.

***

خدایا!
ریخته شدن خون بهرام میوه‌های روح را در سرزمین وجود ما بارورتر کرده‌است.
بنابراین به هنگامی که قاتلین او در روز داوری به پیشـگاه عدالت تو می‌ایسـتند ثمرات روح را که باعث غنای زندگی ما شده است به یادآور و بر همه ببخشای.

برگرفته از کتاب مشکل عشق، ح. ب. دهقانی تفتی، صفحات ۱۴۰ و ۱۴۱